

رساله استدلاليه

٦٩

٧١

BP

320

M35

v. 68

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملى ایران

شید الله اركانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر

شده است ولی از انتشارات مخصوصه امری نمیباشد

شهر العلم ١٣٣ بدي — مع

جامعة عجمان

AF

جامعة عجمان

جامعة عجمان

جامعة عجمان

جامعة عجمان

میر کوہی
اویز نام
نمای خصل ایم رسیده ایمه مقصود بخت
می باشد . در تاریخ ۱۹ نهم آبان سال ۱۳۲۰ آغاز شد
درینست دکل از تهیه فتوپی ایجاد گردید
۳۰/۷/۱۰

هواه سعی :

ساده که بیک از دشمنی میگذرد که تقدیم در شاهزاده خواهد

ایرانی اکده و مکمله شد در نهضت ۱۳۱۴ مطابق سال ۱۸۰۹ یا بعد از سحر

درست رساده است لذت دیرینه است بر که اینه طور در حب فرض

فخر اول : درین الدست سحر از اذ قبر علی که اینه طور داشته باشد

اسد دل و فخر از عدو است طور و اجره همان شتری بوده است

باب اول : ترخی اد عاد تمام آن طبقت است که بدباده ضمیره ای

باب دوم : دیگران است دل از سر که بیک صفحه ای

باب سوم : در خوبی که بسیج از آغاز پیروی است صفحه ای

باب چهارم : در خوبی دل از پیش از آغاز آن میگردد صفحه ای

باب پنجم : در خوبی بسیج دشمن آن دل خوبی صفحه ای

با سه کم : در خصوصی سپاه روسود دنرا داشت بحیره اصلخه (۱)

با سه هشتم : در خصوصی هر راه بودن ملکه و امیران آن مسنج صفحه (۲)

با سه سیم : در خصوصی خدابن پسر زاده کارون مرگ صفحه (۳)

با سه هشتم : در خصوصی سیده شدن رضوی در حمله بصفنه (۴)

با سه نهم : در خصوصی خضری خوش دسته طبیعت . صفحه (۵)

با سه نایم : در خصوصی خسروی خوش دسته طبیعت . صفحه (۶)

با سه نایم : در خصوصی خسروی خوش دسته طبیعت . صفحه (۷)

: فصل ثانی :

این فصل نیز اول و جوابی تحریر را باز است که تقدیم شده بیشتر تفهیم شده است
حداکثر تو است بایک هر دنیا می شیخ و در قریع پیغمبر را فهر و فیض بسیار برآورده
آنها دست ای ای و برکت و خاسته خانم نظریه بیش و داشت هنوز رسول الله از دریه این دنیا
ایرانیم تیکر نیز باشد .

با سه اول : در جهاد است دشمن ای ای ای هنوز بر که صفحه (۸)

با سه دو هم : در خصوصی خسروی خوش دسته تو است بخیران ای ای ای هنوز بیش و صفحه (۹)

باب سوم : در خصوص عذر نسبت دیده از لذت ایام زیارتی و روحانی دوچنین صفحه د

باب هشتم : در خصوص شرایط داده ای از بضرور عذر نسبت داشته است صفحه د

باب پنجم : در خصوص عیض بزرگی همراه با مدت تقدیم نه صفحه د

باب ششم : در خصوص تلخ بزرگی همراه با مدت تقدیم صفحه د

باب هفتم : در خصوص برگشتن جیش و بسطه از مردم حضرت ابراهیم صفحه د

باب هشتم : در خصوص نیسته دیدنی و بعدها صفحه ۷۱

باب نهم : در خصوص فتوح حضرت رسول الله در زیره بیرون نبران ایم صفحه ۷۲

: فصل اول :

در این سوال در جواب که یعنی در این معهد باید آنها را که در کرجی است داده است

طوابیت و مدرک در این مکان و مکان داشت از عصر غنیمت و اکنون این مکان را بزرگی نمایند

باب اول : در گذشتہ تقدیم دایان یعنی همین مکان که باید صفحه ۵۵۱

باب دوم : در خصوص نیسته نبود طوابیت بعد از کشش پیش صفحه د

باب سوم : در خصوص پیش از این مکان داشت از کسره فرا صفحه د

باب چهارم : دخومن سبز پسر زد عاست هکام در برهه صفحه د)

باب پنجم : دخومن شدند کتبه بی بینه سکون و غصه های صفحه د)

: فصل ایع :

از ساده ترین روش های تحقیق بیان را می تواند طور است بینه و بیانه است تجربه باشد
نهایت دشمن است و اما علیکم نیفع که غیر حق بیان مرکز کار به این شکل می باشد
این صفات و شرائیل آنها کو اید بود آنها اظهار آن دایم عاید اینها همچنان
مشترک نیستند

باب اول : دخومن متعیب بیان در صفت و شرائیل آنها صفحه د)

باب دوم : در صدر من ادعای بیان بر حفظ کلمه زیغه مخصوص آنهاست د)

باب سوم : دخومن تقدیمات و تجدید قلب بیان زیرینه صفحه د)

باب چهارم : در امر از این دلایل دلایل است که لایه طور خلیم در فهمه غیر صفحه د)

باب پنجم : در امر دشمنی دشمنی کلات لایه طور خلیم در فهمه غیر صفحه د)

باب ششم : در خود بسیج ایشان بازی داراد و همینه صفحه د)

پا بسته صنم : در حیث بسته و بخدم کقدم کمک از شرمن می باشد صنم د

پا نشسته : در خصوص رانکه در عود و فخ های پر کار از بسته است صنم د

پا بسته نهم : در خصوص قفا و بذات ابر آن و دفع آن صنم د

: خطب :

: بنام حسنه او نهادنی از :

ستیش یهایان، گل مرداخ از اسرار ادراک ایش آن زیش را باز از دنیش بتواند
و عالم و جو در باطن ارض فند و بود فرمیح فرمده بود . بیشه ای ایش خونه شرق جنوب

بر بود جو هد بندگ این مشروح خوده د اسرار حکمتیه دیل بر فرعون بیل تعلیم کرد د

ر حق ای ایش شاهزادیان) در هر دو بزمی و طور که در خود رسانید از نهادنی بود

مطلع امر و هر دو فیض و دینش ایش ایش که کرد د در هر که در باطن از دینش و فیض خوب گشته

مطهر کرم دینش صفت عینیش را میتوشت و زنده . جزو دست دینش بر حق ای د مراد

عینی و میتوود پنجه نهادنی د بود اصرار گاه نه . د عینی در یکنیش ای ایش شاهزاده

شام و جو در ازستور د نهادنی مطلع نه . د لذت در که ای ایش ای ایش ای ایش ای ایش ای ایش

۴

د هم ایلیغه الجیسر، چگونه دهن اول کنکمه اویله اش خلی شده خر کم باشه هم
نموده از بایع لطفت همچه اش مخفی گردید؟ دانیعم داشم دلستون،
و تبعید سلم دهیز رت که در جنب آن حکم عادله خود را در هر زمان که فخر تقدیر
باشد قدر بر این خلی بسوی دارو شد و ایش در اول ایش در این از طویش
جسم ناس و عالم فلکی دور اکفه نویزند بلکه با این قاعده خود به برهان دفعه دش
بر خود که از نفع مخضع درین ایست و مخوب است هم و مخالف است هم و من در این ایش
از نیکه آن یکم قدر مردی بچ آثار پروردگار است دویش این دیگر مختار دین است
و خداست در هر ایست و دیگر دین در روز خاست که در راست و کام است شدی و به
و مفاتیث بده گریده از مقصود است قیس و زبان و کمان و شاد است هندا است
و اور است ایش اکهان فاصد است. چه اگر حسین قزوین مقصود بگیریز ایش میتوان
بود کس اس سیم بسیم حسین حکم و توپیز قزوین بعد اکفای خود را لجه‌پیز
کنند و بدیل از نوادم خالی کنند است لذا هر روز اکنون در هر زمان، امر مخصوص است
به کسی ایش ایش مدعا است که نیز دلی تهدی است ایش بسیار دندخویید.

پس در بر طبود اخراجی دلکار مردان زر خدمت سر دیسته نعمت بوده دلخواه
 سیموده اند که سفید است دیشویسته محوه است بیان حالم یعنی را که خواسته
 دلخواسته مخلصه و مخلصه دلخواسته نیز برا عادیه و مرتب است : دلخواه
 اند اما لئن اینهم الله یقینو : چنانچه در این زمان که پر توخی استه قدر دلخواه
 مکانته اعیاند صاحب این نور شده ماراثی دشوق و غربیه شد راهه داده
 میشاند باید اگر شر زد جمیع اجره ای که داشته باشد از طبق اینسته دلخواه
 عده اهداف خود و همسایه دلخواسته دلخواه از عدم شد لامبرت و همیشی
 دلخواه دلخواه پیش بوده که اگر بسیم دلخواه که این نیکند از دلخواه صفت دلخواه
 شد همه بودند (زیرا این طور بیرون محبوبیت شد و لذت ای اگر و بحکم باید این فرم شد
 : دلخواه خواهیم باید که کسی دلخواه : پس به بیوی خود بسته در جانه مهر اینهم را
 از پیش خودت چوب عذرخواسته شد که خود دلخواه سبب اینی دلخواه است
 دلخواه میود زیارت لمن باید کیفیت علم ترا را لعیت دلخواه این خطف و قریب
 صفت میشون از لعنه . و مخصوصاً در دلکار شر زیگر زیج برای اینم اند دلخواه زنی رایحه قم

کرم درسته عظیم بوده و دلخیز اند شیدا دلخیز درای خوب و خیلی دلخیز
 نقدش درسته دلخیز شاد و نیاز خوب دلخیز ایال درسته هزار و هصد و هجده
 تاریخ هشتم دلخیز مصدق و نو دلخیز طبیعی بیداری سچ و آن گرد فیضانی بعد
 بهله دلخیز رفیع دلخیز همان و جناب دلخیز عصیون امریکا که مجاز و مصدق
 بدار اند و متعجب دلخیز طبیعی دلخیز همان و دلخیز طبیعی
 دلخیز امریکه صدیعی طبیعی دلخیز همان و دلخیز طبیعی دلخیز طبیعی
 سچ و حوت دلخیز نویسه شخوار آهنگ شاهزاده بود که ستد درسته خبر برادر
 تحقیقت شریعت حضرت بهار آندریز نویسه که ایام حسنه کشیش از خود درای خود بود
 دلخیز راضیع و شفاذگردیه اند جناب دلخیز خود بود که آنها را دلخیز
 ملکه خواردی را دلخیز بوده بیداری دلخیز شفاذگردیه نویسه
 خود که شید بیداری دلخیز اینها را شفاذگردیه نویسه که دلخیز که مخدیع
 نویسه که دلخیز اینها را شفاذگردیه نویسه که دلخیز که مخدیع
 نویسه که دلخیز اینها را شفاذگردیه نویسه که دلخیز که مخدیع

بُشْرَى مُبِينَةٌ لِّهُنَّا صُورَتْ كُلُّكُورْ بِرْ إِلَى إِنْ بايْرَسْ بِرْ قَوْمَ سَيَادَهُ دِرْ بَاتِشْ دِرْ كَجْ
بِينْ دِلْ دِلْ بَاتِشْ بَاتِشْ فَغُولْ إِلْ بَابَةٌ طُورِبْ بِدَهْ تَارَاهْ دِهْ رَهْ لِيزْ دِلْ كَفِيسْ بَشْدَهْ.

(إلى صراط الله المستقيم وهو المبين للصليم)

فصل اول :

دِرْ سَرَّا لَهَّ سِيمَحْ لِرَادَنَهْ جَالِ بِرْ كَهْ بِرْ كَهْ كَهْ دِهْ سَلَالْ دِلْ غُونَانْ بَزْ
دِلْ غُلَمْ دِلْ طُورْ دِلْ جَوَهْ بَهْ لَهْ لِيزْ بَهْ زَدَهْ بَهْ .

باب اول : سَوَالْ سِمحْ لِرَادَنَهْ دِلْ غَانْ دِلْ كَفِيسْ بَهْ دِلْ اللهْ بَهْ

سَقَرْ رَا دِلْ كَفِيسْ بَهْ : بَهْ وَاسِهْ بَهْ بَهْ : بَهْ كَهْ كَهْ لَهْ لَهْ بَهْ دِلْ كَهْ كَهْ
هَمْ كَهْ دِرْ تَوَاتْ دِلْ كَفِيسْ بَهْ : بَهْ دِلْ كَهْ
دِلْ كَهْ كَهْ كَهْ كَهْ دِلْ كَهْ كَهْ
بَهْ كَهْ كَهْ بَهْ كَهْ دِلْ كَهْ كَهْ
خَدا دِلْ كَهْ كَهْ
لَهْ كَهْ كَهْ

آیه ۳۹ راز و بندگیم که از بعد مرد خواهد بود ما آن را که گویند بکشته
اگر، بهشت او نیست و قصر اول مکافات در بوده است آیه (۴۸)
نیست لبست دیاول و آخوندگی آن صدا و مردم را کشته و بودیسته و خارج
در قصر آخوندگی مکافات آمد و سعی را بهشت او نه خدا که لبست دیاول و آخوند
بشه مردم است آیه (۱۳) و گشته بروز دریسته و مردم را بشه با هم برخواه
جربه اعمالش ادا نایم و زل العنت دیا بر ایند او اشنا و اول آخوندشم و داده
پله سه هزار برابر سه بیضی بیان آیه (۱۲)، بسطه و خواهان بسیان و بجهاده
در درس اندیش داره ای فضل ایل سیفیه آیه (۱۴) اخنوخ که پیش معمم
زاده بود درباره همیش خاص جنگ داره گفت که گشته صدا و بدها بر این شرط
از شدیدتر خود حواه آمد تا بر سمه داده شد و حسین بیانی را نیز زد
در قصر (۴۴)، ذکر نیا آیه (۱۵) گشته روز صدا و مسکد و نیخاسته در خوش
تعیم کرده خواهد شد (۴۵) و مسند او نه صدارتی ایام مقدار تبر عصیت خواهد شد
آیه (۹۶) و صدارت امیریان باشد و خواهد بود در آن روز خدا و احمد خواهد بود

دایم او واحد در کمال شفیع باب ۲۳ آیه می در اینجا نشسته بخواهد
 در آن هوا به بودگشت خدا او برآورده و بنده که نفرینگ که از راه است نمود آیه می
 پژوه او را خوب نمی دانم بهترین کرده الله عز در این هنر اخراج نکنید
 خوب است نازل هرس قرآن می باشد آنی سوره المیکل (قد اتفاق ای اباب
 و ایین فی الاوادی المقدس یغول لبیک اللهم لبیک و لطیر طوف
 سرل الیت و لشجر شادی با علی لبیک اه مداتی الاویاب را کن
 علی ایی زلینه) آن را از من ایمان حکما احمد احوال مرد رفیع
 هنر ایه لبیک دایم بر اینی بشر برو جهاد لبیک

اہ باب دو ص : در سوال سحر عقول سهلان ایه لبیک که بگذارند
 بچه رسان ایه هنر ایه لبیک نیست : جواب بسب غیر ایه لبیک
 و دلیل پیشنه موعود خود را ایه لبیک : قول سحر به دلیل رانه دلیل
 عذرست جست ایه دلیل زنده صور را غصیز بین ایه عذر نمی خواهد و سحر را آن عذر
 که نعمونی را نیز نمی خواهد . براست بیانی . زخمی ایه لبیک و صدق

بیلهم که آن طوراً دل رسمی برگشتند عدیم مرکزه در تراست صهر پسر بودند
 بالغین هر چهار دایان پیشتر آن حضرت در مقدمه موافق بودند خبر است و این شاهزاده
 بزرگ داشت پسوند پسر این شخصیت نعمت معاشر مردم است اول شاهزاده مرده بالمرانی است
 عذر غافل و غافله دانیز در حکومت دیر است تا سه هزار کجہ مصادیق نیز باران
 در بخش و خاک طب بسیار سهی مردم است حضرت آیت الله دعوی پیرفراز
 بزرگ آنگاه پسر الصدیقی میگردید مردانه قصیده ای کرد پوکنه او در باره ای دوسته ایان
 و سه ایار از الصدیقی مازده حسکون نسبت مراجعت ای احوال چشمکش کردند در تراست
 تصریح آیت الله حداده حداده حداده حداده حداده حداده حداده حداده
 مسیحی بیوشه میگرداند اور اشیویم لطفاً (۱۸۷) در این حضرت ای محیر شریعت
 ای زین باراد ای شاه بیوشه میگانم و مقدم خود را بر ای شریعت ای هم گذشت آیه کعبه
 با ای پیرفراز بیش ای بیش و حضرت سیح و نوره مخصوصاً از این ای ای ای ای ای
 در اعمال خود را ای حضرت آیت الله (۲۳) سلطنت که بوسیله مردان گذشت
 که عذر شد ای حسن ای پیرفراز ای ای

به په اونه گوید شاه بخت که پیشتر نمایند حال این شفیده سیمین زن لعن
 باشند خضرت سیح هان تبریز کرد و معلوم است بچه را ای دلیر گویند اگر سخنه
 اخراج دادند همین هنور رو صدر بر کرده در آراست این سخن من بجهما ملکی آمدند
 و افعه است زیرا که همراه احمد و اکناف تبریز همین خضرت صحیح بجهما عذر و نقش نمود
 باعذله است مذکوره دلو اسطمه مسکت بین هراست و خضرت مردانه ای زن و بند
 و قدردار و کردند جای بیان نیز در حجت است ای سیح به سیح ای تبریز و سر طریق همها
 دارید گویند که با احمد کی بس موافی شد لذت عیش و اگر اصلیه داشت
 و آن معنی خوب ایسم دیگر یعنی است که عذر است ذکر که دیگر است مقداره کاملاً دیر است که دارد
 با سوره طہ شد و حقایق ایت نمایند که فضه دانهار آن افسر صحبه هنور و جواز
 ای دلیر نمیگذرد و قدر دنمه بخواهند این بچه دگر سده در آنچه و زبانه دل را نهاد
 باید دوم آیه بیان شد که اراده تبریز ایکنیم سیمین زن کشند که خدا
 پیش از ده هر کام بر اینه بخیر فرسته نموده آیه ۵ که اهدی از اینه بخیر دیگر
 نمایند که اگر سده لشند خدا و مرجدل را مصروف نمکند آیه ۶ آن اهدی برآید

خود را کشیدند و داده بودند زیرا که بر روح نیز همچو جزء این عالم نباید باشد این امر ناشناخته بود
 دایمیاً نیز کیمیت این شرک که امدو بلطفه را در که کند گل بر روح نیزه هم در دست یافته بود
 خداوند را یا پیغمبر در که نتواند کرد جزو این جهاد است و می‌باشد این روح دنیا را از آنکه رود
 خسنه این امر امداد کرده است این اینکه کارهای خود را علیه نموده است پس اینکه این کار است
 علامه سهروردی ادای روح این عالم نمی‌شود و در این ایام کامن‌شده اند و از آن
 اندیشی چون نیزه ره قاتل‌گران مُضطه‌گشته اند حق نیزه را ایست را بینزیند
 کیست چنان که بی راه از این دنیا نباشند همچو همار خود نیزه نمی‌شود فلفل و لیون
 چون داده ایمان و روح دشمن می‌شوند خانجخه در اینکه همار خود نیزه نمی‌شود آنها
 بینزیند همچو این دنیه را است سیگوم که آنها که بین ایمان دارد بین کارهای
 که بی کننم اینزینه خواهد کرد و در اینکه تی نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه
 از خدمت عقاید نیاز نیزه
 بیان کرده گویند که از این نکات ایشان نیزه حرکت نماینده حرکت نماینده روح
 پیغماز ای احوال نخواهد بود نیزه نیزه

که سچ جان دله همیع صدیق را بین مراد داشته خاک تبریز گویند و در این
 خدیشه ناید اهر خواهد بود لیکن این نیاز در حاکم خواهد شد و این ایمه
 این دلایل خواهد بود که نام نمودی بر ابرار کشند و بر این ساخته از این حرفه نیزه
 ۱۵ دلایل از ابرار دارد و اگر زیر حق شنخونه قدر بیشتر این نیزه دیرگاه داشته
 بر این گذرا زنده خواهد بیافش حال برگردانش در این ایمه است تا در این ساخته
 که خارق خواسته از اول طبقه بروزد و این ایمه است همراه او شیخ فخران خود بعده است
 او علی ادعا خواهیں و پیش از آنست همچنان را از این دلایل از این ایمه
 چنانچه خدیشه سیم لپوسته در این دلایل میخواهد حسنه ایل در فخران خود بدلیل این دلایل
 دلایل ایل که فرع نوجوان این دلایل بنشاند همچنان سیم اند و میوران شکر این دلایل
 خاید و شفیر ایسته شویه : باشند به هم گردانند و میوران شفیر : رازیم کوین صبا :
 دینی و معنی لعلی دلایل ایل از اعداد در بزرگی مخصوص عین محظی بر این دلایل و این دلایل
 دلایل میورانه و میورانه دلایل ایل از این دلایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
 ص همچنان خدیشه و ایل همچنان خدیشه دلایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل

آیه نهادم که در تجربه رست و مهور شفاف هر زار از این اکبر د فتوح می خواهد گردم
و قول می سخرا این امداد خوارق خود است خصوص هر ایشان فوجه بیرونی
ادمه خود آید بر کدها و ضعیان مردم را که به يوم ایامی داشتند نهایا رسیده بمنصف می

شان اما صرکه بعد از هوا را تغیر داده بعد از این شدند نیز همان اعمال اردن نهاده شدند
بله برسید خیک در اعمال عاریان ببینی خواهند داشتند که غیر از خوارق

نهاده برسید اما اسفل پوزنی خود را شده آیه است می خواسته علیهم درین مردم
در اولی هریشند نیز قول می سخرا در این قصر بر نظر اتفاق فتنه غیر خود را

داند و هونا صراحتاً غیر گردید خیک در نامه اول قصر نیان باید لایه لایه داده

پر ای را بوس طبقه را در حکم است داده بود و دیگر اکنون حکم بخوبی هان روح

آنکه رای ایان بهان وح و دیگر این جوان است این حسن جواب بیهوده
نمایند نیز نظر می خواهد نیزد این کسان این صفت که بخوبی هان در نوینزد گردیده

بله برسید خیک حکم است بدیگر یعنی باید می خواهند بدیگر اکنون نصد هست

و این گزند دیدند بواشی این ایام باید می خواسته بله برسید

۴ باب سی سو هم : سوال سیخود خنوم از آنها آید که نسخ که داشتند
 تی آید ؟ الما خنوم بی غیره باید و آن قیمت عذرست فردی است که در آنها نظر نداشته باشد
 و آنگاهه مخصوص طریقت دلخیزی را نشاند که خوب نبود و خوب نبود و فردی است که برای این
 که ساید با مردم و دیگر عظیم و فرشتہ که خود را خواهد فروختد از زبانی باشد که از این
 دیگر صعوبت نمود که هر چیزی که نسخ نداشتند خواهد شد و باید از آنها نظر نداشته باشند
 مقول نمود بخواهی بخواهی مخصوص از کسی آنها در نیات منظمه هر چیزی که
 نیست آنها نظر نداشته خواهد شد اما متفاوت نمود که در مواعظ بعد از این که
 در پر تصریف نسبت آن اراده فرموده اند آن بخود را بخواهی خانصری اینها
 قبل از غمبه شدن چصود فرمودن حضرت سیخ غیره زیرا از آنها پیش از آن بخوبی
 آنها خواهش خود را بخواهی آدم کله خواهش نکردند که از این داشتند ۲ به بودیان چندان
 پدر یوسف نیز که یاد نداشتم همراه و دار اور این کله نیز گذشتند که در آنها نظر نداشته
 و پنهان در پدر سیم و هفت آید ۳ لی یعنی که در آنها باید نظر نداشته باشند که از این کله
 که نیز اینها نیز نداشتند از آنها است که آنکه بی غیره بخواهی از اینها

که این بیرون حضرت نبزد و آنترک از آنهاست
این بهم با مرتبه مخصوص است که حضرت سیح در

نمودند شد و از آنها فیض شد زیرا حضرت سیح در مرتبه دزد زرول خود را از آنها

فرمود که دزد هو را اشترک با بجهه هزار نانه خال بر تبره اول داشته باشد میوود که مقصود نزد

زرول از آنها در ظهور پنهان صیست پس علام میوود که آنها امر داراده اینسته

و محشر در تراست سفر خروج صدر ۱۹ آیه و سپریید که صداوند بتوکش و بستن

در غام نظر نمایم مراد اینکه قوت نظم ندم بتوکش نمود و سپریید باور نداشته باشد

۲۰ آنترکه سین را داد و در آگر شنبه بسب بکند صداوند و آنترک از زرول نمود

۲۱ صداوند بر کوه سین بدر کوه نازل شد چند اند نیز اصد از کده که نیز آن

حضرت آیه ۲۲ سپریید در حضور نبی نور اصیان عین بنشد زرول ایست میشود

که زرول این آیات دلخواست در سرکوه بوده در آیه ۲۳ همین حضرت سیح این خدا

بهر شرکه میگردید که بزرگ نه حیزگو که شاید در داده اند که با ۲۴ زرول نکشم

در حضور نبی نیز فرموده میباشد در نصف دویع آیات معلوم میوود که سی

شترکه از اراده و نیت همراه بعوشه میوود بالطبع حکم و از هم شرسوی و هم

ره خانیه چون در پیشیز نمایند و دلکشی کنند برخواسته باشد و از داده است و داشته باشند
 کنند و نفعی نداشته باشند و دلکشی کنند و دلکشی کنند و دلکشی کنند و دلکشی کنند
 امجد کنند ماوراء حکومه بپرسیدند آنها نمود و صحن سرخ آنها نمودند و دلکشی کنند
 و زار اگر تردد نداشند و حسنه را بگذارند آنها فوای اراده بخواهند و دلکشی کنند
 و دلکشی کنند طوز اگر بخواهند از آنها بندها لفظ نمودند صحن سرخ آنها نمودند
 بخواهند و دلکشی کنند آنها نمایند اگر بخواهند اینها نمایند بخواهند
 شترنی بخواهند که بروانه و بخشنده ایشانی را گزند آنها نمایند و بخواهند میخواهند
 و نزد قول میخواهند و خود خود از آنها امری نمایند و اعمال خواهند بخواهند
 ۲۱ آنها را داده اند اگر شده و میخواهند اینها صعود نمودند و ابرار از دگر فرد داشتند
 آنها پنهان کردند و بهنگ میکردند همچنان که دلکشی کنند و از دلکشی کنند و از دلکشی کنند
 نزد آنها ایجاد بودند که گشته شده اند ای مرد ای صاحب ای داده در آنها گزند بخواهند
 که در میثرا آنها ای صعود نمود خواهند امدادی داشتند و طور که اورا باید در فرشتگانه ای
 آنها نظاهر از اینها نمایند و سبب طبیعتند جوابیه داشتند فی بخشش شرمندیه

دی لشترای بود مُنْظَر بودند در دوم مارک صدر آئید لا عزاده و پس نیز
 نمیان شد که ایش زای از گذشت حداص هش و ایل و در گرداد با هم ضمودند
 ۱۳ دایشیع وید و فریاد کرد اپریم اسرار عزاده برآورده اند اینها در
 دیگر نیزند و خبر نزد شرکه صدر آیه ۵ سفیر ایه هشیز زایش میزد روز
 روز عظیم دیگر صفا و میان ایل سفیر ایه اخواه درستاد در تو ایت عزیز
 که ۱۴ ایل پیش نیان زده را خواهیم داشت و میکنند در ترکجه عزیز نکنند زای
 نوشته اند ایش و صدر آیه ۷ هشیز رول خود را خواهیم نهاد
 داد و در رازم راه را آنرا خواه کرد جنسه ایله سفیری میزد عزیز که اراد
 سفیری میگذران بسیز خواه اند و در اینجا تو با بیان آیه ۱۷ تصریح
 قریو و که این رول بحرسته داد و پیش روی دبر و دوچه و دوچه و خواه
 که هم گردان خوبی پرداز را بخواست زیر نیان و ناز نماز ایله عقده
 آنکه کم را بر این صدر آیه نماید و سر در بخواستی باشد لا آیه ۱۸
 سیم سفیر ایه هشیز بول نماید این خواهی هست که که آمد و صدر روی

هرگز گرسن شنوار در دشمنو
 مترقب است لایه لایه بیشتر که این داده
 نمود خند آیه ۳۳ پشت گردان شنیده که دوباره بخوبی دشمن را با پل کلم
 صابی داده و آن را شسته تراست بزیب زنگنه متعقد که بخوبی توکید شده در اینجا
 همان اینجا هست که با این فضود و فنوده بود پسر بر سر صحیح بخوبی مولده شده بعنی
 این هشتم زیرا سر صحیح از آنها آید موعد شنیده از آنها باشند نه هر کسی
 در خود ارم که احتجاج شنیده با مروع و سر صحیح احتجاج شنید و با غیر شناسان
 را در احتجاج بیوران شنید زیرا که آنها هیچ رای این قدر نداشته باشند
 مروع و غیر شناسان می خوبی که می ازداید این دلنشت از آنها بی پر خواسته
 که بخوبی موضع خود را نمایند و نیز سر صحیح شنیده این دلنشت نمایند
 نمایند گرچه در اینجا ای نجفیه هم این اینجا نمایند و طبقع آن بروج درین
 که حالم را منوی و فنوده الفرق ننماید

باب حسام

سؤال سیحر که میده بخوبی درسته آمدی سر صحیح از آنها از داشتن شنیده داشته

پر خصوص اول آیه لا یکنے با بر و ساید و پر شراره ای سینه پمپین د فصل ۲۴
 شر آیه ۲۴ که خوشنده در زندگانی زا باره هر آنرا که باید باشد مدد
 علیم : جواب سبب فی : مخصوصدار زید هر سیم چشم طه هر شرکه همینه
 دلیل است چونکه آیه مخصوص د فصل ۲۴ آیه ۲۴ و ۲۵ با وجود داشتن چشم
 کو زندگانی با وجود داشت گوش کرمه برداشی ر اینه فصل ۲۴ آیه ۲۴ با زنگنه
 بر شماروح خواستگاری کنیت حکمه همان شیرا بست لا و بجهة شیر او سر بر هر شرکه
 موهر گردد که آنرا ایشانه که تبار داده سکونت این را بخواه گویند متوجه
 چونکه نجوم است ۲۴ در اندک زمان بین گشت زار بدل گشت زار باز
 بجای چنگن محبوس نشود در آن روز ریغز دومن هلو رو چودی کران گلکم که
 خوب هنر شنید و چشم که ران از رفیع شدن هنر و ماریخ خوشنده د مخصوصه
 در این آیه است که از لذت مخصوص د چشم و گوش هنر ای هر سه مژده
 در آنست ابرور شدن نسان میسر بخوبی راه هنر خوبه چشم و گوش رانی هر کس نمیتوارد
 گر کتاب را نمایند و مضر ای ای مخصوصه بغير ای ای صرف ای همینه نمیتواند چنانچه دل

دی صدر لای آیه دی سیفونیه بسیار پر که دینه خواهند شد اما سیران شیرازه فرادر
 خواهند کرد و چنین از سیران در کنخویه نهود اما دلخشدان دیگر خواهند کرد
 ایشان صدر هم آیه لای سیفونیه بیان دیگر هست شاران و محابا سر دیده
 سرگل شکوه خواهند نهود بلکه سرور در در در خواهند نهود و شرکت بیان میزست
 که مردم ردن با عطا کرده خواهند داشت اما هر صد امر را عظمت خذاران
 خواهند دید بلکه دبیل طبیعت کمال گویند قدرش هم ترسید گشت خداران که عذر
 آشام دند اجتنبید از مردم که شهار ایست خواهد داد آیه ۵ آنکه چنان کیمی
 مندوخ دیگر شمارکان باز خواهند بیع آنکه شمشیر خال بر خواهد جوید
 و زبان گذشت ترم خواهد نهود پیر من می ایم ایست دیگر است باسته بیود در
 هر طوز که روک دیگر شنیده بیع و شنیده ایکیا بیگرد خاصه روزگر خداران بیدا
 دایم هدایت دیگر
 سیفونیه که رانی نیگر دند و لکان رفتار نمید و ابرصانی که روک کران شنیده ایم
 زنده میگردند و شمارش راست میتواند چنانچه بیع نزد که متعه دمی چشم گزش

باصرت دبارش دیم پیشسته فلکه و در فسرخ ریسا یافریا آیه ۱۲
 که ای قوم اباه و بیل این را پیوید و با وجود اشت هم پیشنهاد و با وجود هم گوش
 می شوند و عده ده بیان ضمیم بمناسبت نظری من ایضا در بهترین سچ و گزینه
 باس نیز آیه ۱۳ قاع زنای دیگند که راه از برادر خدا و درین میان میگذرد
 و شیوه هر صحراء برادر خدا استهم ناید و بعد از این صوره گردد
 که پسر شجاعت خواهد دید زیرا که دامنه اونه همیز و بوده است و خوب سچ
 در اینجا روی حق شد و سید به ولقدی این آیه را پیشنهاد که معمول در
 بعد از این دای ادار آذین را خواست با اول آیه ۲۳ گلش رو خواه آزاد
 اکن هم که درین میان میشه دیگند که راه خدا و خدا در گزینه همچو عزیز نهاده
 اما آخوند اگر تصریح سچ درست آمدش زنها بعد از هر مرد و پیشنهاد از این
 باس چشم از قصراول :

سوال یافریا: در حضور تجدید شد آلان در میان نیز عده نهاده
 از سچ است و در آنها نامه بطریق تصریح سچ و در قصراول آیه ۱۴ این را در

چوں نه دیگر بُش خواهد آمد و در آن شوسته آهان بُش فُرُز از پدر خواهد بُش غُصّه
 از هش خواهد بُشید و زیرین و سکونت سُر شده خواهد گردید گذاشت خواه
 روز خدا بُشید که در آن روز آهان نهاده شد و خدگشته آنهم خواهد بُشید و عصمه خواهد
 گشته خواهد بُشید و دیگر شفعت است رخا فُسْلَه لای آیه لای دیگر آهان نهاده
 نورانی زیرا که آهان اول زیران اول رگنست و دیگر نبوده
 ه جواهیر بُش فُرُز : او لاش معتقد و قیمک آهان و زیرانی فُرُز
 خواهد بُشید و لیغند نبوده پسر لش خضرت نورانی طوفان بر سر داده
 زیرا که نرسه سه زیرانی اشتر را اشند بر این طوفان رسخ که دل خداست پسر داده
 مخلصت و تجید آهان است بُش است که در شیعه میغیره باشد دیگر نیست
 آهان را بر حیدر زیران نازه را احمد اشتر نیم داد لیکن کار کر نشده بخاطر خدا
 آمد ایضاً بُش لای آیه لای چنان خواهد بُش آهان بر زیده و زیرانی
 بگزید زیرا که آهان من مشرد و داده ادینه شیعه سرمه سر خواهد گردید که نکش
 مشریعه خواهد شد مردم آنهاست ای ای خواهانه دعاست زیرا هر خواهد گردید

اما هم سه مسم دیگر است که در هنوز اول حضرت سبع پیغمبر است و بر عده است
 سه بعده در فراست بحسب حضرت خاکبند پس صوره میش جراحت نصدیمین رش طهور
 خوده بیان شد و بعده که خود آنها مذکور شدند بود و در کتاب تهذیب اثبات شد که خوده اند
 قابر و ممکن شویم که میخواهیم این اکمال همان دینی همراه باشد چنانچه در باب دوم
 این رساله در سعی آنها به تحقق این شرط این از ضرورت بر
 داده است و معاوقت نمیشوند این دینی است که باید بحیثیت و مقدار
 و طبقعت خود مخصوصاً و دلگذشتار بینشان بدل شود یا گردد چنانچه در فصل
 آیه ۱۳ جسد او را میخواهیم که روز ما بسیار کم باشد اما شیر و خلبان
 بود احمد تازه خوشیم است زیرا مذکور شد که بامداد ای ایشان بر رود که خود را
 آورد و دلیل زان مصربت که ایشان نخود مرکشیده باشند میخواهیم عجیمه که
 بعد از آن ایام بر با فاعلان ایسنه همین دینی است که بیان شده بود ایشان
 شاهده آن را دریتب ایشان خوشیم کرد و در نامه بعثیان آیه ۱۴
 میش است دین مصربت و چون پیش از زاده ای کسری میباشد اول اکنهه خلا

و آنچه کسی سخون را نداشت در معرفت زدن ایست . ازینجا آنست مطلع نمود که
 مصطفی دینیمیر آنکه بیان یعنی دستگیری ایشان کدام مصادف است با نسبت صحن
 کمال است آنرا در در این خبر قلیب و اگر بخاطر حقیق درینجا آنست معلم خواهد
 نظر نداشت لازم خواهد بود که مسئوال فرید معلوم شود و اگر درینم خلوت باشد
 و تحقیقات محقق است او بوجهه و بجهه میتواند اگر این حقیق شنید که پیش از این
 معلم خواهد ایشان در حسن ایشان بود و اگر این حقیق شنید که پیش از این
 معلم خواهد ایشان در حسن ایشان بود و این حقیق شنید درینم خلوت باشد بخواست ایشان
 آنها کن در سوچ تو لذت ایشان را جهت ایشان نیست بسیار بندی پیش از این
 بوجهه باید چهارم است آنچه دو چون بیان نمایندند بمناسبت این ایشان
 لفظ نمایندند و درین ایشان بیشترند و چون این ایشان ایشان که بخواهد
 ایشان را بخواهد

باب ششم افضل اول :
مسئوال سی هزار ده ضمیر سلطنتی میخ برو عود و باز پسر زاده ایشان

جسم را درین طور شروع نیست طلوم دست و دست را نمود که نجس نیست
 آنکه این میخواهد: چون فرستاد از در بدل خود خواهد آمد، جمیع عده مقدمه
 خود را کسر برگ که فشر از خواهد بود یو یه همچنان فرستاد و جمیع جو مقدمه شد آنها
 از آنها یک صد از آنها پنجه شدند (مشهور اینها) جدا نمایند ^{معنی} دانها بمنزه بر
 در عذر بمنزه خواهند شد دعا درین دیانت است ابر و فرماده دام تسویقیں نظر
 آئید و ایشان در حضور خداوند بعد از پرسش لفظ من میگفت ابر خواهد شدید.
 : جواب سپاهی : ملت کمک نیشند همچو زلزله همچو زلزله را
 مطریزند در طوفان اول یعنی خانیخان شاه در جمیعت نیشند مطریزند در پنجم ^{۳۴}
 آئید و سفر نماید و ایرشد کان گلکان یهودا و ایرشد کان اسرا ایسرا ایل خواهند
 و بث ایشان اول بخواهند ^{۳۵} در آن ایام و در آن نهال از برادرزاده شاه مطریزند
 یعنی که اینها نهاده و نهاده را در زیر سر برخواهیم رشت ^{۳۶} ای ایام یهودا
 خواهیشند و ایشان مانند مکون خواهند شد دایشان را خواهند خواهند
 یوه صدقیتوهست ^{۳۷} زیرا که خداوند میخواهد از برادرزاده د مرد را که محبت

خداوند نه سر نشسته کم خواهد شد و دیگر برقی آیه یا دری
 بنت المَحْمَم از اما اگر چه در میان هزار هزار بیرون اکوچی بکن زیرا
 شکر در سر بر سر لطف خواهد خود شد و جهاد شر از قدم و دام پیش روید است
 زرق بسیار دل خواهد آمد و دیگر فصل ۲۹ آیه ۵ پوکند خدا و مدد بگیر خود
 باید ریشه ها کم خواهد خود و مفتر اول خدا بیمار خواهد بود بلکه فصل
 آبیه ۱۰ هند اند می خواهد روزگاره ۲۷ نمایم با صبح عالم زمان فی خواهد بود و زرا
 هر چند خواهشم یعنی اگر چه سرگشته می باشد حق و دشمن و عیش و فراق
 خواهش دید بلکه ۳۰ آیه اول لایل رست طوفانی خواهد بود و پیش از
 که می خواهیم بمالویان بگشتن اند نگردد، می خواهد که بگشتن خواهد بود
 و گستاخ که در آینه زدن دشمن احتمال نمود و یعنی خواهش میگشت که بله
 زرگانه اند امشیل آن رفیق لگر داده ای اگر دریان، و پیران کویر امضا خواهد کرد
 آنکه صد قاتم همیزه ای اند غصیمه بخیر دشمنان ای ای ای ای
 خواهش بدو یعنی تقدیم آیا است بلکه را در طوفان اول می خواهد داشت

اینجاست آنکه یا من شما را از هر قبیل غیرمی بدم اما آنکه پس از این میانه کوچه را برداشته
 چونکه فیضی بودم بگفتم دلیل اینها را بر وحی الدین در آنست این عذر خواهد داد
 ۲۲ اذانت آنکه غصه در دست خود دیدار و خبر نکاه خود را که خواهد نمود دگدیم
 خود را در این جسم خواهد نمود و کاه را در پسر که لخمه پر زیست خواهد نمود
 اگر حسد ایشان غولی را در دست فرماید و گردش کر جهت دارد و میگذرد تا
 دعوی غصه داشته باشد پس فضود را باید از کار درینهم خوار جسد این غصه در جای
 و میانه طنز است خیلی سریع این هر چند غصه در دست داشت و نه بطایپه برای این پسر
 ام جست پرسنحوه ایشان تغیر دینه در صدراست خیلی سریع و خدا در فرض
 سیسته ای زر ایضاً پسر خود را انتخاب کر بر جهان داد و گزندانه با پسر طسته او
 جهان را بسته باده آنکه بادیانی در در بر حکم نمود اما هر چند ایشان در این حکم
 بر این مسأله بسته بجهت آنکه با هم پسر گفته به خدا اینها داده بوده و اگر چونکه که خدا از این
 داده مسح نمود و محوال حجت است اذانت خواسته بخواست که از آنها اول ایشان
 همکار نباشد یا نمود که از همین اول متحکم باشد که مگویی روز و روزه دشمن این پسر

کیست که بینه پیش بینی نمایند
 این بینی بینی نمایند بینی بینی نمایند
 آیه ۲۱۲

ایشنه رسول خود را نخواست و دلور بر اینم راه را آماده نموده است
 خشود
 خداوند می خواهد بینی را که زاده شده بگهان نمکش خواهد داد
 کشیده بینی را که بگهان نمایند
 آیه ۲۱۳

طویل کشیده بینی را که زاده شده باشد
 آیه ۲۱۴

قاچار مصقاً کشیده اصره نشانه دپران بدیر امضر خواهد کرد دیشان را
 دلشه انصر خواهد نمود آنکه مصداقت هرید را بگهان نمایند
 آیه ۲۱۵

بارسلان ایشان مغفره پنده که در حق مرحمت برخیه همین مغفره
 بخشت سلطنت داده نیست و با صدیں ستم هرمه که همان نزد برطانیه که
 در یک هزار دهانی میگویی دسته این مغفره نمایند و فیکه آنکه هر شش
 آر ایشان را نمایند و در خود مسجح نمود که با مغفره نمایند و دهد او دستی
 که با نیخ خوار سلطنت فی بزرگ سلطنت نمایند که کی است آیه ۲۱۶
 در یک هزار
 هفت آیه ۲۱۷ پسندیده در زیارت آمد و ایشان خواند و گفت آیه

تو پا شد و یهودی سر ^{۲۶} عیسی بر عیاد داد که اگر پادشاهی از زبان چوکی خواهد
 قاده ای این ریاست را میگردند با این نتیجه یهودی هم نویم عالی پادشاهی از زبان طرف نیست.
 و یک سوال را نمود که در این آئینه ^{۲۷} مکافات است چنان تصریح
 و رئیسه همهم صور دید و صنایع را میگذراند که از فدا و میراث داده
 و نایاب آنها دار سلطنت خواهد بود. جواب این است که سلطنت سیم خد و ادمان
 خد یهودیت و مخصوصاً من طلور است. بلکه مراد سلطنت صد او و خود خود در خود و خلبانی
 ایست که سریع دشک هاست غیر ملک است خیر یهود خالق شیخه دین سلطنت میگذرد
 هر او سده دهن و در زمین نگفته اد میگشند. خانجی خضرت سیم خد یهود اهل این
 امر است سلطنت میگذرد از زمین بلکه حربه ای هر دیدن سلطنت و بودند خانجی دین خود
 باشد ^{۲۸} آئینه سکونگوی پیر عیسی شرکت میگذین خطا بر کرد که عالم میراث داد
 آنها از زمین خود عطف شده است. این اصنایع است ^{۲۹} آئینه پیر عیسی خود را از دنیا
 بیرون شده است و میخواهد پیر عیسی شرکت میگذین خدا را از پیر دور نمیگذرد مگر اگر که
 پیر عیاد بور کشند گردند. پیر عیاد نمیگذرد که خضرت سیم خد

اول دار اسلطنه بنود و ذر که ران سلطنه دار بیوود گلنه سلطنه سعوی و

زاده لطفور شرکنون و تبرز در نفوذ در جوی است .

: با پیشتم افضل اول :

د خصوصی صدر امین مدنگرد و قیمت زول بیچ از آنکان دانگان آهن بیچ شر

برق بر شرق و غرب که در فضول با هم رفته است .

؛ جواب به باتی ۶ مخصوص دار دنگند نه این است که خلاصه تبریز

که ب تقدیره لیسته فتحی و پیغمبر پیشنهاد گلنه از آن است و کلمات پیشنهاد

که در هر سفر منعی محض صدر را داشتند بروی داشتند در موعد نظر شرکنی را

در در مقام ارادتی ردمونیان با عصو داشت شهدین قول بیان کی مادری شنید

در فضور دام آمد زیرا بجهاتی کاهنی باشد انش احفظ خاندما اعلمه است از این

جسم کرد و نمود چونه راول دنگند نهاد داشت زیرا در فضوری این اراده است

دنگند راول نمود را خواهیم داد از این دلایل آناده خواهیم داشت .

و خدا اینه شفیعیه دنگند و راول عهد کرد زاد مسجدی سانگهان دیگر شرکنون این در بیک

عذر است که بفرموده شده در عبر زیست را اول آمده دانم همچه اول هست
 دو دیگر را علی محمد خوشبخت دو فصل اول نکنایت یخدا آیه پیغمبرید
 سه آیه غفت است و کدر طرف راستی دیگر و آن هشت پیغمبران خلد یعنی که
 آن هشت است و هشت کلیک هستند. آن هشت جوان و آن هشت کلیک دیگر
 در فصل دوم مکافات آیه ای عصیراید. پیغمبر مطیع را من میخویم
 هشت است و راه بسته را هست خود دارد درین هشت چهار عالم پرسیدند. فصل
 اول کلیک در تواریخ عصر کار رسول امداده خواهد بود و همچنان میز سی سی
 صد و آن بینی محصول نیم که صد و سی هشت آیه بیان میشوند. درین حکم دوم
 فصل عیش آیه ۱۵۱ صد و سی هشت صفار ایجاد شد و بهله همچه هر سی هشت
 دروان کردند آیه ۱۶۱ آیه ایشان بیان میکردند که مکافات اخواز برگزند
 و سی هشت آیه امسنون بودند. لذا این آیه پیش از همین میتواند که سی هشت از خد که
 در کنیت امداده نهاده نهاده شدند بسیار داوی است. و آن از خدمت پیغمبر
 آمن چنان که در آیه دیگر و خصوصاً اگرچه این بول علی محمد سی هشت در کنیت

هه هست که در طهور اول سیح بگشای بی یقین شد و احمد ادعا می شود که در
نموده حال هم چنان است دعوی داده اینها لکه ای آمدند پس خود معتقد شدند
که از آنها نیستند، بخوبی کردند و در طهور ایشان را در پروردیدند که آدمی باشد
نمیتواند اگر کسی کشته و با آنکه شناسد این در دینه و در این شرط زده اند
گوییش که مبتدا آن است پس برده شود.

باب ششم افضل اول

سوال پیغمبر در خضر عجیب و غریب نیست و بود کردند نزد پدر
آن که در مکافات و جناب فضیل آنها نیستند همین کسان اینجا نمی خواهند
آنقدر که است اند آنها شد و تا اینکه این مقدمه خواهد بود. آنها فضیل
آنها و مخصوصاً خواهد بودند اینکه را ارجمندی اینها داشتند و گرچه خواهد بود در کنه
و نزد پدر و نیزه باد و در نجاح اینها بود. هه جواب پیش از این: جنس اینها
که دشی طلاق هفده صل طیور این سیح مدارد بگذرد در طهور اول هستم اینها
حضرت سیح فرمود که نیز بر این احیان کردند همین کار آمده ام چونکه وزیر اول

بیوحت فصل سوم آینه دی مکاره است که بیشتر باشد نه کمتر که میتوانسته باشد
 این بیس شنسته از آن زود که بیس از خانه میگشت مدعیست نمود دیده میگردید از این خانه است
 لذت هاشد که افغان بیس را پاچر گرداند. برایان این آن معمول نمود
 که ادول منکر و مضرور در بین هنرور که هنرور کند نه که راست سلطانی و ملکی است
 چنانکه بیس در بیان حضرت سیح حقیقی و قیام و بودن که بنظر خدا سیده و عیاش
 کرده از ادله آنها نارود و بیان حضرت شد بیز طور بر این مردمانه هنرور که از رفاقت خدا آنها
 بیشود بر این محظوظ نمودند و بیس گوشه و گوشه و بیان میگردید و حضیرتی
 روحانی متعجب نیستند و این امر نجاتی است از هنرور این مردمانه هنرور رسید و بهم بیشتر
 فرمیسته با آنکه حضرت سیح فرزند گفت اکابر بیس شنسته دیده بندی خواهد شد که
 بیس را پاچر گرداند بیس از ضعویت سیح پسر هوارد زنده اول تقویتی داشت
 باب دوم آینه دی میگردید و نیخواستم نزد شاهزاده هاشم نماید و پسر نیکو شاهزاد
 همارا برآمد است با آوار خود پسر شاهزادی بعد از هنرور حضرت سیح نیز خردمند نمود
 زیرا که پسر را در طبقه هر چنان شد زیادی گذشتند و بخوبی بیشتر فضل شد

آیه ۲۴) سیصد و نهاد را شنید پرداخت و خواسته بپرسید خود را چگونه می‌داند
 آنورید. حشد احمد فیض خسرو که باز بود کرد شیخان داعیل و پیشنهاد را فرمود
 هضم نمی‌نمود و خود را اول می‌سین خ پرسید و اولاد امیر شده که مسکنی برای مردم کی نیز
 زیود را عاجز بود که شنیده و از آنها راضی نبود و این می‌نیشد و در این جهت
 با اذن خواسته شد بعد از بیرون معرفت شدند. آن در جوادی که دنیا
 بایه لگشت که به مرد قدرت دوست هم نهاد پسندید معرفت الله را شد و در سال
 کو شید او را خشمگه خواسته خورد و در گل نجفه بید دارد هر من بر خواسته اید
 در طلعت حشد از نهاد خواهد بود و قدرت خود را می‌شنید و می‌شود پسندید
 صفت آیه ۲۵) حشد از نهاد بید است این شیخ بارگاه آن را پسندید خود را
 پرسید که نهاد نهاد که کنون نهاد شد زیرا من سمع آنسته که که داده است
 نزک کردند. در پیش روی خاصت آیه ۲۵) عذر گفت اینهم خواسته خاست
 بر که بخواهی این اید و در هر گز می‌پرسید اگر مرد پسند نهاده گزند. اگر کذا
 نهاده گزند خاسته خاسته خود را پیش می‌سین خ گزون نهاده گزند پیشید که از روزهای

د جست ملکو نمغصه د است د بخش مرگ و مارت روایت هاست چنین که در آن
 اوی حیت صفت آن را عجیب نمایند از مرگ باقی است عبس نزدیک ام در آن
 که برادر از این مرت سید ایام دشمن در مرگ است که برادر خود را نیز ماراد
 تعدد و براین آن است و دلیل عرض می شود که میں فرشتگانی علیه است احتمال این
 د چشم خود را اول پسخ د که سیف زیر د فضل آن د مرگ را اینجا بود و در آن
 و حسن از این خدا اسکنها را از هر چهار چهار که خواه کرد و سه شش قوه خود را از هر چهار
 پیش خواه گردانید زیرا که خدا از فضیله بوده است و در آن بعد از ۵۰
 آن د بعد از کمین د چهار کوک کم روز پیش که روز بیش از ۱۰۰۰ نیام برگشته بود
 زیرا که کوک این همه ساله داشته بودند . آن بعد و آن در فر پیش از ده ماه اول گذشت
 مرگ اینها بودند شود بسیگویه صد سال که تبریزی داشتند فرشتگانی داشتند
 بسیار است حال پیشتر و پیشتر د تا و مر آن آیا است تو راست را درباره سعی
 پس خود را نیز هم با اینکه بحسب این پیشگویی در هنر پرسخ و قوع سه دفعه بیش از
 هیان نیز قاهر و تقدیم شود بلکه معاشر د لئه سر کل است بین رای این خود اینها نیز

و آیت را بخود آیت تفسیر نمایند با برآورده مقصود صاحب آیات پذیریده
 اگر قلم و ادراک همیش بمعنی پسند چشم بیود خوب است ادراک فیض
 دیگر حس و شم شد در این همین تئی نهاد خانه سیم کسر از اینکوست
 در این شیوه نیز گروه هر اول در طوز که موید بر روح اللہ سیم دیبا یا آن
 شگرد ای کشیده و از پنهان در دیگر چشم نماید؟ تا گفته و زیرا در
 این سر اینکوست آسان نیست از این داشته و دشان داشته پنجه کسر دارد و داده
 خواهد شد زیرا دخواه گردید آنکه کونی از این دشمن گرفته خواهد شد برای این داشته
 سخن برای هم زاره که میگذرد و میپرسد دگوشنید از این دشمن و دشمن
 آنکه جزو اینها مگردد که میشوند از همین دشمن میگذرد و میپرسند زیرا دل
 دیگر سخن نیست زیرا که سخن ایکان میشوند چنان بر همین دشمن که بادا
 بیمه و میپرسند دگوشنید لذتمند دل داشته و تو را نمیپرسند و این را اتفاق
 میشوند اگرچه بضریبه خوشحال چشمها شکر دیده کنند اگرچه میگیرند
 آنرا و میشوند و میپرسند آنچه آنها نمیشوند

: باب هشتم - افضل اول:

: سوال سیزده: در خصوص دیده شدن در صورت کنادخواهی

لطف و بسطه روشنانه و فواید از آن - در نامه اول توپی مذکور

قصص پی آینه هوا کم حسنه از خود باشد از ترس امدادگر و حسنه از خود از آنها

از این خواهد شد مردگان در صحیح اول خواهد بودند - و زیرا که مذکور یعنی

قصص ۲۲ آینه های سیفونیت در آنجا بیشتر و متحبب بخوبی قدر حسنه

نمیست زیرا که حسنه از دشمن نیاز نداشت - اینهمه حسنه از در طهور خضرت به عبارت

ظاهر نشد - **: جواب اینستی:** در باب هشتم در خصوص پدر کوئی

اول داشتند و خدا در صحیح اول خود حسنه ایکی صحیح است باصورت خود که از این

دعا ماراد ناری خواه شد چنان در طهور اول صحیح بزرگ شد بعزمی بسیه این

نظر بر آن دیگر که دفعه دو آینه های که سیمه ناید صد از در حق بیش از نیم

خواه شد و ترسن از بر ق خواه جست و حسنه از خود فدا صورت از خود که

گردید خود مسالک خواه شد - بعزمی دست را در طهور اول صحیح شفطند

و خضرت بر سرچ غصنه یاد صور آواز پریت لسته و خوبیدگان و مردگان چون اوز
 پریت لش نزد بندار و زنده گردند چونچه در بکسری هفت در فصل هفتم آیه ۳۴
 هر آیه شنیدن گویم که مفترس آید عکس آنهاست که مردگان آواز پریت لش نزد دو
 نزد زنده گردند پرسنود از لفظ صور آواز پرسد از صاحب نهو است
 چونچه از نهاد است که ب این نسبت شد لفظ صور امر است از پادشاه که دارگیر شام
 مقصود صور از هر بشی که در قدره دیدن فردا اهریق و خوب شنید
 بقدر ای قول خالق از این است که بیفراهم شدن دیدن یک کاگر صاحب فانه میاند
 که په نیت دندیده است به بیمار میاند و چهیز خالق از این است با آید دیگر هم
 بندگان خواه آمد در خبر بکمال اصله است از اربع آیات عذر است شهود که
 مگنسیع دلال است اجتماع لعنه هنداد گل رجیب میغزد از خود آیات الله متعدد
 گردید آناد بندوش و چهارخ دلیل بزیر سرمه دیدم اول
 بسیح هندر بود که در آشیده خضرت ع آیه ۱۹ میغزد یاد دزیر است قدر دز
 آفتاب بارگز نزد که نور نشده داد خود را سخن نهاد تو خواهد باشد بلطفه خشناد بیرون

در این مرد حسنه بسته خواهد بود دبر بخشنده هست قصص آیه ۱۰
 عیش بر شاه فرمود : که من تو را بجانم و آنکه هر مرد این دنیا را که راه
 رفته بلکه نه زندگان را خواهد داشت . بایخ سیاه هست قصص آیه ۱۱
 که سقراط از قصده ارشاد شد لئن سرطان را داشت که شرمندی خواست
 بر امشانه این سرطان را باز داد لهم ابا ایوب معرفت مردم را داشت بایخ آیه ۱۲
 در این مرد قصص آیه ۱۳ لئن سرپریده بر خرد نمود لئن بر اینکه نمود
 در جبل مسنه این بر تو طالع گردیده است لئن بر اینکه بایخ آیه ۱۴
لئن آنها پسپوشیده اند این بر تو طالع جبل شد لئن بر تو مرد است .
 پس عصمه از علیت خلیفه صدیقه خفیت است که هر عالم را داشتگرد .
بابہ وسم = ارضیه اول :

سؤال سیحر : در عصر مصلحتی و فتوحات و نسل و سقوط خوکم
 شدیم خود را نهایت سرچش است دبر بخشنده قصص آیه ۱۵ بایخ آیه ۱۶
 بر قصده دلک بر کنج خواهد بخت است در بعضی بایخ خطبه و خطبه علیها در زمان

پیده خواه آمد و بیشتر رایم چون برق که نیزه شرق سریان است در تغیر طبقه
 سرگرد داد آینه فیض زندگانی خپل خواه بود، آنکه معرفتی نداشت رگان نیزه
 نیزه شد. نیزه حیثیت فیض شد... : جواہر بسائی نیزه
 او لایحه ای طلایع دار که بر فیض و علوی علوی فرزند و سقوط کوئی که نیزه
 که غب ساده تر از رسم نفعه از لفاظ دیش و آنست کنیخ مخصوصاً است
 و اولین رهت که نیزه است رکھت خود آنها استینا دیشور فیض مسافت
 اندریه روایت میکند چنانچه خضرت مسیح زنود در تصرفیں آیه ۱۵
 مشهده عصو در ایمان نازد که سه ارجمند که داده شده ندینه همه آینه
 که شود را نیزه شود و در کنیتند و شما در این خصوصیات یافیدم. کمال این
 که همچنین اعیان و اشراف و اغاظه را خواهی حسال همیش صدیق زند و روحیت شود
 چون بر توجه خدا نیزه شد و چون بعد از تقدیر کنند بدین خصوصیت صدیق زند
 و عقیل علی الدهیں استفسن افی الارض خیلهم آنده و خیلهم الواریں؛
 خواهی شد مودت بین ریوعی و حسدا را بشایه امیر کسری فیض شود که خوان

من هست داغذیه کماله است راه است راه دپون رسادا کار بر طویله با برآن جو
 آندره نامه آنها دعوت دده است شنیده بود هر چیزی بود همه بوسد همه الموارد است
 ابتدا آنها بسیج چار و معلمین پیش زان بخوبه ممنوع گشید و معلمین پیش
 دگر سکون نامه عدیت نموده و حق بضعف فقره نمیگرد که از خوان گشت
 مردوی دار نیست عون متعصم گردیدن چنانچه در تو اس نیش باز است آیه ۳
 ایشان نمایند بر ایشان زندگی میکنند که اینکه از زرای ایشان او نمایند در گرد ایشان زندگی
 خواهد نمود اینجاست که در بخشی ایشان آیه ۵۵ حضرت علی پیش از
 نهم باز ایشان آنکه از زرای ایشان گزینش بخواهد شد و همس هنوز ایشان ایشان
 گاه برشنه کو ایشان گردید و هیسم حیر و صدم آیه ۱۱ دعا نمود حسن ایشان قده
 پیغمبر ایشان که ایشان را میکنند که معلمین پیش زان خود گشمش زندگان ایشان دهند
 معلمین ایشان بله شنیدن که هم چشم ایشان آیه ایشان زندگان دهند و طی عون و سقوط نکنم
 مراد همین بسید که در کوئن دینی برسی ایشان آیه ایشان را میکنند و دخواه ایشان دخواه
 نیش ایشان حیفه است و ایشان ایشان نمایند در یوم نهرو رخواه بسر و عویش نیش

و معرفت برده بخواهی اهل لطفت خفت و تاریخ نادانه مستبد شد زارا
 دیشند داد آنها و از پسر خود آین ساقط گشته که از این روش لطفت تبر
 و صفت این بحیره سال شد اینست که حضرت سید نعمت و علیه السلام که در قریب
 فور با خدا شاهد هم باد اینها شنید پس خود را می پرسید اینها می گفتند که این گروه دو گونه
 دیرینه آن روز شنیده اند که میگفتند اینها میگفتند که در قریب
 گرفت. یک گزش پرست که همین اینها بودند که حامم میگشتند طبقه خفت و داد آنها
 مانند و زیبا بر و نایاب سقوط نمود درین خصوصیاتی همین از همینها دو این فوراً غلط
 اینها را خدای خدا سلا را بخیر و رکت بیمه صفحه ۱۶۷ : یا مطلع به اینها
 آنهم اینها سایه فضی لایحه آنست قطب علی و به آنها من و
 لیکن حدی یقین بده اینها فضی می بینی اینها و لایغیرها هست بچون
 اینها را داده ایں :

: باب یارشم = افضل اول :

در خصوص همین را می داشت : سؤال سیحر کی زمانه کشیده کرد اینها

مر قدم است . از بر این حیثت باز نیز سیم خسرو امانت است هست که درین هنر موافق
 نظر بخوبیت اموات را نمایند و از قدر قوی قلم دارند و با این میتوان رگردانی
 اگر حضرت بهاء الله بصر اینم که اندیشه حیثت باز نیز سیم است پر عالم از اول هنرها
 بیشتر کارهای کافی بازند و نمود و از همین بخوبیت نهاده امانت موافق اینه بخوبیت از عرض
 موافق بخوبیت چون نصدا و بیشتر رست و اینه گزیده هنر پیچیده روزانه بخوبیت
 باز چهارم آنرا علی مسکویه خنده دهندر بخوبیت از اینها را زل جایز شد و در
 در بسیج اول نمایند و بخوبیت گردند . و حوار سیم اینه بخوبیت
 درست مقدسه در راه حبیب امانت مذکوره گردیده درین هنر موافق بخوبیت
 مخلص نیست رست و در بخوبیت حیات داده شد بخوبیت و لذت بیان نیست
 که مقصود سارک پیش از این اذکار را بدین و آنها حیات حبیب است صور بخوبیت
 در راه دعای دستوریم و مقصود تمام از قدر بخوبیت صور رست و با این مقصود
 در اینجا و بیان دیگریم چون طبقه ارشمند را همیشه همین نیست که از اینها
 رست و حیات همان رست و حیات ظاهر و صور رست و فنرمه همان رست

که مقصود را چند دیگر نهاد
 نهند اسیران را کلات سه قرار نمایند
 و موضع دیگر را کنترل مقدارهای تهدیل نکنند
 و مقصود را کنترل نمایند
 چون بعصر جنگی دو طبقه جنگی مخصوص خواسته را آش هموان که با هم نظر جنگ
 در دو مرحله مجموع دو مرحله گردند
 نهند ایشان را برای تبیین پیشنهاد میزند
 که لطفهای دو نوعی میگردند و زیرا که همه همچوی میزند از آش هموان پیروزی میخواستند
 آن پیشنهادی است که در مرحله اول میگردد که هیئت راه را بیان کند
 برای این دلیل اخباری باید آیه ۲۳ شنیده باید عزم عزوی و حضور از مردم امراء
 خصوص را تا بودن پسر از مردم را از فیض نهاد و در اینسته نمود مردگان را گذاشتند و مردگان
 دفع کنند نهند ایشان را برای تبیین پیشنهاد میزند و در گزند راه فیض ایشان
 آیه ۱ در دو مرحله زده شدی بوسیله سه گروهی و دو گروه از مردم از مردم زده
 بودند زده گردیدند آیه ۲ دو نیزه در خط اول هم مرد و بودند زده
 گردیدند و با او همیزی ایشان را از همیزه خود کنند نهند ایشان
 همیزه ایشان زیرا که میتوانند نهاده بودند ایشان را در سیخ پیشند آیه ۱۱

بن براین سیگرید: اینکه شخصی بیدار شده در مردگان حیزمه در قویین بست
 آیه ۱۱ میخواهد: باسخ در تیغیده فوی شده اید که در آنهم حیزمه بیدار شده
 بیان حیزمه است خدا که از مردگان حیزمه بند آیه ۱۳ دشمن که حیظاً
 و نمیخواهد جسم خود را زده اید با او زندگ گردانیده چون همچنان خود این را
 حال بد خود فشره بیدایا و افعی تراویح نکلم است که خود اسخ و هوایان شروع
 کرده اند که مقصود چیست؟ ایشان که در آینه میگویند این تو که خوب است بیدار
 شود از مردگان حیزمه ایشان شفر و بند در حالی غفت و باید خود را کشتن کنند
 و با غیر روانی مخفی بود پسر از برقی شدن بیان آن حضرت خطبہ بادشش: اینجا
 در کفر بسیار ارشود از میان پسران کفر حیزمه - و دیگر در قوای سفید شناس
 باشی ۲ آیه ۱۷ حسن از حضرت آدم خطب کرده میگویند زنججه حیزمه که
 خود را زیر ایلام خود داشته خواه مرد سیمینها ییکه عمر دارد این که در بیان نمی
 بیسید - اگر اینج نویست را در صورت اتفاق این شوم نتویست و فکه باید نجوم خواهد
 که آدم در یوسف که توسط موتا از شجره نیمهه شد ولنود در آین قوم نزد گفته بیدار

تهاد رس در زن حالم رس نگانه نموده . و دیگر در راست یوایان باب ۱۵ آیه
 بصفتیه اگر پیغام بر این شعیه نزد میگیردند . و در حقیقت باب ۱۶
 آیه ۲۰ سعیزیه ایم : اگر شیر زدن مرسا صرگن با که نموده قدره ناید در بعضی
 همه قدر ممکن است نزد مادر و نجواه مرد . آیه ۲۱ تهدید است خود را
 در کشیده دل نزد برادر خود بگیر کشید اینکه اس سه تبار و پسره هم .
 آیه ۲۲ زیر حسناده میگویند بدل که اگر نمیرد رضیر شش شکسته کشید و نزد
 مادر . سعیت زدن بیان است آیه است که حسناده شیر پرایان اثیبیه
 نموده پسر از خواهیان و طمعت ایحاظ نزد محوی سیگرد دیده نزد مادر به
 مرد . این مردوں روایت است داده ام حقیقت از تقدیر و محضر در عرض امر زدن و از زن
 عالم ایحاظ سالم دیگر نموده . در بخش جست باب ۱۷ آیه ۲۳ سیگونیم
 دیسته ای که بزرایان اور دیگر مردوں پیشنهاد نزد میگرد دیده نزد مادر است دیگر
 سی در راسته نجواه مرد . در باب ۱۹ فرمیت اول سعیزیه مددید
 و طرقه العین در بیکن حکم صور آنحضرت زیرا که کن مصیخه خواه نمود و مردگان

بدف د خواسته برخواسته نماد آن شریعتیان بیهی آبیه میگویند
 با آواره ریس المکنه و صور از آنها نازل شود و آنها کند در سیح مرده بودند خواسته برخواسته
 مخصوصه ایشانست که سیح در حیثت شاهزاده آنهاست یا به همینه امر دگان از زده
 حال در حظه دریش عیش یعنی عدالت اخیرت سیح در طور اولش نیز میگذرد
 بدانیم که شکر و باره حیثت شاهزاده آنهاست بعد پیغاف پیدا نیز است
 در بحیره حوت بایه آیه ۴۳ میگویند که کسی که مرد و زن داشته باشد
 نماینگان خواهد دارد از اسرار امور اخلاقه پیش بکند که در گذشت زنگ میگویند آنها
 ۲۶ آن حق را دیگر نمایند که رسیده است که مرد گمان از این بدن را
 بشنید و شنید گمان نمایند خواسته. لینه بحیره حوت بایه آیه
 میگویند از آنها پیش از میهم بجهة هبته از اراده پیدم. از آنهاست خبر فرد
 بنو د که در طور اول از لطفن آن تولد شد و بنو د از آنها نیز این میهم بجهة هبته
 اموات دندار غور را تبیشه بصور خوده از بینه هبته در حیثت شاهزاده هم از لطفن
 اداره کوئل دیگر نمایند و از آنها اراده از لطفه هبته دام و دناره طلاق خود

تیشه بوزه بصور و در گاهی تهد عقده و از اخرا که در حبام دایران نزد بودند
 نزد گردیدند. دیگر در آشیعه باب ۲۵ آیه ^{۱۷} عصیان کرد و درینجاست
 اسره هرگ که ابد آن بود خواهند شد. و اماد باب ۵۶ آیه ^{۱۸} عصیان کرد
 در یوم هلو و لد و داد و بخت اسره هنر کوک کم روز و پر کم روز را پیش از آن همه
 باشد نخواهند بود زیرا طغیر در سن صد که خواهد مرد و گی و کار صد لعنت کرد
 خواهد شد. این آیات را اگر در صورت خلا بر عقده شون همانچنانچه عصیان
 که در یک روز سه مرگ ایا معدوم گرد و دیگر اسره هنر عایش بعد از
 نخواهند مرد عصیان روز صد لعنه مرد در این مورد این آیات پسند است
 خواهد ماند. حال هنخطه هنر را یافته که در یک موضع حضرت پیغمبر مسیح
 به نیازیان آورد نزد همیگردد و ادب ^{۱۹} مسیحی در حقیقت گیوه شیر از این نظر
 که قدر کند نزد همیوود و گل مسیحی در. حضرت پیغمبر سه مرگ را اگر مسیح
 صدر گردید نزد همیشند. از این آیات ثابت است گردد که نزد شدن
 مراد نزد ^{۲۰} آیه ^{۲۱} خیصر است خصوصیت آن چیز یکسر از اینکه شد است

هاچ است رضیخان دای نیست و اندیخت سه جانه دنیست مودل زرین
 عالم فانه بارستقدیم دو خیمه حسنه شفت و حرف نجست هست درست
 دسته دشنه بزم اندوه آیا میمیش دسته بیم دشت هادی پیله دار خود
 برده اند که حسن اند محمد راهی نزدیکی دارند معودت دهم حضرت
 سیدل در داغیگیگوید بای لای آیه داشتند بزمی که دام خود نیز
 بعده فک که زمین پرسیگرد به پوکه بود درون بزمی که آن اتفاق نبوده بود
 طیبی دیلمی بسیم پرسیگرد دکه ایشان بعد از تجسس و شرق دیگر
 حضرت روح بر قدر این خود میسید و دیلمی خورت پرسیگویی نیزه و نیزه ایشان
 که ایشان رجوع یابیم عالم کشیف نویم غیره مثراخی عالم مسخر عالم جیش دیگر
 اگر بکیح است جنین پرسیگرد ایشان هم جسم رجوع نایم ممکن است که این کشم پرسی
 ارتجاعی عالم بیمه حقیقت ناید و معاشرده برآن هم توپیش در صدر موکر میگی
 لذتی خیلی خودت میگردند اند و غصه ایشان دیلمی دیلمی اند و ارتجاعی
 دیگر نیز دیلمی میگردند که ایشان دیلمی خودت میگردند اند و دیلمی ایشان اگر بکیح است

ط بر تصور شود کلاس بانیه و الغور بقصد آن تینه چون گوید مونه هر گز نیز در
 و تمام موئیش در صورتی ط بر مردند . با این اگر از حق نه دست چادر است که با
 اکثر اطلاع کام مراد صدر گزد دستواره یعنی مکمل است پیرایه و در گزینه
 دین اغمراض شنا حین اغمراض است که نیز این نیز که موافق شیوه است بانیه
 بانیه این باره خفتی سیح ذهبلو را تش ام احوالات این بانیه از نه کند و از
 قیام ده . چون شایسته گزینه که زین خدیم در صورتی ط بر ذهبلو آن خفتی بخوا
 بند مصداق آید اگر دینه از زرد صفتدار و عدم خواب لذت گزینه باشد
 که میسح بیه و مریمه درین حالم نهودند . دفعه اول مظلوم است و بدین نهود
 خدیم . و دفعه اول این مقتدار صورت عدم . کتاب نهود عین شیوه دعا که
 درسته بانیه این دینه طبود داد و درین هنین نه که فده که دفعه اول
 بخته و دلت دفعه اول این با غریب ملطف نهودند . حال سفر از روایت
 کبروز آن روز مظصر دارد ذهبلو دیده او درین هنین هنین که تو سلطک کوئین
 شده و باهتمام مردگان سه بانیه نه که ذهبلو قائم نیست بایه

۴۷

آیه ۱۲: حَدَّا ذِي كِبِيرٍ وَالْيَوْمَ الْيَسِيرُ فَوْرَتِ الْأَكْثُورُ وَلَا يَرْجُو دُرُجَاتِ رَفَقَيْهِ

وَنَبِيٌّ هُمْ بَشَرٌ عَوْدَتِ سَيِّدِهِمْ دَرْوِحُ خَرْدَادِ بَرْجَفَتِ شَاهِ خَرْسَمَهْ لَهُ اَنْتَ

کَمْ زَنْدَهْ تَبَوَّدَ وَبَنْدَهْ خَرْدَادِ وَرَالْعَفْرَدَ لَهُ اَنْتَ خَانِهِمْ نَوْدَهْ دَيْنَجَهْ شَاهِ رَا

شَهِ لَگَانَهْ خَواهَهْ بَوْدَهْ دَحْكَامَهْ مَرَبَّهِهِ خَواهَهْ آهَهْ آهَهْ دَصَرَهْ حَكَمَهْ تَرَاتَهْ رَاجَهْ خَمَهْ دَرَ

مَدَرَقَلَ بَابَهْ ۴۵ آیَهْ خَعَّعَهْ سَيِّدَهْ کَدَرَهْ حَكَمَهْ تَرَاتَهْ رَاهَهْ بَهَهْ تَاهَهْ

عَمَرَگَدَهْ ۴۶ صَسَرَهْ بَکَهْ بَیَهْ سَهَهْ سَهَهْ

لَیَلَنَ زَنَهْ گَرَهْ دَزَرَهْ قَرَهْ نَاهِنَهْ دَبَّهْ چَسَهْ نَصَهْ دَصَرَهْ لَهْ بَرَهْ دَهْرَهْ

بَسَحَ بَوَّعَهْ بَنَهْ دَاهَرَهْ بَهَهْ بَهَهْ

بَسَحَ بَهَهْ بَهَهْ

اَسَهْ بَهَهْ بَهَهْ

مَلَ بَهَهْ بَهَهْ

سَهَهْ لَنَ کَدَرَهْ خَانَهْ اَدَلَهْ سَهَهْ کَرَدَهْ سَهَهْ نَاهِنَهْ دَحْكَامَهْ دَزَرَهْ بَهَهْ تَرَاتَهْ رَا

تَاهَهْ مَحَجَرَهْ دَارَهْ دَهَهْ تَهَهْ بَهَهْ بَهَهْ

و محمد دهش دوم بسته دیده د حاضر بود که نه دلور حضور سلطان دندر
 نه نمکوں دربیت هقدسر و کنیر ثابا ا جهضر بسح غیره همان
 میرا منوچه نمود خانم زرمه تقویان با پی ۲ آیه ۲۶ کر شاهزاده
 نمود درباره هکر شهرب د درباره علیه دلیل هست اینها شاید بین
 و حیفه آنها سخن دوزنامه تقویان با پی ۷ آیه ۱۹ زیرا که محو
 بسح دنچوی نزیر سخن ناربعان با پی ۱۸ آیه ۷ صادر بیان دل
 بد عیسی بود حسی تقویان دگر مطلع نگشت آیه ۸ دوزنامه علیه
 باشد لگد و آیه ۲۴ که رخاندان سه نهرو فندان بود اینان نویانگام
 خواهم سانید آیه ۱۰ چون پیان نزرا ذکر نماید اول آنکه شهد و کنجه
 که رس نموده است و بعدهن دال و فناست پیغمبر قبائل را مرئی کرد
 در آنج صورت نظر سچ اینج رسته پیچه ساند بسته در رفتہ نهاده نموده
 سلطنت
 متوجه برای بیان بسته رس با پی ۳۰ آیه ۲۵ یکیگویه تلویز دلداده
 و آنقدر صورت در کوئی نشانه شدن یوق فهم نمود که لضرار خود که سه نهرو بود

در بام مصد و سال غایب بود . خسرو لب ۲۴۳ هجری و ۳۷۷
 با هشت رست را گزار نمود که داد و بخورد لد او باشد هنوز نمید و در سر بر پشت
 کش و سلطنت نماید در تاریخ شیخ بالیکت بنو کش خسرد چون خسرو شیخ
 نه هر شد در فلکه ایوان است سر بر پشت را نمود و سلطنت کرد لب در لعن
 بیشم که گویم مقصود از خسرو است بله و میثربود قدم از قبور را داشت باش
 و سیر قطب خانم که انسه پسر در آینه ای روح خوب بود و نیزه قبر بود در این راه
 بر حسن از انجاییم کردند و درست المقدس رحیمه نمودند و بخوبی از
 کابوس مکمل داشتند . موافق بیان داشت دکتر دیک و تاریخ عذر از کام
 زید و گلگنگ نهاد شدی دار قبور قدم نمودی میسر و نیشه است خسرو
 آسمانی سلطنت و در حالم رؤیا داشت خداوند بر پیشنه و داد و مرا
 در درج حسن او و در درجه قرارداد کپر از انسخون این بود پیشنه بود و این
 انسخون این بیوت موزه گو ارس انسخون این در هند و کلمب خسرو این بیوت
 روح خود را بشیوه سیم آمرده شد پیر خانم نایور بودم داد و بخوبی

گردیده تر زلای داشتند اشتوان نیوان دیگر ریختند پدر گشت بر زبان
 آناروح بزند پس بر صح نموده کرد مهند فرشند و زنده شد و پدر هم
 خود گشیده بیست بیت زنده مرگش از پر این اشتوانها آم خدا این
 هر پندزه نیشکه جزمه در نهاده بیسته. محل بدخشم نهاده که بعده مر جست
 بیگرد که اینها آم خدا این نرسه بیسته بیکه عزم از پر ایشانه درینج با
 مرده بودند حال زنده گردیدند. ازینجا ساره ترگرد که ۲۴ هشتاد پر ایشان
 باشتوان پریه تیشه کرد و نکوید. زنده گردیده و پر ایشانه خود بیاند
 و اگر گفته شود که لب اشتوانها در جسم بیرون زنده نمیشوند بیشتر
 بعد از زنده شدن هر قدر این پر ایشانه دیگریه داد آیه ۳۰) آنچه پر ایشانه
 اشتوانها بی اختیار شد ایستاد اضایع گردید و خود با اضع شدم درینج مورد
 صریح سرو نا ایشانه نامه بود هنم بود بسیار از زنده شدن بگویند،
 اشتوانها را چنین بود و ایستاد که اضایع بود و خود با اضع گردیده بود دم عصیان
 نکر سبد از زنده شدن حبسه اشکایست نیکند؟ پس لب ایشانه نایت میشاند

چنجه سره نهش دیگر هد و بختست بر از خود تقویت میکردند و لصق کرده بودند

که خند از نهاده شان با فریب هوش کرده بودند چنجه بعد پرسنگیرد و ب

آیه ۱۴ بایس دانید سره نهش را کشته بکند صیوں گفت که صدم

مر امشدا مومن کرده و فدا مر اتر که بودند . دو گز اگر بعد از زمزمه شد پل

در آن میگوید به هم سخواهند بتوست ناردنیه را از قور خود ببرند سادوم

و بکسر آسید ایس خواهیم آوردند و مخاطب رفع بین های نهضت بودند

که نهاده شده بودند . در آیه ۱۵ امشیش رایا بجهنم آن فرگو که در جهاد خود را

در نهاده خواهیم گذاشت . در آن میزند بودند که بتوست ناردنیه دلهم آید .

چون راه استاده بودند در جهاد پیش داده شده بود . بر عین هم بود که شتر

و پیشکش گیگرید . اخوان سخوان دیگر نزدیک شد مقصود رفع است چون های

باتک را نلم مشرشده بودند و دیگر چند جدال گردیده بودند در نیم بخت

توسط که هش رو زرد بپرسیم شدند رفع است که گیگرید تصریش بوده اند

باکله سیگرید . شیخ را از قور ببرند سادوم متصد عجل بعده است دیگر شتر

که نزدیک بود که مجوس و خندل بودند موتید برخی با بیان این
 ۲۴ هنگستگی کوید، شاهزاده از پسر طوفان گرفته و زیر آواره داده است جمع
 خواهیم عزود و بلکه خود را پس نهاده آورده دل آن مبتدا هم اسم داد.
 در وحی حبیله در حوت شاه خواهیم گردید دل شنی را از پسر گردید دل
 گوشش را خواهیم داد و مقصده از دل شنگی دست چهارته بود و گراینه
 این چهارته را در حالم رؤیا سه مرد میتوانست فار دیبا دل یعنی این
 حسن قائل گوید، فی درین مرد انسه ای بود که آنها گروهه شد و بر ریاس
 حشد آمدیدم در برابر این امر میگفتند که هم گرفت و در حج
 مراد پسر این میزد آن برخاسته و مراد در ریاست حشد آنها با دشمنی نزد در واژه اورده
 و به گفته، رعایت شنفه همسر اینها داشته باشد که هم اینها میگفتند
 آنها آن روز یکنکه در مامون یا همان مردمه پر اشغال است دیده بودند لاهش
 پس جن دهنند این دیدم که هر گونه حضراست و حضراست بخشن و حبیب نیزه
 خاندان افسر نیزه دیوار از پسر طوفان فشرشده بود و هشتاد نفر از این

اسه پدر میں آنہما بینا ده بودنه و کرس محترم درست شدست و بورا برخورد

بالدیرش . و در باب ۲۳ آنہ ۲۳ دروح مر ارشدست و در عالم روایا

حسد او نه برین کلدار اسماں نزد هر آن برد و آن برین کند ویده بودم در لظر

مرفع شد دعای که کند که به بیان نداده بودم کردم .

پس ایں دلیر است مجھن گردید که تمام لایح و قلیع تمشیش نیشه بوده در رجا

بر زادیده شده و ب خود خبر نداشتند زیرا که مسیح مکنند هضرت فخر زین الدین او شیخ

حقون چو پریشان نهاده بین نیز و آنها برو و در مر جست کند با یکند خود ایشان

در روز و دم در روز با لظر فی مرفع گردید .

سوال مسیح : اگر لایح طور است که ٹانگی گردید در ریاست ہائے

در فتوت فی هر قیام نیست ایه پر عواد لایح حضوض در زمانه اول و شبانہ ۱۵

آیه ۲۴ سیگوید ، لیکن اگر مسیح و خطبہ نبود که از مرد گال برخواست ؟

چون است که بضر از زن سیگوئند کی است مرد گان نیست اگر مرد گاڑی نیست

نیست مسیح مرد گوئند است د اگر مسیح نرخواست هدست و خطبہ بادل است

این شد و شود که نیز از این حسنه اشدم زیرا در هر چند اشدارست دادم ^و
 جنیزه اند و ای اگه او را بخوبیه اینه در صورتکه مردگان برخیزند زیرا هرگاه
 مردگان برخیزند یعنی زیرخونه است هر سه چوار یکم :

موافق آیه ۳۵ همین بـ همین مقدار میگردد که حضرت پام حسن بن زین الدین آن قیام
 جمله خوبگردان اما اگر کسی گردد مردگان خلپکونه برخیزد و بگه ام همین
 پـ یـنـه ؟ اما حقیقی اینکه توکل بر زندگانی گردد و خوبگه بگه و ای اگه توکله
 نـ آـنـ حـسـنـ خـواـهـ شـدـ کـهـ توـکـلهـ دـانـهـ مـحـمـدـ خـواـهـ اـرـگـنـدـ بـ دـانـهـ هـارـدـ گـرـ .
 یعنی همکنونی یـ هـوـبـاتـ کـهـ کـاشـتـهـ یـثـوـدـ اوـلـ درـتـ آـنـ سـلـهـ بـشـودـ لـیـکـنـ
 چند ای حسنه اراده خود آن حسنه میگردید و بایک ذرا خشم نـ ایـ جـمـعـ خـوـشـ رـاـ هـرـ گـشتـ
 و رـیـکـوـعـ مـبـتـ گـشتـ بـلـیـ گـرـ گـوـشـتـ حـیـوانـ یـگـرـ و جـمـعـ آـنـ یـادـ استـ
 و حـمـدـ مـرـاـ غـنـیـ بـرـ نـهـتـ یـکـنـشـانـ هـاـنـدـ گـوـشـتـ زـینـدـ یـگـشتـ .
 هـمـینـ پـیـغـمـبـرـ نـیـزـ قـیـاسـ مرـدـگـانـ دـنـ دـکـاشـتـهـ یـثـوـدـ دـرـ بـشـادـ درـ خـیـزـدـ
 دـرـ دـلـتـ گـاشـتـهـ مـیـگـرـدـ دـرـ بـدـلـ بـخـیـزـدـ دـرـ غـصـهـ گـاشـتـهـ یـثـوـدـ دـرـ قـوـ

برخیسته د جسم نف ن کاشته بند و حیم روند بر سخنیسته د آیه سیگری
 اسرار ایان گوشت و خون مز تو اند و ایش کوتست خدا شود و کشته و ایش
 بزرگ شود تبر شنای گویم بهمه کوچکی هم مرد یکمرسدل بندیم شد در دفعه
 در سیگام صور تخته مردگان ب خدا خواهند برخاست آنچه این که داشت که نمی داشت
 بخیم خواهد بسید که مرد ایش ایش طبقه است مخصوص از این مردگان ب خدا
 ایش مرد ایشند و ب خدا خصیه که در یونم طور موھو و پیراز ایش عیار آن دلیل
 برش سیگرند و که دست تبر را که بر ایش بخواهند ب خود بخواهند تبر را ب خدا
 آیه یاد سخنیسته د سیگر طایپ و بیند و بضریح و بسیه که در یونم طور موھو
 ب پیراز ایشکه در نیک که نیز خوبیسته و ایش ب خواهند شد بضریح که خاسته
 خاد و ایش بضریح خفت است و چنگ است خاد و ایش دیگر ایش ایش داده
 بیچک دیگر ایش ب خواهند دهد لک و نیمداد این هم خوبیسته خود
 حل اگر یک دستگاه شویم که ایش که دست تبر و مز مریش کی و بیش دلگفته نده
 و بضریح طو ایش آیی شویم ب مصادیق خواهد باند چنچ خضریسته مسیح ب خود نمی

قیمت سر و هر کسی ایمان آورد از مرگ لشی بیعت یکند و هر گز می‌نماید.
 نامه باقی و منح یکند که معتقد دو هاست تبر فریادی امانت قومی
 بسته؟ مانک در گزه ما خطا امرده بودم بوسط این منح زنده شدم و نا
 بر خردمند و با او در آمال دھیم منح یکند و در راه است دفع نامه اید
 ملکگوییه؛ قبر زدنی هاست بودم امال در منح زیرا نیم بن رایگوییه
 امر تو و بوسطه بیدار شو از مردگان خیزیم بر منح بر تو بخشد.
 ملاحظه دشنه یکند قیمت سر و هر کدام عصی بود به خود اتفاق گردید از هاست
 بورقیسته عصی را هم از الکیمیم ها کنفیت کست و در ارایه
 قیمت است یموده قیم حضرت بعد از وزیر کم قیم رو صاف و معمول بوده شد
 جمله عضس خوبی گویید من از احمد بیرون می‌بجسرا اراده بگویید
 جدف نکاشته یمود و جسد و مذکون قیم یکند درین صورت بینه تعتقد
 که قیم منح قیام جبار بود در فرج وجود پیدا کرد آدمیکه ایش است
 اش ره و روز است بینی بیرون در اعمال خواریان است ایه و ایا ملکگوییه

در عیشکه مردم در هر ایستگیری شد صدرست بآن صعود نمود و مرد سفید کسر
 است و بودن گفته : این را باید بیرون خود کرد زرده باشی برده شد با
 خواهد آمد بهنگ طور اول را آنها روانه دیدم این صعود از درون خارج
 باشاند بوده بار و صفت اگر جان بوده آنها همیگردید و گشت و خت
 دارش خلوت فدا نمود ف سدا را شد و دینه دینه بیرون خود
 در آنها را غیر نمود خانم صدرست سیان سهم در واعظین بیشه ایه لـ
 حبـهـانـیـ کـهـادـهـ اـوـنـ کـهـتـنـ کـهـراـجـ مـهـوـدـ بـطـرـیـکـهـ بـوـدـ درـوـنـ خـودـ
 بـکـنـهـ بـنـدـانـ کـهـ اوـرـادـهـ بـایـغـ دـلـخـواـحـ حـسـدـ خـالـیـ بـآـنـاـنـ مـلـهـ
 وـاـگـرـ بـرـدـ صـعـوـدـ نـوـدـ بـهـشـهـ اـیـمـ هـسـمـ عـرـکـهـ استـ کـهـ مرـدـ رـوـحـ رـاـثـ بـهـهـ
 پـوـلـ رـوـحـ اـرـجـعـتـ صـرـدـهـ استـ تـیـسـرـ مـحـدـ تـاـجـخـسـرـ عـلـیـ مـیـرـدـ مرـکـنـهـ دـوـدـ
 دـعـدـدـهـ بـرـانـ اـرـتـیـمـ بـرـیـسـنـدـ صـعـوـدـ بـیـشـ اـیـمـ قـیـامـ بـصـوـدـ آـنـ خـصـرـاـ
 اـوـرـاـکـیـسـنـمـ درـقـوـسـیـیـ بـهـیـ یـاـ کـهـلـاـ بـسـیـحـ دـلـقـیـهـ
 دـنـوـیـ شـدـهـ اـیـدـ کـهـ درـ اـسـمـ بـرـخـرـانـهـ شـدـهـ اـیـدـ بـارـ فـیـرـدـ رـتـهـ فـدـ اـوـاـ

از مردگان خوبی نهاده اینسان باب ۲ آیه دی و دیگرها خطا همراه باشد
 بتوسط ایمان بسیح زنده شدم و مارا خوبی نهاده با اور آنها میخواستم
 چون قلم تنویش دیر بسیح رو فاند بود و جمله بغير مرد و میوزن و زنده شدند تکه
 بجه ایمان بودند و مکوچ کردند و مکله حیات در بردا آنان میلده شدند
 و درین طبقه هر در در در زیرین بودند و با آنها صعود کردند پس سعادت بسیح بهم
 کن یه بیش راه است خانمک در بخیر روح است باب ۳ آیه ۱۳۰ افسوس است
 کسر ایمان باشد و ملک ایمان ایمان میلاده سیاست زنده کن که صاله در
 آنهاست. و خلاصه همینه که حضرت از بطن آم توولد شده سفیر یه
 از آنها میلاده و فیض در در زیرین بیاده اند بسیگرند در آنها هم
 لبندان خواهیم بیگردند که خدا کله مرست و حجوة قیاست و صعود با آنها دو
 از آنها کن یه بیش راه در مرست و نفعه صدر ندارند از همین طبقه همچو
 که در دوم نلوه هشت عالم را از حواب نهفته بسیار میزید و سرمه و غربه را
 در طرق کلته بركه خود میخواهیم بسیگردند آنکه بکلی ماسه شد از که عقیق

حقیقت نجاست ابر میخال سید است و هر که بوق شد دعا عذر غفران کرد
 ابد آن باد در مرگ است . با وجود این مقاله دفعه دوچهارم را کلمه است
 که گفته شود حضرت سیح روز تکمیل حجت حضرت ابر مرقد سلطنت خود را بهانه داشت
 صد و شصت بود ۲۰ پایانه سیاهه خود حضرت سیح دعا برای دفعه صد و شصت بود
 متفق دستگذشت گردید ۲۱ و دیگر آنکه اگر سخنوار آن حضرت را ایضاً برداشت
 به سیم است زوجان از برادران حضرت باعیسی است و محبت نویست او محظوظ
 نیستگردد زیرا سخنوار حضرت ابر میخال سید که تمام این عالم ایشان شر آن سخنوار نیست
 شر آن حضرت سید نباشد و اصره شد و اما اگر بشکنند اول سید که
 باب ۲۲ آئینه ۴ زن حضرت شوکت سعینه را زنده نمود دل را و سر را دل پنهان کرد
 در حضور شاد اول . در لینه حضرت شوکت زوجان عیسی ابر آن دل دیده
 اسب را بروت در روز سعینه است پیشته ۲۳ آئینه خود فیض میخواهد در ترس
 با باب ۲۴ آئینه ۴ سعینه است ابر سید که به لهوت خواهد آمد اگر بر عزم شد گذشت
 که حضرت ایضاً در طبقه زنده نمود اول لینه زنده شد فیض شر از راهی

مرتبه شد پوکه بارزد با آنکه نسخه نگویم بر که رازده کنم بر گرینیسرد و چون
 خواز را زرد باشد این ده باید در روح او را زنده نموده بشد و آنکه در گفته گز
 می‌بینید لغود یعنی سگردد و نیز معنی لفایم است از رباره ایشان برینه چون
 می‌گویند نوینکه شنیده اند را زنده نمایند و متصد کشند اورا غولند را زند
 سمجوه ترازو دیند و اینکه اورند و از برارشند بعد از آن خضر متفقند
 بیان آن در دن از این هیبراء موت است اینها قدر از ایشان صبر نیشود
 چون ریست کرده اند و الگو گیریست دلیل صفتی از برار بعد از اضنواد نهرست
 پیش گذشت اد است این دلیل دلیل نصرت است چون نیک است که فتوس کنند قدر از
 دفعه پیش گذشت اور عالم بخوبیه است این آورند در صوینه دفعه سده از این دفعه
 آن نهرست بریت ای محبت و حسنه ایه قل ای نیز سویت نیمی ایه با تحقیت ای هر قدر
 عذر منیه ای ای آن ای نیز ای تحقیت با ایه بانع دلیل کاف و دلیل بر ایکی زنده نمایند
 ای هر ای ای بر ای حسره ای منیزی ای
 دلیل ای ای

از آنکه فخر بیس محمد حضرت علیه السلام توجه داشته باشد
 آنچه تو کرد سر و صدر را در کرد عیش و افسوسش با خود کرد
 خواسته ارشد زندگان او در دم بود از تو چون از این بیس
 در هشتاد آن درباره نجفه سید نبیره و ابو جعفر شفیعه با او آور گان
 نشسته با خستیه و خصلت له نورانی میشی به نه انس مگن شدند و لطف
 نیش خارج شدند؛ به چیزی و فقر از این کوته هفتادتی خبر نظر عده
 سدهم آنده آدم را که از برادرش بود که اراده سیه او را داشت و دگر برادرش را بود که
 بر آن داده بودند که بالنه عیش آنچه است این مبالغه و خوبیه اند قابل سکوت بودند
 منظر اینهاست فریاد که میتویسند: قدر اینها میتویستند که نیستند
 میتویند و اینها میتویند و اینها میتویند که اینها میتویستند و اینها میتویند و اینها
 اینها میتویند و اینها میتویند و اینها میتویند که نیستند. بر قدر اینها میتویند
 میتویند و اینها میتویند و اینها میتویند اینها میتویند و اینها میتویند و اینها
 اینها میتویند و اینها میتویند و اینها میتویند و اینها میتویند و اینها میتویند

خون دین است که از خود کلاست تقدیر است بسیار سعد و مغافر و مگرد دارد

بر نفع متعجب و متعذر نه فخر و صورت موادر بگوید :

زاده ناده هست جسد در جان صدق است بود امزو عیسی

زدی است راه پرسته آن که قیامت آیت را حضرت

با زبان حال میگشتر بسی که فحشه هشتراپت کسر؟

در ترجیح فیمیح حضرت محمد ابا را و حبیبیمیه الصفا و منیع شوهر رکیب

متضی سعادت نهاده بوده آنکه هر کسر میزد و از در جمیع کثیر مذکور

دائر اللئه ثواب حبیب حضرت بیحیه هند سایر حقیقیت سعادت است جواہر جویسی دو

خود آن حضرت محمد عصمر او بایضی فرقه نهضت الدین که اینها روی جان

در روح الابرار بخدمتی باشد آیه ایمینه بمنیعه : حضرت

از هشتاد تسعین شهادت را گفت و یعنی ثواب روح را همچنان است

ا، بیم ناواری و رایح صورت اجنبی میزد و نامن مسم ناواری است بمنیعه

درینیم بسم ریح و بایضی فرقه تقدیر غوده

پ فض شافی از رساله سوال و جواب خواست
کتب مقدسه داشت ایشان هنوز بسیک و طاہر نشد پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلمت تو ایشان هنوز برخی سچ و قوی
قدر ای هنوز برخی سچ و ححال بودن هنوز پیغمبر خدا شاهزاده
با پیش ایشان هنوز برخی سچ و ححال بودن هنوز پیغمبر خدا شاهزاده

باب اول سوال سحر

که پیغمبر داشت هنوز در کتاب قرآن مذکور نباید و کتب مقدسه عجیب خود را
پیغمبر خدا در آن مذکور ندارد و این از لذت اقامه هنوز پیغمبر خدا شاهزاده
پیغمبر خدا بعد مذکور نباید و بزرگتر ایشان داده مخفیت او باشد نزد خود

جواب نسباتی : ایشان داشت ای هنوز هناظم در ترتیبه

بی رسمت دلکش چون ایشان داشت ای هنوز هناظم در ترتیبه
ایشان داشت ای هنوز هناظم در ترتیبه مخفیت نیشود و گویی خود میگویند صدق آن
در زمان پیش کامد و این نهاد بگویی آن خبر دادند و عذر داشت که در زمانه و لذت ایشان
و ای هناظم ناگفتوں صدق آن ستد ایشان نزد خود قوی نیست و چنانچه در فضل ایشان

ذکر گردید که می بینم از مردم کند و بگوییم
ب راست و نجده دختر صدیقه لیلی هم خوش مرقوم دند که رست و مصداق کند و بگوییم
کامن شده باز مفہوم نیشوند با اینکه نتویز جهت روی راست آن عذر شود
سئوال نمود و جواب نمود که در رقم گردید و عذر داد و در همان راست قصیر شد
دان بحیره اعمال جوانان سخنی را است با هم خدا و خداشند او دوم الد مرقوم و عذر داد
حقیقت داشتند حیثیت را بین خود و خاطهم داشت زیرا که ناین هم بین نیز بگذشت
از سلطنه خود را با هم ایجاد نهاده و خوبی خضرت سیخ زیر خود را ب
پسند دادند خدا را با هم بجهت ای خود سعی نمودند و در خود اول اهل فخر نداشتند
و نظریت نمودند و خود را افسرند و خدارا پدر آنها نمی خویش خواهد
و در فصل آن بحیره حقیقت داشتند آنها ۴۹ نیز از درج از خود در فرش زده اند که
پدر کندرا دادند پهله بر فرش را دادند که بعد گوییم در فصل ۴۹ امسال است
ای حقیقت داشتند علی گفتند: مراد را خوب گشود حال آنها می بینند ای و آن
مقدار است و در فصل آن بحیره حقیقت داشتند

سیسته نامه: آیه ۱۳ در حقیقت آن روز راهنمای عتیق نوادرانه مددگار بانی
 دنیا فضله زندگانی پیشگیر مطلع بیشتر دیگر حضرت آیه ۱۴ و ۱۵ عصیان
 پدر از این برگزار کردند: ازین پیشگیری است بخوبی دال بانی است و خصوصیات
 این برداشت عبارت این است: پدر آن را نهضت بود، فکه بهم صفات و نظرات
 بود و اگر گویند که در بعضی از این بخوبیات بخوبیات بودت حضرت روح الکاظم فرمود
 شرکت در اول بخوبیات خلاصه کنید: اتفاقاً غصه و شرکت خواهد بود اما همه دیگر اینها
 دیگر است پدر اراده هاست و نهضت بخوبیات آیه ۱۴
 نهضت بخوبیات بازیگری پدر از این است: دیگر پدر ۱۴ در خود داشت
 پس از این که ایشان است و بخوبیات صفت ایشان است زیرا اینها نیستند: پدر از این
 نوع در پدر درایه می‌باشد: همچنان در پدر از این که خود بخوبیات و دیگر در خود داشت
 و این بخوبیات است که پس از درست مصادف است حضرت یوسف دارای این مخصوص است
 و مخفات پسر آن را خود بود: همان قسم مومن خاص او که در این ایوان و کارهای
 بودند دارای صفات است و آنها آنی حضرت می‌بودند: پسر دیگر اینها نیافرط مغلوب

حضرت روح الله در فصل ۱۴ انجیر چشم می خورد ایه ۲۳ آیه آیینه
 رهست سگونم که گشته بودند نی ایان دارد این کارا کلمک شنید از مردم خواهد کرد بلکه برگزیده
 زر آنان بخواهد کرد. پس از اینکه روح بر تیست صفاتی است و هر چیز
 ذهنیست و دلیل صفاتی دین نوع ادخار را بهترست کرد. باقاعد
 آن بود که حسنی را بیان کرد و در آورات کتبی بیان داشت و شعری از
 خواریان بیان راست از جمله در فصل ۲۳ قرأت شنید که این در چهل خوار
 حسنیست و آن لذتی است آیه ۲۳ حسندا و بد برآمد از حقیقتی که که از اسرار
 دوچشمیده از گوشه فراز و با هزاران سنه از اسرار مقدسان و در دنیادار دسترس
 بیش از یعنیت آئینه است و حضرت سید حسین فخر در آن که که در حضرت
 و مذکور است که می گفت صد ایندیشیت برآمد یعنی آن که این اتفاق است دلخواه
 بین زرگره ببارکه دلخواهی و دلخواهی حضرت سید عوزدار شد و از
 سید برای این که یعنی این اتفاق است روح العصیان عبور از داشت و این دلخواه
 این ایمان زید و از گوشه فراز و جذب سید یعنی این که محمد رسول امداد است داشت

بیشتر نفع انسان بسیار است و با هم رسانیده از مقدسان درود نمود.

بسیار بین خود را عظیم که حیثیت نامه شیخ و عظیم خوار است باز را از این اثر

از مقدسان آن شصت بیش از چون یعنی عظیم نایاب از این ایکاں قلیل و دیگر نیست

و چند بیش از هر سه تا است با خواسته خود که دنیا نه بیرون از خواری آنرا بین خود برآورده

بر صحیح نماید که اخنوخ که پیشته میشم آزادم بود درباره این چه جنگ رفزو داشت

مشهد او بیمار بیو است مقدسه خود یعنی همسر از ایکاں خود است.

حیثیت و بالغ این آیت لیست که مر قم شد و دل دیضیر شد ایشان

در آنسته ایام داشت خود که کوه خانه حسنه اوند بدر کوهها پیش از و نهاد رفع خواهد

دان در طریقیه بور آن زوانه نهشید شد و قوم ناید بذر رواز شده خواه

باید تا بکو همسه اوند بکاره صدار عقوب برایم که اور ایکاں شیر از خوده در طریق

گر دشمنیم زیرا که سر لیسته در میتوان و دیگر هم اوند از او ششم هر یون خواهد

دا و بیضنندگی خوسته خوده و میتوان شماره ایقیمه خواه ساخت و این

بیشتر از خود را بگردان و آنها دیگر نایاب از خود را بازه تبدیل کرده قوم به قوم یعنی همکنند دیگر

جهش را خواسته آورده . این آیت از روایت اهل بُرگ کل
 ابر و میسیون و کوه کردست که بصیر عجیب است مذکور نظر پنجه گردش را داشت
 که کوچکتر شدند و در زمین زد و همراه ایشان در کوه کردست میتوان رفته
 و مطلع زیبی در زمین نان و سیحان در آنکه مقدس شدند فیلم حضرت روح لر
 با ایشان مطهر شدند و طی عصمت بهار الله صاحب مدد ذلمیوشان را رفع آن
 از ضعف شدند و آن کوه داشت طهر ایشان آن صدر نزدیک شد . و اگر
 سیحان بخواهد این آیت را بر این طور سیح جلد دلیل آینه بیهوده غفت مدارد
 زیرا که در زمین حضرت سیح خانه حشد ایل قوقوب در کوه داشت و با کوه قوام بشد
 بکوه حشد ایل خانه صد ایل قوقوب برآمد ؟ و گذشت زرایخ حضرت روح آله
 حسنی بخواهد میست المقداد شد این کوه خانه که کوه و لقمه سارکه حضرت
 نقطه اول روح ایل ایل داده است که در آن کوه مقدس ایل بیان ایل شد
 محمد طعنت از حضرت عبدالمبارک روح ابوحدیلی و مسیح العداه تسبیح کر
 خود بنا فشنہ موده کا مرشد آیت علیاً که داد صدر ۲۸ شعبان مردم است

که باین حسنه از ده خدا میخواهد که بگفته خدا میتوان شگار با چشمین را نگذاشت
 که همچنانچه خود را دارد و از پربرادر است که هم بند که بناده آورده باشند خواهد
 کرد و از هر قوم و همتر از عرب و شهزاده برازدست آنکه دارد خود را درست
 دویل میخواهد یا نه ، از آن آیه همتر که قاد آنها و زره باره بند شود
 و یعنی شیخ ده بسته همچنان که خود بگردد لکن حضرت عصیر و خضری سعی
 اینها را میخواهد ، تصور نماید که بخوبی صبح آمد و آن بزمی بگیر و نادی شیر
 و زیر بعد از هنوز دلخوشی غور همچنان دهدال مین دول و مدنی این را شنید
 بلکه روز بروز هبسب هر بس از دیگرست و در این هنوز عظیم هر زیارت و دیدار
 بگاه هنر شده چونچه سفنه یاد - قوی دسته - بسته اول بجهت
 این شانع در این هنوز اکرم عنایت شده همچنان که جهاد است از کنکن لایل کرم
 و اذ الفضل افضلهم و دیگر بزرگ عهد نازل با اول آنها و این نه
 توکل سلطان قدر است و مطلع غرست و شوست معتقد درباره اینها بگفته
 حضرت از فرمان نقوص هنریست شد و طوبی را از اسرار خود تقدیر داشتم

زمان حبیله ال راه نهاد و بودم نهاد عظیمه خانه اکتف ب پدر آمرانه فهذا
 لخوتو ایلخان عظیم و عصمه خانم کم المخوا و بریمه ایلخان ایلخان است آنکه لخوا ایلخان
 ایلخان کم . و ایلخان است سرمه صلح اکبر است که شرح آن این در فسلم
 ایلخان در دوزن لشتر سعفورد از صلح اکبر آمد و شرح میں سید گلیم در زیرین
 د عده عجیب کم مواد است بینه ایلخان است درینچه صدر است از صد ایلخان کثیره و یه
 آن است خوشیه آسوده و فارغ شود گر تقدیر عظیم در خود است خانم کم ملکت و لذت
 ایلخان او امر رئایته . درینچه اوان هر اکبر جمیع اکبر همین سید گلیم مکونه
 و در صدد احیانه آن شد خانم اکبر در دوزن ایلخان است بجهش آن مغلل دارد
 پس آیت شنید و درینچه لخوار عظیم و بین عظیم کامد باشند و فضل
 ایلخان میگشند و آیت ۲۳ داده خضر و آدیس شرمند و خواجه احمد
 لشترها در کوچه میسران و در اوپیشکم در خوشیه یکجاں صدل سلطنه خواهند .
 در پصر ۲۵ آیه خی حسنہ ایلخان لشترها درینچه کوه پیش از پدر دارند و
 از پسر ایلخان پروردگاره لشترها مستenta پیش از پسر داد و تصفیه از پسر

قایم حیا به کرد آئینه که سینه شید و در آزور گشته بود و سینه صدای
 کاراد مضر بودم و با رنج است دارد هست لایحه شد زیرا هست صدای
 در لایحه که درسته است دو گردد پنجم ۳۲ آیه بعد در خسرو زرده گذاشت
 و حواش شدن آن از اصر تقدیسه است بسته بزر جنسه می آزایی فرماید و اعلمه
 مردم روح از نادر سکون خداست ایمه در کرس آیه ۱۵ زیانکه روح از نه
 برای خود و سیل سبدل بزر خسرو بارگرد و مز رفته باشد و بخسرو محبو شود
 آیه آورفت حکم سماش کو خداست در فرزند خدا برادر ملک گردد معصوم
 از فرخخان بر در لایحه آئینه که درسته بخون غیر حقیقی انتظار که در همانها
 نهاد آفرینشخان بر در ترجیه بخوده اند و مخصوصاً درسته دیگر بزر که مرغای
 بخونه روح آئینه دشکم دعوه است اکبر در آن از خود که دستور نازل و
 ساکن خواهش دو پنجم ۳۲ آیه بزر جنسه می کرس از درباره آن
 از افسوس که سینه باد که در لایحه بخونه دلخون بر عظم اهران از افسوس بزر جنسه
 خواهد شد پنجه ایخ بناست خشن و سخت را دارد و آن فصل در اول هفت

آمیخت راست یعنی فواید که هست ای ای اول یا ب دین حسنه شد و ای دین حسنه ای شرمند
 شرگل شکوفه خواهد نمود ای بزاده مسکونه خوده بکسر و در و در دختره من خواهد نمود
 دشمنت بن زن دشمنت که مرثی رون با عطا کرد خواهش داشتند می غمید و دیرد
 محمد اور بربه بیانیه ای ای دسته بازسته را تو در ای ای ای ای ای
 محمد کنم ای ای دیبل طبیعه گان چو می که خوش شده تمرید آنکه صاریح می خواهند
 اتفاق حسنه ای
 مفتوح دگو نهاد کزان باز خواهش داشت هر چیز را در طبقه
 تقدیم ای
 دشمن ای
 دشمن ای
 دشمن ای
 بحقی این هنر اعظم زرای ارض ای دیگر دیفس دیال کلام ای ای ای ای ای
 هنر دشمن ای
 روز را تقدیم نمی نمی شد باشر شد برف نمی دم و سور شد نمی شد باک بو ده

کو سی شر میز تیش میله و دل را بیش نمایند، تیش بوران بود دیا (د خصوصیت
 نه این صادر شده بودن آن میز از این نیزه ای باشد که میخواسته میخواسته داده همراه از برادر
 د خصوصیت میز دیده دلوان را نمایند و کن بمانگو و د گردید تیخ آن را جنگی
 با آن همچند فرات میز است که لذت چشم از هنر خوش راست میزد و دلیل را نمایند
 هنر هنر ایشان در و د هنر ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 آن را بگرد و آن را آن خبر از هنر که در این میز نمایند و دار حیران میز است علی آن همچند که
 فرات میز است پس عوام د هنر میگردید که میخواسته دلیل آن آن فرات میز است
 همچنان که مردم دند که گردید و آن همچنان که در فرات میز است راستش را علیه داشت
 باش ایشان میز میز بودت با آنکه میز است باید د خصوصیت میز نمایند صادر بوده بروان آن
 د خصوصیت از فرات میز میز است آن اراده و کلمه الیه میز است که میز نمایند علیه
 برمیز نمیز و مردم خاله وجود د هنر ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 میز است د هنر ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 آن د فصل ۲۹ در میز میز میز میز است که صدا و نمایش را دارد، آن فصل است

مکدم نی شر آن دهند بند سخن شن میشید ؟ و چون را ده پیشنهاد نمودند
 و بیرون دکمال این آیت که تقدیم شد میشید و سخن تقدیم پس از خود را درین
 دو دست علیه را پیشنهاد کردند اما همان موضع موعد و بنا بر این تقدیم پس از خود که مکدر طوری
 از ایران آن هضرت فرشتگی و حضرت نو زندگان آن از مرتفعه است بعد دهم بکسر فون گردید
 و مطلع هشتم آن افزار از اغلظه شد و اگر طبق برآن طبقه دهم هشتم طبقه هشتم آن
 از اصره را بقدر پنجم تقریباً نمود و متن سخن موده بیکنی نصیر رساند جوان گلگشیده چون
 از خبر از دایمیت داشت داشت و اثرا که تقدیمه آنگاه در مطلع بوده بینند ایمان امن
 تر بینه برد لتو بعد از آن اراده داشت که تقدیمه برآن پیشنهاد کرد و دستیار خود را پنجه
 بپرسید که آن طبقه محظوظ میگویند آن از مرتفعه میگویند گردیدند و چشم
 داکمل آیت با برآست داشت که تقدیمه شد و حال آنگاه مسحیم احمد را هر
 یار دهنده بیکنی نمود اصرار در طبقه خود تقدیمه شدند با آن ایمانه و مسحیم
 رباینیه باز مصداقی این آیت داشت دیواره او صادقی مراد شدند و نصیر
 چشم خود را آمدند و مسحیم بیکنی که چون حضورت عذر در ناصره بزیر زیولوی

و بیس نشان آمد آیه عی اینجا کامرشد که لغتی بود در این فرزندان دویں دینش
 را بیکسر ایشانه نمود با اینکه حضرت سیح با هیئت خود از بربران و نشا
 عورت شد باید بود آن هنری پیرات است اینها درباره اوصادی آمد و این مقصده
 مفسن دهان است که خیفر از بیوی خدیفر دیگر برادر اند خود را مصداق آن خواست
 که اینه فسرا در ده و برصد اراده حشمت اخوند را بخواست و بدین دید و داشت
 آندر دشمنانه بشد و بخواست و دیگر دشمن ۱۲ دهال بعد از خبر رسیده
 و پیش از خانه خیفر سیح شد رستم اخوند را کشت شد و باز سیح خبر داد
 آیه ای و در آرمان قوم کوکسر بیش دیگر کوکسر شد کوکسر شد هفت خواهش
 یا عازم خوابیده گل در فاکلسا دریده روحشیده شد بصر خجنه خاست امیر
 و بحضرت از برادر خوش خداست امیر ۳ دهانه دشمنان شر صدیه پر دصاده
 و در بران شنید کوکسر ابد الدباد خوش خواهند بود و بله خضرت دهال
 پیشیه دکوح در حضور میانه دیگر سه م که لایع هیئت است تا مخدوشند ۷
 آن مردم بشر شده ایشان که با این فرزندان دیده شدند در قیاس که دست راست

و دسته چپ خود را بورگان می بند کرد به جای این گوند یاد نمود که بر سر چشم
 دنیا نشاند یعنی زبان خواهی بگشید و بخوبی آنکه لگه خوست قدم تقدیر کنیه خوارش
 بینیم خواهی شد ۱۰ دلیل میدم در که کردم و گفتم که از این مام احسن است اینجاست
 چون خواهی شد ۱۱ اگر شد ، هراس باش راه خود مسخر گریز را اینجاست
 همانه ازان فخر و فخرسته ۱۲ بسیار کار دینید و قابل گذره بخوبی شد
 داریم که شیراز
 ۱۳ و یاد نمایان فهم خوبی شد ۱۴ و زنان پیش شد فیضت باند و شیر و شیرینی
 کرد همایش خوبی شد ۱۵ دلور دلور خواهی شد ۱۶ خوش بمال گلند ای
 کشید بر زبان از
 هضم است که بسیار سیخ کار دیگر داشت بسیار سیخ کار دیگر داشت باشد
 دانه ای از این سیخ کار دیگر داشت بسیار سیخ کار دیگر داشت دلور دلور خواهی شد
 که مسخر شد ۱۷ و زنان نیم زان است دزد مور غیر طلاق سالم است
 که از پیش شده از این سیخ کار دیگر داشت بسیار سیخ کار دیگر داشت

هر این المی بسته که دیگر بعد از آن بزرگ نمایند و باز نمیرسینویل و از
 و از زمان سلسله نانجه طبع خصوصیت بود اما هنوز که دارا هی از فراز بزرگ نمایند
 نوشته بوده و در برابر آن مخصوصاً میگردیده است ثابت نموده که بر روز در راه
 آیت داشت بحکم رسالت است و چند بخشیده بتوش حمل کرده بحضور
 گشته بروزه از سیده دید پرخیز برش راه نموده رضت در روز قدرت شاهزاد
 ایم از عظیم خاطر است که خدیگر سعادت ایام بکان را کشته روز صد روزانه نماید و این جهت
 ترا به اغصنه کشیده و من حاد که وسط قل ایم از سخن و مفسد و نیال آم
 ۱۳ و نقدتر سکتم را شدم و سسم مقدوس دیگر اراده از آن سکتم برسد و بروز
 قدرت بدان دیگر عصیان خواهیم کرد ایم بررسد و حق مقدم را که به نایابی ایشان
 کرده خواهد شد ۱۴ و به لگنه که کتابد و ببر از سیده شد روز آنچه به مقام
 مقدم سخفا خواهد شد در قدرت زرول دینی در روزهای سعید در راد است
 بمناسیل پندت چون سب شردا کنم هر ای از سیده بزرگ رضت در روز قدرت
 ظاهر ایم از عظیم خاطر است که پر توشن از خضرمه را نموده بروزه و تغیر

هر قدر تغطیه شد و مطلع شد از طبقه درسته رو و صفتی خوب نمود پس بخواه
 در اواخر کشیده شد و تغیر نداشت و بعضی از پنهانی بخوبی بررسید و باگرینه
 کردند از آن دسته هایی که همچنان این طبقه طبیعت سرمه و مرمر را داشتند او را
 بعد از طبلو سرمه ای از هر یکی که داشتند که تو این خوب است و فرمادند روانه را
 معمول نمی شد و یکی که روحه نباشد رسیده است بظاهر این معمول نمی شد و لذت از
 فیضه از آن را نمایم همچو بکار کنند آن رسیده است و می شد از دینه پیش از مردم
 شد و داشت اگر این سبد از این جزء را نمی خواهد از طبلو سرمه گیریم هر زدن را نمی شد و دل
 بعد از خسارت این طبلو سرمه را است مذکوره در این آیت صدقه قشریده شده است
 تحقیق اصل تحدیف از آن مقدمه که شد و مصداق این فقره هر دو گاه است اگر
 پیش این هر قدر هم قدر شود این را است و آیت بد صداق های دیگر میگذرد
 که صداق مازد و لکریت پیشتر - و حال آنکه سیمین نیز این آیت
 داشت را بر این حجت نمایم سیمین داشت که بخواهی خود این را
 تقدیم کرد را است دلیل را میگذرد و میگیرد را این نمایم

پیغمبر در بخششی در فصل ۲۴ در بث راست این نهضت که معرفی شده است ۱۳
 و نهادن این مرد هم کلیت در بجه لایظ راهنم خواهد شد بجهود شهادت برگشته باشد
 و آنکه احکام کار پروری را خواهشند ۱۵ پس من که است قیمع در برداشتن این
 میهمانی کو رخواه داشت در مکان سعدی سیده خواهش هر خوانند در بیان
 در فصل ۲۳ اینکه حضرت سیماع بصفه ۱۶ زارع و شاهزادگانم در از زمانها
 خواهش دیده اان زمانی گویند که که است آنکه با هم شد اند شد ۱۷
 ستصویه آن است که آنست اینکه آن راست حضرت بدانل بر این حضرت
 ای مسیح یا بهم صفات داشت که این طور عرضی هم شد لصد توییزه . و دیگر
 در فصل ۲۰ نامه بطرس خوارساز ۱۸ و نهادن این را مدعا شد که در اول
 آنکه رسید کشند کسان شجاع است آن در برداش خواهش داشت رخواه داشت
 خواهش داشت ، و دیده نهضت کی است ۱۹ که این شخص یکم بدران مرد اند
 بر خبر سیان نهادن است که در آن خواهش ای فیضیه بود ۲۰ خواهش داشت در عده هه
 ای فیضیه نامه خواجه بضری خبر رسید از این بجهه با حکم شریعت شد و خواهش داشت که گز

بعد نامه مربوطه و جمعه یا مشهد و حوزه‌ها سپس خوشیده شده در آثار از

همه اینها هسته دخدا زده از هم خواه شد و هنچه صدر از فوارت گذشت خواه شد.

این آیات شرح حال امر فریادی کار است و چون گفته شود طور نامه شرح فارغ

برخوبی شنید تکلم می‌باشد و گویند که دعده طور نامه شرح آمده است و دل

آنکه در طور اول باید آنها را هشتم باید و هنچه صدر خود و مایسکرم داشته باشد

درین بهار نت ادل است دیچی شیر نزدیکه داگر دعده طور رسیده بود تبریز

این نزدیک عذر و عذر گردید . دیگران نعیم برخواه اعلان فرمادند از آن

کن بدم و بدم و مقصده این است این را ایضاً می‌داند و شهادت بخواهند و شهادت

باید این بسیار لواهنا مخفی شود و بخلاف آن قرار چند نیزه باشند

صداق نعم آیات عیالت است آن بی هر دو کامد شده چنانکه در او این بگذاره

در فضای ادل این بسیار مرقوم است . دیگر در فضای ادل اینها شفای می‌دانند

آیه ۳۰ نوشت بحال آنکه سخواند و آن ل دینه نزدیکی سخی برخی موت است

و گفته این از آنکه رادر ادویه است زیرا که قدرت شرک است لایکنست

با این راه آید و همیسر اور احباب دید و آنها هم اور این سرمه زرد و آمر طویل
 بین بجهه در چشم ناید و نصیرا در آینه ی شور تقدیر سرمه احمد و دواهای
 قدر خوب است غود لین چهره و چاه که عرضت از هزار دسته شخص و دصره از
 چهار دسته سال شده طبقات است جهاد دنیا عینه و دینی شرمند و زنا های دین
 و قوم نواده و هر دو اینجاست دلواسخ در دیگر شفعت دوین است بهای
 هزار دسته شخص سال نبوت آن دشیده صد و ده که در آینه ی یکم یعنی مجموع
 یک است لذتی لذتی نه است نبوت آمد و بر این دسته برخی است بسیار هزار
 زد جانش صد و نواده و آجی سراسر کننده تمام تقدیر سرمه احمد و دیگر از
 دسته شخص سال زیر پیشتر بیان نهاد عظم طول کشیده اور احمد کشیده و دیگر
 بخواهد سقمه دزدان چشم به صد این چشم سرمه سلام و خضرت عصمه السلام
 دل سقمه دزدان هوان و بر صد تقدیر سرمه دهی این سلطنه و فخر است دهی
 تیغه و حسنه آیه است المعاشرین نهاده دچون شاهزاده اور دسته شخص
 از نبوت آن چشم به صد اینه و حسنه این تمام تقدیر گشت به زر دل و در دل

شه تقدس و شیم بده سین بکسر طبیعت که در آهان اراده بهمه نازل شد آن امر از
 مقدمه در پریس که بزرگ گردیدند برا مخصوص است که تقدیم از شیم نزد
 طبیعت باشد از آهان نویسید و در آیات که تقدیم در تغیر بکسر نهاده
 میشود پندر دیث راست یعنی طبیعت عظم ذکر خاست من میشوند همچنان است
 دو کسر تغیر مخصوص بکسر شاین نزد داشتند شیم بده بیان نزد دو فصل ۲۱ و ۲۲
 آیه اول دویم آیه بجهد دیزیر عصر چونکه آهان ادل و زین ادل و لذت
 و دیگر در آن نزد نیست دیج و حف شه تقدس و شیم صدمه ادامه در فصل ۲۳
 از آهان نازل میشود و میشود شه خود چون عروه سر برای بی شه خود نیز داده از این
 شیم که میگذرد اینست همه خدا ادبی است و با این کسان خواهند بود
 ۱۴ آنچه مراد در حکم بزرگ و بخوبی دشمن مخصوص داشتم را بخوبی بخواهند
 که در آهان ارقام فنا نازل میشود و در فصل ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶
 هشتم صور دیده که بالگاه صد اهرمین در این مخصوص که ملائکت نیز از آن اراده
 و میسح اوشده و آن اراده بیاد حسکرانه خواهد کرد و در فصل ۲۷ و ۲۸

بَشَّتْ دَلْهُورْ دَلْهُورْ فَدَا بَرَهْ كَمْ بَسْحَمْ اَوْ بَشَّدْ مِصْرَاهْ اِيْهْ مَيْ دَكْرْ بَسْحَمْ

لَفَتْ خَوْ اَبَهْ بُودْ دَكْسَتْ فَدَا بَرَهْ دَرَآنْ خَادَهْ بُودْ وَنَبَهْ كَهْ نَشْ اَوْ رَاخَهْ خَوْ بَهْ بَهْ

نَوْدْ يَعْ دَهْرَهْ اَوْ رَاخَهْ دَيْدْ دَاهْ فَدَا بَرَهْ لَهْلَهْ بَهْ دَاهْ لَهْلَهْ

لَهْلَهْ بَهْ بَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ

بَاهْ دَهْرَهْ كَهْ جَهْسَهْ بَهْ بَاهْ جَهْسَهْ بَهْ دَهْرَهْ كَهْ جَهْسَهْ بَهْ بَاهْ جَهْسَهْ بَهْ

سَدَسَنْ سَتْ خَوْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ

اَهْ بَهْ كَهْ جَهْسَهْ بَهْ بَاهْ جَهْسَهْ بَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ

خَهْرَاهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ

بَهْ كَهْ جَهْسَهْ بَهْ بَاهْ جَهْسَهْ بَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ

قَوْلَهْ تَلَاهْ = قَدَّا تَهْ اَهْ بَهْ دَاهْ لَهْلَهْ خَاهْ دَاهْ لَهْلَهْ بَاهْ جَهْسَهْ بَهْ

بَهْ كَهْ جَهْسَهْ بَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ

هَدَاهْ اَهْ بَهْ رَاهْ كَهْ عَلَى اَنْتَيْبْ = هَهْ دَاهْ لَهْلَهْ اَهْ بَهْ خَصْصَاهْ اَهْ بَهْ عَطْهُمْ

خَهْرَاهْ بَهْدَ الْبَهْهَهْ - دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ دَاهْ لَهْلَهْ

و بقیه بکده ایسه به نهایت کیست غبود است آن هر چیز است و نیخمه
 بعد بدتر قیمتی در درگاه اینست تهم و هر شفعته لای سعفغان در دل پور در
 دشنه طبقه یکوئی نیست از آن دهاد که - با این آنکه نیست روح چیز
 - درس روح جسم دهن خود دله حسن آلو = اگر تو غیر اهل فرشید داشته
 بین آن ب درگز عزیزیست قی حضرت عصان آله اعظم روح الوجود بخوده افتاد
 ب راست در دلند آنکه شه خواهد آمد . بسیاری ایست و کوئی روح بر
 دل را نماید که مرقم یمود و هست دل گردید من اهر راست و چنین نیست که راح
 بخوبی اعظم و حیث نیست ن بشاید آن چنین روح راست که کفر نکری تقدیر برای
 هنوز روح در بخوبی و هست که صد آن اکثر آن چنین ایست از هنوز رخ
 عذر قلند و بسیار بخوبی نزدیک که طبر آن چنین روح راست بخوبی روح آدم را بخی
 و در این حضور صدر را بخیم از نظر نیش این سالم مرقم خواهد آمد اینکه را که
 پس از مذکوره برعصر طبع کرد که اسکننام خبر دل راست این نمای اهل فرشید را نیز
 از اسکننام خبر دل راست در پارته نهاد ریخ ای و بخود این نهاد خبر دل راست که بخوبی

را ز طیور بعد محبت بالله میش چه اگر محبت نظر خوب است کن بقدر داره
 مله طیو بعد شد ادوم دین کامن محبتانه را فضیل حضرت پیر در داشته
 پیر اکبر از پیر قدران حضرت پیر بودند برات و خواهر پیر حضرت
 باشد شود آنست که محبت آنحضرت کامرانیه بود پیر گون
 اخبار داشت که امام دشمنی خواهد بود و در فتح رشمن صفات
 آنست که در تجربه محبت است دان محبت بالله صفات دشمن است محظوظ به هم
 که نظر عیظی بر حضرت دشمن امر تصریح آن صفات و نیوان است رسانید و در
 آن پیش از آنست داشت دشمن خواهد بود و در عربی میگفت این ای
 شور از نواد کش را در ابواب مرقد پسر قدر این دین نسبت دارد و کم محبت
 مذکور خواهد گردید .

بابه و مزم ارضیانی . سوالات پیر

این داشت پیری هر سر نیز داشته که ذکر نبوده اند اینکه بحسب خواهد صورت
 که بر قدر دز طیور از سیم طیور خواهد بود دز طیور این خفیف داشته

۴ جواب هبائی : دستور مرتباً برات ببری اسکر
 درباره دله اول و مانند داد دیگریند و مسح کنی ذوق پست کن برس مرقم
 و مرکوز است در حقیقت هر دستور بوضعیت در درجه حضرت شیخ درین
 خصوصیت هر کشیده زیرا که بعد از چهارشنبه هر دو کام شده بود از حکم درین
 در توانیح آنام اول باب ۲۲ آیه ۹ و همین بر این نسبت می شود که مردم
 آن را خواهش زیرا که از تما مردم شناخته که در اطراف شهر اور ارادام هستند
 بمحض آن همین عذلان شده در آنام ادبی همین سند بر جای خواهد بود
 خانه بسم زن ب خواهید کرد او از برادر نیز بدر و نیز از برادر او در خوشبود
 سلطنت او را در این سه هفته بداندار خواهیم کرد و در بازه مسح
 بعد از هفت ایام مدت هفده سی اول پی فصل ۲۳ آیه ۵ یعنی حداد اندیشید
 همین روزها بی بی که از برادر داد شاهزاده خاله را بر بنخراهم و نوکه نانه سلطنت خواهید
 دلکهم بیده دیگر اینها من در اسراب اسکن خواهید آورد و در این هشت هردو اینهاست
 خواهید و اسره همیشته سکنی خواهید فیض در کریا د فصل ۱۳

ایک سحر کر کیس شہرت است ادار خانش خواه بر دیند و میکسر ضارا بخواه بر دلای
 ۳۳ داد میکسر ضارا بخواه بر جھش داد هرست را خواه کشید و خیر صورت
 سلطنت خواه کرد و نزد خیر کمک کیا شد خواه کرد . در اینجا آیت داشت
 که سعو دار امام سلطنت ایام عمر آنهاست نیستوان دیرند که ایام نویست است
 زر آنکه از برادر داد میکسر خود مردم است بخاند و میکسر لوك اول دیاره
 تو صلح نماید که سعو دار ایام عمر خود هرست آیا نهایت در ایام تو مکنست
 از دست تو کو بیسم گز نمایش پرسید پرسید داد دار دست پرسید خواه گز
 الصدر حقیقیان فرایسر داد دصیر ۲۲ آیه اول دی ایمند احتمام خود را به
 دهد هست خود را بفکر را دعده دنیا نایند قوم تو را بعد است دصرار تو را با
 سکم نماید آیه ۲۲ در در بخش صدقیان شکوه خود نمایند خود و زاده بپرسی
 بدانه نمایند خواه بود آیه ۲۲ در در باره دار نهاد را با تصریح شکلش
 خواهند خود آیه ۲۲ صورتیں در حضور شریح خود نمایند و دشمن فرا کن کر
 خود نمایند آیه ۲۲ لوك ترشیش فریزه هرید خود نمایند اور داشت

ب دشمن رکنی تیرب خواهند نزد ۱۶ بلکه هر طور که بازگشتن مذکور
 ۱۷ اسم او این آباد و پسر شراث ب باقیانه در مردان بود خواهد
 آتوخ یعنی صدر بولک ادل باید آئینه کیم ال جنس باید نایمه باشد
 آخوندی برداشتن کارهای استد خصوصیتی محظوظ نماید .
 آواره دلداره دلداری این سیمیخ در کتاب ذکر نیست باید آئینه این خصوصیتی
 بی رشد و ایشان بیشتر از دیگر ممکن است باشد تو باید تو
 آئینه باشد و عادل و رسانه و تساوی این دو خواهر را فخر بر کرده اند من نویسنده
 ۱۸ و غراید از این دو بیشتر سیمیخ خواهند نزد و کمال بیکن قدر کرد
 خواهند داشت بطریقی که نواید لگنه و لشکر را در زیر داشتند و از نهاد که اینها
 نیز خواهد بود . آئینه صدر خواهد آید ۲۰ صدای سینه میزد و این
 ۲۱ بی رشد از اینها بیشتر است این دو غراید با کوچه شفاهان از سیمیخ از اینها
 نهاده اند آورده آئینه صدر آید ۲۲ کارهای اشتراک میان همین
 ۲۳ صدر شده همچو و نجف خواهد نهاده آورده ۲۴ بولک این ترا نهاده نمیشود

درباره دلدار لیسر سیلان تواریخ آنام اول بیان آنیه میگذرد و در اینجا
 در حکم ابد ایتمم نهادم شاسته بخشش اهوار خواهد بود . درباره
 دلدار لیسر که فرمانبرده است آنیه ۲۴ سپاهی را وارد پادشاهی
 خواهد بود . باعوقبی که هر دو سرحد را ایستاده اند از دو دلدار
 اذاده است یعنی که دلداره میگذرد که اول فرمانبرده آنیه ۲۴ و دیگر دلدار
 که بزرگ دلدار است که دلدار لیسر است از این آنیه ۲۴ دلدار دلدار
 سکر گردید . درباره تاریخ دلدار لیسر آنیه ۲۴ بگشته خود
 شفه ای اطیافور نهادم آورد . در آنیه ۲۴ هنوز فرمانبرده بگزیر دلدار
 نکه خود و در زیر دلدار بگزیر خود نداشت و همین دلیل است که نوادرش زیر
 دلایل ایستاده . درباره میگذرد تواریخ آنام هم فرمانبرده آنیه ۲۴ میگذرد
 که بسیت دلدار از کار دلدار نمیگذرد و خود نکه دلدار فرمی فرمان صدارت لیسر
 نموده بیان داشته باشد فضیل صرف خود برخواهد . پیش از این آنیه
 دلدار لیسر که دلدار نکه دلدار نمیگذرد . درباره تاریخ بیان

فصل ۳۳ آیه ۷۷ حسنه اندیشیده و که از برادر او در مردگانه خوشبختی برخواست

کم نخواهد شد ۱۸ داربر اکرم است که از فریاده در حضور مردگانه قدر نباشد

نفسش از تصریب ناید و در آن آندر این محظوظ بود مارج را بهتر آویسته بدان کم نخواهد

و آندر نیز که فصل ۳۴ آیه ۲۰ پیغامبر نبود پیش از آن را، آنچه قصدت بدریه اینه

تقریب نمی‌نماید و هر یه همیور او از این مقدمه بگذاشتند آنها قصد نمایند و می‌نمایند

پیش تقدیل خواهند داشت ۱۹ دارایی تصریب آنرا عذرخواهی ساخته که شریعت از این

وله اول و ناخدا و کشته و جسمیع آنچه درباره وله اول خضرت سیدنا و کریمه

قصد خواسته باقی و خواهی داشتند که این شریعه

در زمان از صدقت پیدا نخواهد بود پیش از پیش و قوع نیه بود و بوجمله بعد از

مرزوک و سلطنت کوشش کوشش داریوش اینچه عذرخواهی کشته شد که شریعه بود آنکه

ذرا یعنی عذرخواهی کنی شی می‌دارد در بر این حضرت پیش از پیش گفته شود زیرا که شریعه

یعنی درستی المقادیر صبر خواسته بود این نمودند که حضرت پیش از پیش

دو قوع نیع عذرخواهی داشت و حب را می‌مال است که بمناسبت خوبت این پیش از پیش

و بازگش در طهور او ل سیچ بند برده می شود گر نمکت بند دیر و غیرگردید خانم صدید
و نعمتی د نصر اول دیگر ب حضرت کو در مردم آمد.

ه ماس حساد هم - سوال مسحی :

در حضور عیید درباره میان ریچ ک سلطنت و عزت دین عیید درباره میان ریچ

با عزت او بود چون میان شخصی از وزیر ملکه ای از اخراج شد . آن درباره

دو پسر داشت چون شرط داد که رئیسه و سرمه عهد میان امیر و عصاینه

ه بوابه ه ساعی ه بینه بیشتر داد که درباره میان رکنوده

درباره میان رکنوده که شد درباره میان شد و در زیر قصد ۱۳۲

آیه ۱۲ اگر شرمندان محمد را درین رسمه مراکب را شان را داده ام نظر دارند

شرمندان ای بر رکنوده آنها نیستند اینها در توافق ایام

او ل غیره آنها هستند اند من بنی اسرائیل را داده ولکن زیرینه را نم

یان ریاست دارند و همانها بسند مملکت خداوند نیستند بر هر یار عکس ایشان شد .

آنها شجع و به فرشته مود که پدرست میان نیستند که قاتمه مراد حقیقی نیز ایشان شد .

بیشنه درباره سیخ پیر به در نگیری صفت علی آیه ۱۲ که شنید
 که از این خواهد بود و بیکسر فدا زند را خواهد کرد ^{۳۴} و او بیکسر
 صدا و نمای خواهد بود ^{۳۵} و او عزت را خواهد کشید و بیکسر عدیس نموده
 سه شنبه خواهد نمود ^{۳۶} و در مارگان نمیشند آیه بیکسر فدا زند را با
 نمیشند کرد ^{۳۷} و این دفعه خواهد شد اگر به جدد و جسد چون قدر خود را
 کوشید ^{۳۸} ایضاً صفت آیه ۱۲ آگر در طلاق هم رفته باشد و اگر از این
 را نظر دارد قیصر در غصه ای عکس از خواه هنود و دیگر پادشاه هم فضحت خواهد کرد
 آیه ۱۲ حال ای یهود شمع کاهن زرکه بثنو تو و بهم پیش که در حضرت پیشنهاد
 پوکن مردان صاحب کریمه که شنیدن نزد هم خود فخر باشد لطفاً خود را می خواهد ^{۳۹}
 که بیان طنز کرده دلدادل دیگر عجیب ادب و سینه در دل نماید و مو چند شنید که گشته
 دیگر که بحیمه صدمم را با سمع لطفاً نماید و همیشه سیخ نماید بحضرت پیشنهاد
 که نه در نور را اول سیخ جسته بود اتفاق شد و نه در نور نه بلطف که ایشان ^{۴۰} تو
 دارد ^{۴۱} و جمله بعلقیده ثالث ایه شیخ را نیست بمحیط بدید که دفتر ^{۴۲}

آیه ۲۷ سیستم و بعد از قربانه خود را باش بجهت زنگنه فرآورده خود را برند
 دایام خود را طویل نموده بیکر سیستم که این آیه مخصوص سیح دارد که جان خود را
 در آنود دگنه حالم را خواهد . او نهاده ایام عمر سیح پروری هشت زنگه خود را بدست
 خود را به میله و پستان درسته در جسته شاهنهم که بعده همین پاره سیح میست
 چنانکه در این سیمی باب ۲۴ آیه ۳۳ زیرا که در درسته نهان شکنند و نه
 بشناخ داده شوند . پس و قرع دین بطباه بمال استه و دیگر آنها غیر طباه
 خضرت سیح طویل خود را بزرگ ساخت طویل شدیدان گشت و همین بی
 بست المقدس دوم درست سیح شد آن کوکه دود که یافضه داد فصل
 آیه ۱۲ و ۱۳ شخص که این شصت خبرت که ذرا دشمن خواهد روید و مکفر صرارا
 بن خواه کرد دو مردانه که سیح طباه شد میست المقدس شان تیکرده آنها دشده بود
 دیگر بیان شد در جسته شاهنهم مردم میست المقدس ایام خواهد بود این میانه
 که همیشه ته سیول یسد هشتم از قیاس که همیشه سیمه شهادت شد و لفظه این است
 و ناگهانی تمام مقدس داشترند لئه کیم و دل از خضرت سیح دین را کشان

در گلور آمیش بر داشت و نجح نمود چشگونه در گلور آمیش معمول خواهد بود ^{هم} عینه
 بر اینها بی اینه ی هر سو محدود باشد در دهانه بوده اند و کس میتواند یک آن را نهاده
 چنانچه و فصل سیمی کلی آینه ^{هم} حسنه اند میضر باید که غرست نفع فایده همچنین بزیر
 غرست نخانه اول آن هفتم خواهد بود بظاهر هر دفعه قیمت آن است نه در گلور آدل شد
 و نه در گلور ^{آن} نمیشود . دویگه عذر نکر که با هم گلور آدل سیچ این بود
 در فصل سیمی ایندرست که در گلور ^{آن} نمیشود ^{گلور} گلور ^{آن} ترکیب کوش داشته باشد بر این نام
 گلور ^{آن} نمیشود ^{گلور} گلور ^{آن} نمیشود ^{گلور} گلور ^{آن} نمیشود ^{گلور} گلور ^{آن} نمیشود ^{گلور}
 آنها به هم خواهند بود و شرخواهه بود راخ سه گلور ^{آن} نمیشود ^{گلور} گلور ^{آن} نمیشود ^{گلور}
 دست خود را بر این میسر دراز خواهد بود در راه کوکه مقدوسی میضر
 وست دخواهند دید . و پر ز فصل سیمی هفتم بیشتر آنها ^{آنها} با دویگه گذرا
 برایست و قیمت روزه ^{آنها} نمیشود ^{آنها} داده جمهور شنای تو سخن ^{آنها} نمیشود ^{آنها} ملکه
 ابرار قی قور ایندرست . دویگه فصل سیمی هفتم بیشتر آنها ^{آنها} نمیشود ^{آنها}
 در در گلور ^{آنها} صد و نیصد شکله ^{آنها} گوئیم خود را لبه صدمه هر جست ^{آنها} ابرار خواه

نواه شر فر ثابت شد همین نیز هشتمین شر صفت داشت روز خوب

گردید. حال پنجم دید که در زمان سیچ قدر این عذرست غیرشد و دیگر باز

دگاه و ساده باشند و میگشت و ثابت دنیا و غیره بتوانند و عالی نیز شفعت

باشند ذکر نیز نیست و که در زمان همروز این شر در نیز نیکسته که بخوبی نهضت

که زیاد است مش را در اینام امداد میکنند بودند همروز این عذرست خواهد

و شر خود را است ثبت نمایند که همروز این عذرست دلخواه میگیرند و میگذارند

زیاد آنرا که آنرا که نیز نیست و دیگر نیز نیست و دنیا و غیره بخواهد این را

روشن نمایند و همچنان دنیا و غیره نیز نیست و نیز نیز نیست و دنیا و غیره

صفت شر خواهد گردید در زمان این دو آنرا ضد است لایدیا میگذرد

آن نیز نیست و ضد است را از این است برداشت و دیگر برگا بخطه برآید

دو آنرا ثابت که مرتبه شر است شاید برداشت بودند همچنان چه کسی همودند و خانه

بهر دیگر گزند از اینست و بودند گردند و همچنان همچنان شر خواهد گردید

تسنیعه چه دیگر حالتی نیز نیست و خواهد گردید که اینکه همچنان که شر خواهد گردید

د ائم فریاد مکلهه میتو خد تصاده در اثر کلمه آنجه میرگرد پرسیده بیلود که زیر
 اشتداد است از اور اک نمود کلاست بینه و قدر ندان تصاده صد و سیصد
 بیت ن هم رشید و گزنه جمع این امور دشمن میخواهد این حده است
 دکلام است در هر چهار راز همراه است که هشت و بیانگر که دنیزد چوبه هر
 دوینس صلحی برپا کرد اما روح فقر و شکست از اسرار بکو خواهد شکوفه
 در میتو است اینست

باب سخنم - سوال سحر

در هشت و قوع بیت راست دو عیده بندی برپا برپا که متصدی از
 بلور و لدر از خضر است داد و بیان نمودن او فتنه در ادشیم و مجتمع گردید
 دوار زده بیان دار اسسه هم را اظرف و کافی خالی در از فرشته
 و این بیت رست که نه بجهه بیان است خود بسیار برقی برپا که تو سیع میشی
 میگرد و در زمان میش داشت مخصوص داشت میتو دادر و میتو دارد و دو
 پرسته دعا اسسه هم را سحر از خدمت همچرا تقدیر کرست بین عیند شکسته

تضمر شده بجهه آنده بضرک داده و عوام پرده را مستخر خوده و لذت برادر نصدا کرد
 که پسر ایست بقید صدر از طرفان دایان پسر رسید و حضرت پیر سینی صدر عصر خضر
 پیر بول آدم علیهم السلام از طرف محمد دمای نگر خوده و در محله اسید و عیان اداره داشت
 شده اند و عیش اینجا بایست که پسر ایست و فهریان گوش ایش را در این کاره
 در طرفه دارد و حضرت پیغمبر شاهزاده نیز ایش را در همان موضع داشت
 پیرت از این حضرت اتفاق نکشید و پیر اصرخ نشد و پیر ادانت که از عذر سرچشیده باش
 و قوع آن پیر را استراحت دارد هر چنان که حضرت پیشنهاد داشت چون بخوبی خود را از جواشیده
 پیشنهاد داده سعادت آیینه اگر دن عیدنم را در همین سرچشیده باشند پیر که حضرت
 پیغمبر ایش را در عالم فی هر کوئی مرد اول ایش خسته داده باشد بکمال
 پیشنهاد، هر چون می خواهد پیر را که پسر ایش ایست و حضرت مصطفی پیر ایش
 خشن شده دیده بخود مگل ایله بضریح بگشته و در این زاده بخوش بیو پیشنهاد
 پیر ایش مفتادی ایش رسیده بخود و پیر ایش علیهم السلام بخود لذت ایشانه ایش
 بخوده بود در بیوی خیش سه عالم ایش بخود دایع شسته بخسته و بعد از حضور ایش

بوده اند و سند بر بسته دیگر گشته ایم بر پشت رست برو قوی سیده و به مistrus نو دکار آن فا
 و همان پشت را آن جسته لای الدید تا درست از این شده خوب فانه تو سند برو هم در گذش
 ب شد و این بقایا بوده ایم بوده جسته ایم دویان گردید . و ایا تخته بود
 بخود که دکتر تقدیر سر درباره این پشت رست در موافق عدیده مذاکره گردیده .
 ایشان باز لای اسکنگیه نهان ای دسته بیرون خواهد بودند . ایشان باز لای اسکنگیه ،
 شصت هزار دار و بیان میور دویان باز . دیگر گشته ایشان هم در خود ایمان تقدیر
 داده بودند سعید است داده داده ایمان بیکنند و بر پشت سلسله میاند . باشند
 ایشان هم خود را گزینند که ایمان سیه هم در یورانیت سیه هم در فانه
 او ششم همچو سلکر دام داده ایمان همان بیکنند است شصده زار داده دیده دام و
 همان هم سلسله نیاند . خرقه باب ۴۳ ایشان هم در یانم هم در یانم
 که این سه شده همچو همان داده داده ایشان را بیانی داده دیده همان باب ۴۷
 ایشان هم در این سعدیس جسمی همان داده داده ایشان هم که را همان سلسله
 داده پیش ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

بی اسے پیر گئے دلم سر در بیت سر باخ خوب نبود بعد لذ آن یا کم گشت نبوده
 هزار چویس باد داد باده خود را خواسته بیسید در آخر آن از لع جمر
 او شیم تو سه بخت نظر حراب گردید و سلیمان در بیت پیر مصطفی شد و فرماد
 روپ گشته تا دست مصادیل داشت مصادیل مجدد تو سه کوشش داری شد
 دار گشت درازده بیان این ریس در اراضی شنیده بخوب شد و زر و هر اول داد
 برآمد عظیم نبود و باید قیصر را شد که بعد از مصطفی و پیر گردید از قیصر
 بیان است راست چیزی که نیستند آن را نیستند آن از کفر از ایام آن است بیان است
 باید گفته که خدمت را داد داشت که اندیشه هر بوده و خدمت خانه بیکر گردید
 و خدمت پیر بیت پیر چیزی نبوده باید گفته لیخ ریش رت آنند که مقصد داده
 دیگر خانه دیگر چیزی نباشد این بیان است خود سه خصیم یعنی گردید
 که مقصود اندیشه به تعدد داشتند نظر بخیع پیر و خدمت بیان
 بخیل اندیشه دیگر بخیص صدر داشتگا هر یکی دلخیز بخطوی و خدابد
 خدمت نزدیکی داشت بر خدمت من دیگر داشت که بقدر القوه را داد

و تجی ایسر و همچو ده بُشیده که ز خلاصه هم در حوب نفو سلط لَهَدَعْ از لِیْلَهْ با
 همچو هف شده و پهله همچو بُشیده که داده هسته و داشتند سخن راهه امدو همچو
 بُشیده که داده هسته که داده هسته و پهله همچو که نزد
 زیب بُشیده است در صدر آنکه و صدر زانه بوده بُشیده که تقدیمه بضروری من آنکه
 فحشه اول زاده شده و بضروری کرد من بیش دل نداشت اور بیرونی و این
 بُشیده زیب بُشیده است در میان آنکه فحشه از قوه طرد بُشیده و با بعد خوش بُشیده
 آنکه از اول زاده چون خود بگویند زیب بُشیده قوه از عالم در هم است اما زیب بُشیده
 در میان زیب بُشیده : بُشیده : حسنه اندیش که داشت صریح
 بُشیده اول بُشیده هر قوه طرد بُشیده را نه درباره فحشه اول بُشیده دله داده
 که علی این بُشیده حسنه است در این طرز از این بُشیده راست که مدد مدد نیافریدن
 رسیده و تماسته (۱۴۰۱) سال بُشیده از بُشیده با یکدیگر راست اینکه بُشیده
 تو سلط بُشیده که فحشه از درمان گردیده . کیا در این فحشه ممکن است ه
 گفته شود مو یهد که صد اندیش بُشیده از فحشه اول جمهه فحشه اول بُشیده داده

بعضاً را از جمهور خواهیم بود و در فنا نه ادل کنید شش
 ثبت داده همین تصور بجهت قلمبگیش مواعظ مسکونی کرد میان فنا نه ادل و یاد نمایند
 آن داده شده را بخواسته نگاه نهاده از حق دل نشاند و راجح است نگاه نهاده از حق
 حسنه اند خانه دو همین میشد در تصور کن که از این متصدی است که خبر از زیرا و
 برآن صحیح نخواست که اگر زیرا و باتس در میان آن امر خانه خودم با بعد از نهاده آن
 داده شده پسند باید خوب نبود و عذرخواهی بود با یکندی حسن دل کسر و زیرا و در طرف
 خدا در میان آن امر خانه خودم که خانه حسنه امر نیست این داده نشاند و نه لذت
 حسنه اند آن هفط بایکنیش است داده شده که راجح است نمایند باید از
 آن امر خانه ادل در میان متصدی از خواجه آن نبوده و بعد از حق دل نشاند
 و دل نشاند تمام رفع سرمه متعیض کار نمود و قوع شد . حال شروع سرمه
 در دل چه برد لست دل زیرا و دل کسر این دل صدر آن امر شد و دل قوع آن
 اما راجح در دل نیش و زرها و آثار مجدد و مخصوص

اجنبی دل و پیشی هر ایل و دیرانی او شیخیم و خانه
ا قول تو سط اشیخ کی سعفی خسرو با بسی رایه لی

ردیکه شد برخی در حق بودا او شیخیم در اینم غور با ادویه مادریش بودا
 دیدنیست آبی یا ارسانان ناتوان نیست این من گوشنده
 حسد او نمیتواند که در زمان پر فرش بتریت نو دم داشت این برع خوش
 سکه و هنگه خود را دخوار آخوند صحب خود را شناسد اما هر چیزی نیستند و دو
 نی تحقیق نمیشوند از کفره پا ببرد آن سه تیرش که جو حجت و شهاده
 نانوسر آیه للا تینکه دیران دشمن هاشم بتریخت بگنجانی ای کفر

در مکان خود نیزه داشت که بگویی سرگون همین پند خوب است گردیده است اگر خدا
 نباید خود اسرارهای باز است دام و عکورا — اسرار دارند سدهم کلمه
 آنچه ناید اخراجی عکوس اینها بقیه صاریح گوش میده خداوند گویند که زده
 گشته فرایح ناید چند است از اینها نار و خیر شده دام چنین نیزه
 خود را کشته ناید چند خود را خود را خواهیم پنداشت زرشار را گویند دیگر نیزه ناید
 نویسندگان دیرانگ دستوارش عکو در خون است یعنی بعد از این
 آنچه همیشه بدریست غصه خداوند گفتم خود همینه دوست خود را
 بریش ندارد که دیگر این اخراج زد که گویی بریند و چند پس دین
 گویند امشرا که در شده است چنانه یقیناً علی آنی که بگویند
 بگو آنچه گفته است این خود است بد خطا گفته است اما در کمترین دلایل یقین را
 بپرسید و گویند این را بگفته و چند دیگر این را گویند و اگذار بدم
 برخوان خود یعنی دیگر شمار خود بشنوید و دل خود را که نیزه روح
 نموده شنید و بگفتم این خسته است بجهد و او گفت: آنچه نیزه شیر از این

و مانند بَرَتْ سَهْدَهْ صَارَ هَبَرَنْ دَلَتْ درِوْنْ هَلُورْ دَلَيْتْ نَ
 و مجئَ شَبَنْ ازْ حَلَكْ خَارِجَ درَادِرِشْمَ زَمِنْ هَبَسْهَ بَلَ آَيَهْ لَ
 دَهْنَهْ ازْ سَهْدَهْ بَلَ بَرَادَهْ شَاهَهْ ازْ يَسْهَهْ بَلَ شَرْقَهْ هَبَسْهَهْ درَوْحَهْ خَدَاوَهْ
 درَوْحَهْ كَهْكَهْ دَنْهَهْ دَهْنَهْ درَوْحَهْ ثَورَتْ بَهْدَهْ دَهْنَهْ درَوْحَهْ خَمْهَهْ
 خَدَاوَهْ رَأَيْ خَواهَهْ آَرَدِسَهْ كَهْگَلْ بَلَهْ بَكَرَهْ دَهْنَهْ كَهْهَهْ دَهْنَهْ
 دَهْنَهْ شَرْكَهْ دَهْنَهْ كَهْهَهْ دَهْنَهْ دَهْنَهْ شَرْكَهْ دَهْنَهْ
 دَهْنَهْ شَرْكَهْ دَهْنَهْ كَهْهَهْ دَهْنَهْ دَهْنَهْ شَرْكَهْ دَهْنَهْ
 آَيَهْ دَهْنَهْ دَهْنَهْ زَرْزَهْ دَهْنَهْ مَهْدَهْ خَدَاوَهْ بَارَدَگَهْ دَهْنَهْ خَرَهْ دَهْنَهْ
 سَهْدَهْ تَعْصِمَهْ دَهْنَهْ بَهْهَهْ كَهْهَهْ وَشَرْكَهْ دَهْنَهْ آَسَهْ دَهْنَهْ بَهْهَهْ دَهْنَهْ
 دَهْنَهْ خَسَهْ تَعْصِمَهْ دَهْنَهْ بَهْهَهْ كَهْهَهْ آَسَهْ دَهْنَهْ بَهْهَهْ دَهْنَهْ
 شَهَهْ كَهْهَهْ بَهْهَهْ دَهْنَهْ رَأَيْ خَواهَهْ آَرَدِسَهْ كَهْگَلْ بَلَهْ بَكَرَهْ دَهْنَهْ
 دَهْنَهْ سَهْدَهْ كَهْهَهْ دَهْنَهْ دَهْنَهْ دَهْنَهْ سَهْدَهْ كَهْهَهْ دَهْنَهْ
 دَهْنَهْ دَهْنَهْ خَواهَهْ زَرْزَهْ دَهْنَهْ بَهْهَهْ كَهْهَهْ آَسَهْ دَهْنَهْ بَهْهَهْ دَهْنَهْ

خنداده میغوب رحم صد نوره ابریم بارگ کشیده خواهد کرد و پنجه
درین چوپش نصربت دارام خواه گل دینه و بیشان علی شده بخداان بعوته
علص خواهد شد آیه ۲ آنام بشان ابول کردنه نکس خودشان خواهد کرد
و خداان ایه هر بشان بر سرگاه کنیز آن دارش خواهد شد آیه

باب ۲۴ آیه ۲۱ احتجت شنیده راست آن در فتنه او شیخ داشتند و از ده بیان
اسریه تیپه کوشش سلطان نیز رسیده بذکر محظوظ دنی و خطا را شنید
این چوپه دارسته ایه بینه باشد آن در پنجه تو سبده هیئت از زیارت داشت
خواهش لقصمه از قدر امشار غلطه را کنیه باشد را نهاد ابر جو س هم پر بر زنجه
لی گشتند امر آنها ترمیم کنند و ایضعنی هی زین لکن چونه نیزه که همانه
بلعوب را خدمه داده آنکه آنسته در نوع گویان را با طریق شنیده و دلگذشت
دو آن می برد کیان ای عقبه بر سرگردانه و عهم بشان ای محبت تبدیل گرداند
آنکه این بندگو را خود را هر سردار سرگردانه و شورست رویدن خویش را یافته
الگز درباره او شیخ مگوید: مخمور شور و دنیاباره هر دنیا س همود را که بن کرده آیه

چشم باشد از آن را بر پا نهادم شدسته آنکه بجهة سگونج حکم شده شود و نهایت را
 بر حکم خواهیم گردیدند آنکه در حضور مرکوزش بیگانه که بسانع اذت دهد
 ششم را با هم برینده باز پرستم خواهیم گفت شنید که خود خواهد بود و بعده که میخواهی
 کرده خواهد شد بابه ۵۴ آیه اول صد و دویست و سیم سیم کرده خود که برش
 چهل سیمینه دست راست اور را گرفته باشید درسته؛ با اصل توپتازیم دیگرانی
 پوشان باشیم قادر را بر حضور و برشوح نایم که در دوازده نایمه گزده
 که درست شسته رده قصبه نارا مسمو از مرزاوه در تاریخیں راشکه پسندیده
 آنین پاره پاره نایم خسنه ای طبسته دو فیضه را مسمو بر بیندهم کارهای
 لی قرار بگیریم خوانم صدا و نیزه های هنگامی سی خاطرینه خود یعنی قوبه
 و برگزیده خود را سی هزار ترا میگشت خواندم تو را لبست که هم اگر هم را
 آیه سیمی از درالصدق بیلیم، آورد یعنی رکوئیس، آنمر راه باشتر را
 رهسته میگردیم اد شور را با خواهد کرد و اسرایم را نیز تعقیب نهیزد از اراده خواهد
 گفته صدا و نیزه را پیشسته آیه ۱۲۱ ای سی هنری خواسته ایدی

از شهادت نهاده شد خواهد بود داده داده داده
 مقصود از این آیات داشت این است که صد از همه توکل شود به عدو
 اسسه هم و بیکوب را می سیده به نهاده بود دارای زیرا که مقصود از اسسه هم و بیکوب
 داده داده بود طبیعت است نیز بیکوب و تغیر نهاده هم داده هم کوشش کوشش
 دیگر نگویه ایکوب دارای هم و بیکوب خواهد بود از این طریق از این در امور خود نهاده شد
 و نهاده خواهد بود این نهاده توکل کوشش بیکوب می اورد این کوشش بیکوب
 خود هم نمود و گنجیده سمجھی زاید خود هم خود هم داده محض نگاه اورده بیکوب را
 خود نهاده خواهد داد و از این خواهد گرد و خانه ایشان را با خواهد نمود
 و درین ایسسه نگویه از صد از هم که آیات که دعا ایام طلب نمایند مدعی
 گشته که بسیار نیز را نهاده داد و بسیار هم که بایزده بیکوب و توکل شود
 زیرا که حسدا و نهاده بیکوب را می سالی قدر از وجود آمری کوشش از اینجا بدیده
 و داشت اورای عیش نیکند که باین بیکوب را نهاده داده داشت و زاید
 دیگر نگویه لطف نیز میرا از این از داده داده داده داده داده داده داده

در اول شنیده ای میگوید ای هر تیر از زنده ایوش بیلود بوجیسته
 آیینه خداوند خوبی دارد که پلکش را محترم طراحته هر گوشنی ادغونه
 میور دنام شنیده همچو ارادتی بیکوب بود میگزیند و با عزم بیند و بر زدن طلاق
 بخت بی خوبی بازگرداند که مقدار دلخواه سو نیخ دیگر هر یارش معتقد است هر
 دیگر داده و در بود دیگر دیگر داده و معتقد بیود اینقدر آنقدر دیگر داده
 کتب ایشان میگوید ای هر گونه مقدمه مشرق شد هسته هر آن ای راه ای راه
 اول آشور ای راه خورد و همسه میگذر بخوان در گشت مقصدا باید که
 اینست که سلطان آئند اول هر تیر ای شور و عص و دبار و دیافن بسیار برد
 بوك یا باب یا آینه یا دیگر بیود ای ای میگذر هر یار دیگر داده
 باب ۲۵ دیگر دیگر ای ای هر گونه که همه ای ای همچنانست که شخچگان
 در هنوز کوشنی هر تیر ای ایوش شد و از دلت ای ای دشنه لفظ بیود ای ای شد و به
 او شیلم آمد و ای عقیده بیکوب دیگر که فشار ای ایسته بکند و دیگر گونه
 مراد از دیگر بیکوب و ای هر مقصدا بیود ای ای هنوز هنوز نیست . همچنان

آیه ۲۴ نیز حشنه از دینه سفر بید که خسته خوش شدید مدلشده آزاد نموده شد
 این بیت دو صدر کوئی که مدشنه باب ۲۵ آیه ۳۱ هر کوئی بسیار پنجه
 نه بقیه نه بر مردم آزاد خواهد بوده بیان آیه ۲۴ همانند
 که بیان آمر برادران شد را از همگی تیر به بسیار خرا و خدا و خوبی
 داشته اند که متد سی اور سیم از زاده های نهشند آورد و قوی این ایمه خدا
 باب ۲۵ آیه ۳۱ عده دادن کوئی بخوبی خبر نیافریده از هم کجا نکند که
 سک بوده بغير سه نه بیان نموده مردان آنها نهاده اند بیشتره بود و سعه
 در دو باب ۲۶ نهشند. بوایی همیز نامه که بار ارادت و ادب بود بحقیقت خدا که
 در اول سیم است. آیه ۳۰ مجهر شده می شد. اما کوئی نیافریده در طبقه
 ایشان بودند. این را بطریق دوچشمی شده دلمه و تهمه در دو باب و بخوبی فرموده
 بوایی همیز بار ارادت داشت. و قیمی باید این داشت. و شدید باره کوئی
 و خود را باب ۲۵ آیه اول دلایل اول کوئی بشه دزنه بخدمت اذ
 بیان از بده که مدشنه که کوئی بشه دزنه بخدمت اذ
 خواهد بغير سه نه بیان نهاده

حاکم زین ای زن داده در ۱۱ هجرتی مود که عازم برادر خواستم که در بیوی رشت نباشد
 صد آدم در حکم کوئی برخواسته بازی خود را مطلع خود نمایند صد نمود
 هب تراست دست و پستانه بپریش و بیود داده اند اندیشیم کوشوار
 ای سایه کی آیه یا حسداوند صحیح هارز دیده دست د که هارا دل کشند
 هنیندیم آیه یادو ب برانج حسداوند گردیده بگشته زنده تمام قدر گشته
 بانوکه لفظ بند ای خود خود بانیکس آی عما هم اسم اور د آهنار ای ای
 خمید د او شیم را همسر ایه ای خواهم گذشت آیه ۱۱ و تا میان میان
 همسر ایه دیوان خواهد شد ای فرم بعثت دال سیل بیانیه گشته خود نمود
 ایش ای سایه باب ۲۲ آیه یا حسداوند بیکوید یوه و بندیم
 د آهنار برگ دل خود گزد زر د آهنار از دیش ای بیزست بیسم زرد صدیق
 بادش بیود ای بیزست آیه ۱۲ بصدیق سیلان بیود گزد گزد ای سیلان
 زر دیست سیلان بیکاره داود او تو شر ای بیکاره بیکاره بیکاره
 ایم هب ایت دست دود که در من قن ای دل داده شد و بیشتر بیکاره

بیدا شد و با سه هرگز نه : صراحتی هم برای گفته که شاد و بال تبریز
 میتوانند بابه ۲۵ آیه ۲ داد مسند اینها برای مکاره
 بر حسب ای گوی که بسته نوشت خود ری فرق چون در این پیش میتوان و همچنان گذرنم
 نوشت : ۲) اثک رست بخت و اسحاق اسحاق اسحاق اسحاق اسحاق اسحاق
 همچنان دست اول دنده بور دلخواه از زاده و داده ای همچنان دست اول مخصوص
 شدن از هست رست بیرون از کس هم بردن اینهم هم دست اول :
 ارسام بابه ۲۹ آیه ۲) هم دست اول که کام مرشد بخواه از دسته
 و داده ای هم در اینجا مخصوص و از ای شمار ارسام ۶۰م طوفانی دارای
 نکره در آن نظری نهاده اند و همچنان رست بخت درین نظر که در آن پر فتو
 شده اند بابه ۳۰ آیه ۱ لایا بخت هم بخت هم از همینه یعنی
 بیهوده ای از نکره بسته به سه یعنی گذرنم دیگر دست ای داده ای را داشتم و مسوغه نوی
 داده ای از این اسخال دیگر دست ای داشتم در دیگرین درین عودن یعنی سه
 بمناسبت گردانی شده که در آنی نکره مجدد نموده بود صراحتی هم گفته

که ایران بودا و ایران سر بر مارلش غواصم آورد و زین پدر ایرانش از خواهی های
 ته آن اتفاق نکند لایحه است که مکنکه صد او نه درباره همه پیر و بودگه شده اند
 ششم خوفت است دیده شنید و این را زیر آن روز بخط است دیده آن دلگیر شد
 و از زمان پیش باز بعویت است آن از آن نسبت خواهد بود حسدا و نیکوکرد و آنرا
 یونی اور ایغیر یونی سلطان بر اینکم دیده از قورخواه گنجینه دیجوانی برگرد
 اور اینده خود بخواهی داشت و بیضار خود و بادش و خوش داده از برای
 برگزیرانم نجسته خواه گرد آیه ۲۴ صد او نیکوکرد از مردمه بی عقوب دارد
 اسسه هم رس س را اور از کسانی بر عینده دیده است قور ایغیر یونی خواهیم آورد
 آیه ۲۵ آنکه چند هم ایغیر بعویت را بگفته بایش است درم داشت
 قصر حسبت از سکون خواهش هست نیزه هست
 که در باب ۲۵ آیه ۲۵ ایس ه مکنکه صدارل وی نیکوکرد
 برگدن بود اشنه و در باب ۲۶ نیکوکرد نیم صدارل یونی نیکه می خود
 و آزاد گردد و در آن روز یونی را از گردن بی بودا و ایران سر بر مارلش غواصم آمد

بن سکم تا طعنه اور کول او داده اند از برادرش بخوبی در دسته
 دیگر بخوبی که برابع ب رئیسه از برادران بود او بسیار نهاده داشتند و داده
 بسیار بزرگ در بین هشتاد کل چون عمارت بود مدعی رئیسه بود از افراد زاده
 نفع بود و بین هشتاد هشتاد خانه بود از هنرمندان رئیسه بودند و بیان
 بند دایع شیوه هسته بزرگ و بحکم بود و همان دفعه دایع خصده که بسیار مسلط است
 خیلی در باسته آیه الله بیگلی در بین هشتاد کل بوقتی هشتاد خود
 داده گردید و هنرمندان از بین هشتاد خود دیران نبود در آن کی زدن بود از هنرمندان
 بانگلیکری کی هنرمند بود صرسی موی خواهی کرد. سکمه هفتاد و نه
 در باره های فیض کندیت ای پهنه ای ساری لکش درین نیت های عذری
 بسیه عصر رئیسه هسته بزرگ بود که هر گز خارشد و بسیار خوش شد و صنم از برا
 شده بزرا که هنرمندان از طرفه همیل بریستند و بیش از دیران خواهی بود
 که در آن کل بخواهی شد یعنی نیسم جام حمد این هنرمندان
 که در آن زدن و در آن نیم بود ای همیل بخواهی شد آمد بخواهی هنرمندان ای لکش

خدا نمود اخوندش بگیش و ریده سر خود را بصرستیون میاد و رادان آخوند

پرید و آخوند گفتش که سند بعد اینکه در آنکه نمود بخواهد مقصو شود.

در آینه ۷۷ گزاره خوشبخت که مقصدا از همودا و بر هزارای آندر بیان

دوواز و هیاط اسراء

اسه پیرمشه کو نمیدان پرکنه دشنه هرثان او راهش ارادند آول یاد و آندر

اور انورده آخوند گذاشت اشتو اینهار اشکنده بنارانج نداره سنه هرچیز گرمه

ایشکه براشوه همروزیں ایغلوست غواچه بیند بخیر پرایش و آندر عورتیه باند

داریم را بوجع خود باز نهایم اورد و در که همروزیش خواهند عربه و بر کیان

افرام گفت دعا ادبر خواهشند. خدا وند یسگیمه د آن ام و در آن

یصف در درگر خوار و زلست هر عصیان هر یه سرانه همیشه نمیخواهند

گذگه همودا مسد ایکو ایشند زیرا آنکه اینجا یگذارم غواچه بخشد هرچه مقصدا

از اینج ایاست که کار نمود این است که از زماں و زمانه همکه هرگز بریشود ادبر همروزها

باهم باویشتم میسند و که و هر چیزی میشود. حال ملحده زیش

کو گرفت بیر می دهد زارن آن دم و این شد برجی سکه است بپه ده نهان په صد هال
 تحقیق پیشسته با بس ۲۵ آیه لاد و ۲۳ ده مرانی زمین خواه است و درین
 پیش دایع آن قوام مصادف سال پادشاه بایزید گلخانی شدند خود و خداوند گردد
 در این سنه سال بیر یا که بایزید را آیت است درین بحث میان محققون گذشتند
 خواه سبب شد و آنرا بخواهید بایزید را خواهی ساخته . اول آنها بایزید
 آیه یا گردد و را کن شدند با این طناد ای ای هست بایزید را صفت داشته و گردید
 پر کشند خداوند روح علوک میان ابری گیراند زیرا که در بازه بایزید شریعت
 آنرا مسنده بگرداند پس که ششم صد او مهشام زمیکلیش شدند
 با آیه ۵ بابه ۱۵ حسدا و هدیه یکم بایزید را بزرگی می دادند و می خواهند
 آنرا در ایشان را ایزکرده اند شده ایشان را کردی با این شدند ای ای کنید و ای
 کم بیش صد او ده قورس است و بایش مرانیه ایشان را زمان خواهند خود . بجهیز ای ای
 چه گردد بیشود لگه که بیود ای ایسته بایش دا سیه بیش است بایش در بیو را گردد
 دانند که بیشتر بر صد او درسته ده قورس است . بجهیز ای ایسته

برآید و تا میر نیش بجهنم آورد ب مرد برآید و کار اسکال مادره کرد و هنر داد
 و اسری هرس اسکل و داد اسری هرس ^{نهن} در علک حیم ببر ^{نهن} آینه ^{نهن} داد
 در صحیح دلخواه شرط هر آن دو شرط مانند این سکوئی داد ^{نهن} باز ^{نهن}
^{نهن} خیف خسته اسری هرس ^{نهن} از داده شد ^{نهن} زراز خصوص خود دو راه
 که جنمه بسط بیو و انتظاب آن داد ^{نهن} و در باب ^{نهن} کتبه ایشانگر که بسط بیو
 تو بدل مونکه اسری هرس ^{نهن} : ارجاع آبادت و انتظاب که وارزه طبقه هر
 در بامزه داشت ر داد اسری هرس داین بسته از فنا که بخوبیت علاج هنر داد
 گردید و در این داده باب ^{نهن} بسته سیده هر که اسری هرس ^{نهن} بیو داد را در روم
 یونی یا هر کسی کنم داد و در این بطور سیده داد ^{نهن} و در باب ^{نهن} که قصد مونکه ایشان
 در روم و رالج نباشد اسری هرس ^{نهن} دلخیل خواهد آمد بعده سیده ^{نهن} دلخیل را بده
 که هر شد و مونکه ایشان متصدسته داریوش و کورس با پسر و آن دیده هنچ سلطان علی امداد
 اسری هرس ^{نهن} داده ^{نهن} ایشان بسته هنر بیو داد اسری هرس ^{نهن} هنر داده
 و میلوس بر کرس داده و هنر داشت که هنر دلخیل در قدم نمودن سبب باشد

باب ۳۳ ایس آیه یا دایر شده گفان نیواد دایر شده گفان سیزه برابر باشند
 آورد مُرَادِلْ بنا خواهیم بود و پی راز از همان مخصوصانه که بر زیر دایر شده اند با کنایه
 گردیدند و همه گاه خطا بر پای را مخفون خواهیم کرد آیه ۲۴ حسنداوند گیوه در این
 پایی گویند خواهیست بکار نهادن و نهایت می بوده است در آنکه از اسرار و از این
 شد مبالغه داده از داده و آواره غریب و آواره کشند خدا را شکریدند و آواره از این
 چیزی نمایند که در اینجا همانند مجموع خواهشند صراحت گویند روزی ایشان را
 خبر کر کنند ای یهودا و قادماں سیزه فرنودم آیه خواهیم نیواد در آنی ایام
 و در آنی زمان ایزرا و دادش آنچه می بود ایام که ایضاً دسته است درین عبارت
 خواهیشند و یکند ای خوانده خواهیشند یهودا و صدیقی فرنود را که خداوند
 یگویند که ایزرا داده درین بخش است خدام ایزرا که نیمه کلم خواهیشند و از را که ایشان
 درین ایمه در حضوری مردی که قصبه زهار و صدر را تهریب نماید و هر یهود از این تصریح
 و دیگر یا همیشه ببسیار کم خواهیشند . هر
 حل مشهود و معمول ایتم در وقوع ایجات راست ایس درین کام بحداک

رطیور رله داوده

کن بسته دگریا، بایل

در این میشیش از ایل دویں وارا یوش کهدم خداوند بزرگ یا همیر در برگ
 پر عده دویس نصیول رسید آیمه لای دیش لی هر شاه خداوند که دویس دریک
 هرس بیت دگشند که زین باگر دش کردیم هامر زین ساکن نبوده ایش
 داشته خداوند گشته، که ای هر شاه از دگرها تا بخند باز ششم و هر چهارموده ایکه در
 هشیل لشی هنی هنی هنی بالا شد رحمت غفرانه خداوند یعنی بیشتر که تویی
 آیل زر شاهه که بیشتر کنکن لود جواب داده و رشته هر ایشنه نبود که نداشته باشد
 خداوند دگرها سفراه بخشود از ششم صنیوی غیره بخطهم عنود وی نظر فرق
 آیهود ایه باشد تغییری کنکن ایل کنکن ایه که بخعندا کشیده دیش لی هنی هنی
 نبودند بیشتر بیهوده ایه بیهوده که باز ششم بر حکمها برعی خیام که خانه ای داده
 باشند خواهد شد درین لجه باز ششم در ایل که خواهد شد، دیگر نیز ایکه
 بگو خسدا ایه دگرها ایه سپراید شرایم باز دگر ای طبقه شاهه خواهد شد
 صنیو زانی خواه سضم داد اوز ششم با دیگر برگزیده خواهد شد،

باب یا آیه ۴ اور ششم بیکشتر مردان و خودان را که در دنیا سنبه
 داشت را مکون خواه گردانند چه خداوند سیگرید که از اول طرف همین دنیا
 آتش بوده و در امداد نیز خسوس جعل آنهاش بود باب یا آیه اول بیکش
 عواد حسنه اوند یوشی سایه نزد گرا و خیر همیزش خود را اود دارا و درینجی پنداش
 پنید میشوند در حضور فرشته بیانی دادند یعنی میشون گفته که بس پنید را
 از برس میبینند و بگفته و بگز که همیشیده اما از هرست که زادم و قدر این
 محضر میشیں خواه کرد فرشته شده خداوند پوش عذر کرده گفته اگر در طلاق
 برخاند و در خانه خی سکرمان خواهی خورد حال ای یوشی سایه نزد گلبهار و درینجی
 که در حضور فرشته که بگفته زنده خواهد را بظاهر خودش بیکش اور در زیر این
 سکنی که در حضور یوشی ساده ام برآین سکنی مفت ششم است خداوند سیگرید
 که لشیانیں ایشی خواهی خورد عصیان آن بیش از دیگر روز درینجی خود
 و آنکه سیگرید بند و خود فده را بظاهر بیکشیدم این فده زنده بپرسی ای ای
 اولد و ادو بود دور آن یعنی خاص بود چنانچه در آینه خوب باشید سیگرید

کل همینه اندیش کر روز بده بگویید نه بقدرست به تقویت بلکه درج است اما
 کو زنگ نمود برای روز بده چیستی؟ تو بدم موں بدل نموده شد همینه از
 بدینچنان حی نیز که درسته باز روز بده بگفت این راهنماد دوسته روای از اینها
 خواهد بس مید زنگ ایست که روز بده بگویید اینچنان یافته و اینچنانه هم
 شد، رئیسه داشت قبول سرمه درست روز بده بخواهند دید ای این پیشان مدارود که
 همان روز اگر داشتند میانه همچنانه همچنانه همچنانه همچنانه همچنانه هم
 شد همینه دارا مفهوم شده همچنانه همچنانه همچنانه همچنانه همچنانه هم
 سرمه را درست روز بده بخواهند دید. و یکنیک گوید ای کوه زنگ در برای روز بده
 با موں بدل پیور یکنونه مغاینه همچنانه همچنانه همچنانه همچنانه هم
 دیده میشیز همچنانه همچنانه همچنانه همچنانه همچنانه همچنانه هم
 بزرد بده و این بیو بگو که ای آنها و اینها بیو بگو دیگر همچنانه را نمیفهمم
 خواهیم کرد و تدرسته خواهیم داشت اینها را باید دخواهیم کرد و خواهاده و میوارشان
 سرمه کوی خواهیم داشت و اینها را دخواهیم داشت آید بگوییم شیرزاده

خداوند نگر بغير يند امر سند و خروج به پنهان شنسته باشند
 و تور اشر خام خواه سه لگه است زیرا که تور ابر گزیده است و در آنها یه باشند
 میگویند دخواه رز و همچنانی این خانه را خواهد بنا ناد داد از اینکام خواه سه لگه باشند و در
 آنها یه باشند میگویند ذکر سلطنت رز و همچنانی خداوند بغير یه شده باشند
 ب زان ابر یه توئیج می باشد از صد آن پرسک یه بندار و او را خط بسرا کرد یه گزه ازند
 میگویند آنها میگردند که فرمانهاست از اینکام خود خواه بردند و چهار خانه ای این خواهد
 و بدل این خواهد شد و ذکر سرداری می باشد همچنانکه این خواهد بکرد و برگرداند این خواهد
 بود و شورت میگیرند نه بر دلیل خواه بود همچنان میگذرد و میگذرد که
 در این چند آب ب خداوند تعالی موضعید را در اینکام مصادیل گذشتند و دهون و میخ شدند
 اسره های از ترقی و نسب و عاضر بودند و همچنان از اسیه های و بیش خانه که خروج همچنان
 ذکر یا باشد یا نباشد خداوند همچنان میگویند را صدیون یافته میگفتم خودم و در
 میان افرادیم ساکن خواهند شد مردان از این سرماز در کوهه های ارشتم خواهند شدند
 هر یک ارباب ب این سبب نیادند و غریب خود را درست خود فرمیشنند و دار گویند

از پرداز رئیسان برای توانسته کرد و پر نهاد شد صدای سگوید گران امراء
 این در نظر بودند همچویه آن دو نظر بحیثی خواهد بود؟ هر کسی که خود را
 از این شرکت می‌خواهد باید خواهش را بسیار داشت اما خواهش آور در این کار نیست
 خواهش دادن خوب است این بود و نظر فارغ از نظر این فضایل دشوار است و اگر
 این کار در این ایام سنتیم را از زبان می‌شوند که آن ذر زیرین دخانه صدر ابری
 بناندن بینکن و آن شده چاچکه ترا فراموشیم همراه باشد این نهاد را
 لسته شده اید بخوبی این نهاد را کنست خواهش داد تقریباً دشوار نیست اگر همچنان
 در اینجا باشند از آن و قرع موچید بی رابین بینکن در اینها دل نیست
 آنها یا باش اول دیگر اول خبرست صدای داده بر مصیدون و نامه پرورد و دیگر
 در بیان آن خبر و اطفال در کوچه نار او ششم گردشند و دیگر آنها و دیگر راسته
 اینها هستند که در باب همچویه آنها می‌شوند که در زیر نهاده همچویه که عرض نهاد
 روزگر در آنها خواهد بود که بخوبی در راه اعم می‌شوند طنز در منصب اینها
 خواهد بود و نامش سگوید چون در نهاده همچویه اینها در زیر نهاده همچویه

شدند و زبان آنام در نظری بخوبیست یعنی ناشت و ناکش از است . آن
 دیگر صنایع عجیبیست رایج نیگوید قوم خود را از شرق مغزب بجهیز کنند برای
 که زبانها نباشد و اگر ناشت مخصوص همودا بوده بود اگر دیگر قدر نباشد
 گردد بسیار از هر چهار مرد بلکه غایق تصریق بوده اینجا که تو بکور شر
 و زرد ببر و قیچ شده و دنگاست ناشت صفت در بسیاری دیگر باشد
 نیگوید ای هوداد از سه هزار خود را فریاد کنند جهت شنیدن همودا هر کس
 بمحبیست ای ای هر چهار مرد که محظی طبیعت آیست شد : اینجا نیگوید
 ای هدکه گلش : ای خانه در حال حسنه بسته زمانه ها اول بدنی دینامیم و رُ
 یا مشترک بذنبان دیگران در این رخواه شد دیگر نیگوید که هنوز
 رسیده بدنی دیگران در این قدر بمحبی شد ای هدکه نیگوید که زردار دل
 و کامن در حضور دسته بالا تقدیم کنند دیگر نیگوید ای خانه کامن دو شیخ من
 بیرون ای بود شاهد زردار بزرگ و چنان قیصد ای هر داد دشنه که کوہ بزرگ
 که مخصوصیت ای هر شر بودند همچو ای دشنه نیگوید که این دشنه دلیل

اخذ بکنم و زد به بر همکنم و این سه میعنی میان بین هر دو صور آشنا و پنجه
 که مذاه نموده کوشش کوشش را فخر نموده دیگر نگوید تاچ اباب زگمه
 بر کسر سلطنت عروس نیم دیو شاه این هموص داق در حضور فرقه ای خانه خان شد
 دارالله شود که رزو با هم سلطنت کرد چون در تاج عیش شده است در جوا
 بگوئم قول صد اتفاق دم بر تاج هست چونکه نگوید شاه بر کسر سلطنت عروس نیم
 و سکون خدا را ب نای خسک نمایند که دوست همچنان هر دو شاه خواهد بود
 صدر میان زد و هر سه کوچه دو شاه کهند و در کتب غریب ایزدیکل آنها
 مرز پرس که ب راست دیگرها و قیمع هست و کامشیه در راه همچشم ریشه
 از نهر با صبح شده شیرین مرت و قیم کرد و قیمع این هموص داق کامن در زد بیس
 دیگرها بین دویان برج خدار ای همراهان که دند و سه بند با برگزیده ای دیگرها
 صداب کردند در بیس هی غریب ایزدیک ایگاه دو شفی شک دو کریماش
 با سرمه و دانگه در بیرون داد اور شکم بود و نهایت خدار ایزدیک که ای دیگرها بیوت
 کردند و در آنی میان زد و هر سه ایشان دیو شاه این هموص داق بر جهش

بینای خانه خدا که در او سیم هست شروع نموده و پنجمین ابراهیم پنجمین بودند

و سادعهت می نمودند باب عیّان آئینه ۱۴ دشتیخ یهودیان مخلص شدند.

بوجب بیوت این دشمن‌گویی در زیر یاد شده که در پیش از این بحسب حکم صدای سیاه

در فرمان نکردن داده ایوس و آجشنست مددیش را رسماً با تمام سریشنه این عباره در

پنجمین اور تا هشتم دیدگر آنکه حشد اوند بواحدیه حشد عربین این خبر داد

چنانکه فرضیه بود و دفتر بعد از کرد دوزده بزرگ اندیشه داده بود در هر سر

سلطنه خود دشمن را در دیس گردید چنانکه صراحته از طبق دشمن‌گزاری سرچشیده از نزد

مردیکه بفده است اینکه خود خواه برد و شفیع خواهد کرد در کسر خود حکم از

خواهش و کامن دشمن‌ش خواهد بود اگر در این سوره دایمی که می‌شود صدا

شغفیگر گوید که نزد بایس شفیع کرد در دیویکه ش نهاده داده بود و این مقصود

خواهش دیوبود او از اطراف دنیا پیش می‌گیرد می‌گیرد می‌گیرد می‌گیرد

الصف هست بکل بآت هم که در باب یه آئینه ۱۴ می‌گوید که دیده

مزده بیانی لفظ فسر اخواه بدهند و با وجود این شیوه شفیع کشیده گردید که پرا

در این سیخ نصفه دکتر سلطنت انداده ایا اگر در این سیخ کا تقد مذکوره شده باشد
 این پیش از آنست که خداوند گوشه گذشت برین و نگزای پسران اتفاق بوده؟
 اینسته در این دوره شیادت خداوند این سیخ نصفه است بمحض آنست که مرد که
 گزیده مدرست که زنده بود رفاقت آن سیخ سلطنت کرد و اگر هم این اتفاق
 هست میگذرد و یعنی هست فیضه پس در این سیخ لقول علماء درگاهان یقین نیست
 بی جمله روزی که اورانی از خدا سلطنت میگذرد دیگر آنها ۲۳ ماه ۴۴ ساله
 بودند که سخنی که خداوند بخوبی داشتند این بتویه خود دادند لدر بر از ارادت خود
 در دندانه ای او که درین پسر این شیخ است درینها سلطنت خود داد که زاده
 سک شد چنانچه این عین بیانات همراه است :

این شیخ کی کار اصراری است اصلیتی بی عشر روزی میگذرد و خود اراده ای
 باشیع دکر ای ایشان گشته که این حباب زید درین زرده هم گل نمک که ای دار ایشان

سلطنت بود زیرا که سلطنت باع نجف میش و گفت که قدر اینجا باع را بر زبان
گذشتند او را ادا نمیشند با اینکه در زمان خسرو نیزه شده - بخوبی

و اوجعل اتحمیت بیش ضل سلطنت را تحریر نمود و زیر نگویید عذر رسانید
دیشتر نمود نیزه اند که در یک سفر اینکه شده باع های کی مرد زندگان
و یکی بجز داشت کاهن - بخوبی

زیر این غریب اکه ای هم کی از یعنی است لقید نمی بسطت زیر نمود ۵۰
ما را مقصود باع است در علوی کند غاب عذر شد اعتراف برضیش شده دادر
نموده اند که مقصود زرد بامست شایز باید قول نمیداد آگر شهادت فدا

ز رسه هست گفته است که نه دنول هایند بهش خوش بخت است و سر پیشون
 بورخ در کتاب تاریخ خود در باره نگاه داشت و داشت بر زیر و تزید بورخ
 بروج آنها و شخص خود را اسسه هم از داشت و داشت بوس خانه او را نکم را شر
 بسطه رساند خود را و آن این هست که حضرت بنایی پس از آنکه با اسرائیل هم
 بیرون شد و دارای ایشان ملک ناداری میزد خود و بنده سلطانی مشغول
 گردید و باید روح تصرف ادوار کرد و داشت داشت با دارای ایشان از زمان
 داشت و داشت روح تصرف داشت و شورست ادوار آورد و داشت علی پیغمبر
 دارای ایشان اینها رخود و این روزه منحصر هست که پیشده ام و دیگر ندارد
 بر این حق ام ملکت یعنی دارای ایشان بیانال لغت: از اتفاقی که تصدی
 بر ای لطف نی باشد تمنی از گل اینکه این لطف را از دست هر یک کجا نتوانم تو اهد
 داشتم دیگر دلخواه دارم از این روح آنها شرک نمی شد و داشتم تمام توگردد و لوت
 نا تو را منحصر هم نمی نمی داشت ز دارای اسرائیل هم داشت اینها بر داشت
 پیغمبر این لطف را کجا می داشت دارای این لطف را آورد و داشت داشت این شخص

قایم مقام نیست و شریعت نیست از عویده امور سلطنتی بر سر بود که دارای آن داده بودند او
 شاپردازه است و مدرس بر این دلخواه عقیده داشت و در روح حسنه
 از این کنم تیریست دارای موثریست با این فرقه مادراند و بزرگ هر مردی بود که پیشند چنان
 و مکونه زندروخ گفتت زیرا که دنال نبرده استش را بر او مسر نیز دارد و زنده باشد
 و مخدول و افع شد و شمرد دنال با محبت یکرد و اورا صدر غلطیم در اراده بعد
 به مردم را مکنست : اینکه را که آنرا زند و می دارد از نجات نمایم گفته اند
 مگر اینکه چند بیرون صد هزار نفر کوشش برخیان در خصوصیت نیز داشتند
 خان خذارا وزیر اسلام و عودت دادی بیهوده سعدی مدرس اور او دیلم دارای این شیوه
 بکوشش چنین برداد و برآمد همام اراده دیرس زیر بیهوده و یکم در دنگی مگوید دادم
 جلوس بزدیگی کری محال است را نمی کنم هر این بیهوده سعدی بر سرده لیست که
 دارای موشی کوشش نموده است و دیگر یکم مگوید که اینکه بزیرگ تو در برابر بزیر
 کیست اینکه معانی بیهوده نیز نمی دند که اراده بمناسبت خانه داشتند
 بودند دارای این یک شریعت نمودند که اراده بمناسبت خانه داشتند

دیگر عمل نرسه نیز سند برآورد خواهد که خوب قدر باید چاپ شود اینجا اذ
 فاصله میسر است که بنا در پایه ایشان دخواه که در زیر همین حاشیه باشد فرو تبریز
 باشد اگر در آن کم بسند نظر نایم و گزینی خانه سوم را نیز شود بلکه در
 کتاب گلی برخوان که در زیر همین خود آن خانه همسر اسرائیل نامگذارد
 باید از آن به حسن اندیگوید ای مردم ایرانی دل بشد ای بویش ای
 بوصادیق پیر کنه هری دل بش حسن اندیگوید سفول بی خانه شود
 بزرگی بائمه هم و روح فی درین شاهد هر یعنی باید زیرا صد ای حسن ای
 که که فضله دیگر اذ که آسمان و میش دوریا و حیث را ترازیل خواهی
 در بحوب آمر است نا آن در ده خواهد شد و حدا و بیگوید ای فانه پر از جسد عالم
 بس حشیز را لذت و لذت آرای نیست حدا و بیگوید که بعد از اینجا همچنان
 در بدل آتش عظیم را خواهیم کرد در این مدت سه هزار خواهیم بگردید و در
 هر سه گوید

سه زن خواه حسنی سیزده
 ای ای ای ای عظیم ای فانه

دفعه باند که خداوند شرست سید و روح حی در این شما است در باختیم
 وزیر نگویه : مرغوب هم چیز که مخصوص طلد و لشته و هم پریشان بند
 در این فانه آورده میشود پس از اینکه مرغوب باید طلد پسره بنت کسب
 دنبال بی بست لا آینه یا نگویه صفر هات مرغوب طلد شده سینی زن
 علی راسته نیز نگویه مطعم بود فانه آخر دادل زیست که فانه آخوند نهاد
 بانده دلخواه که نزد چهارم بوده آنرا خانه دویم میگویند و شده بیان
 شد که هر چند که آدل و آخر نهاد نهاد و پسر می دارد . شپریکه
 مذکوره آول و آخر که در یک مقدسه در مواضع عجیب شده و محظوظ بنت
 نسیه ایشان ببابی آینه ببره شرق شده ایسه یعنی روان
 در این شهار دادن اول باش و آنکه اورا خود آخوند نهاد نهاد شهوان
 در هم گشت . از این آینه هم ترسیک کرد که آدل و آخر دو منصب است
 چون سرت نیز ایشان فانه آدل و قائم شد تمدن ای اور قدر دنیا بین
 و دیگر در سفر خود بحیابی آینه یا و اگر را تقدیم نکند و است آدل

نشود آیت آنها را در نهضه آئید یا هر کجا و زمان داشت راهنمایی شد و بخواهد
 نشود اغتشش رفع خبر که فرضیه میکند و آنها در منتهی است زنده در
 چنگونه میواد گفت خواه که از رو بپرسی خود آنهاست شست و دو از دیگران در
 بودند و این برگزنه پلیسیه میشد بیکم ۲۰ سال پرسیه ای بود و در او این سیل
 سقط عده از افراد ایل زادند در کتاب یوسفون مینویسد یونانی که طوسی داشت
 در او رئیم در و دنود عظیمت و حصل مدرس الدله ایل را شد به مرگ گشت
 قال او ائم که قبیل میر به از اکنون داطلاق عالم باشد لیش راه داشت
 و رعوبه از برادر است بیش این قدره خدا می آمدند بحسب بیس که عظیم
 بزرگتر است بحدل زمان خانه از هم محواب نمودنیان پسر طوفی و هر
 زن خانه ایم گردد از طیم ماسکن بیش خراب زمان خانه شدند در هموکرده میش
 خانه ای راه ایلیش ب محبت برادر است زین عیش میباشد و میتواند صفت پسرگل ایل
 ایش نزدیک داشتم شده بود آیا دو از ده خانه هم ایش کاه شده شدند
 در این مرتب ۲۰ سال در ایل دیاب میباشد آیه ۲۰ دیای یعنی

با وی تکه بزرگ نصر او ششم اول اوران نود پیغمبر نادار نووند دنیوز رهایم
 پیش کارا و حمد مقلی از ایران آزاد را داد که بس حقیقیم بایران گفت
 و یهودیان که دزد کردند بر طرف - مواب - عدوام - سلوک.
 و آن مکان خانه ایل چهل هزار اسرائیلی اینهم جست نووند تغصید
 یعنی ای هی اهل پیش نزدیک دینه در آیت نیشید مریم است که دندان اور طینه در آنور
 ایسراویل نیمیزد که نیشید و نیشید با یکه کوشش در ایوس سلطان دار اصل
 آزادی را دادند و امر نووند که ملت خودش ایرانیان خلیل نوشه
 در اولین حاضریش داریت محشر شد جمیع هیلکاریان ای ایت خدا
 داسوال و چهاریان تخفیه هارا عاش کردند : هر را بایع ایه مادا
 در ایوس سیکوید و نیز صادر شد که این مسلمه با استیم نماید از عالمه او
 پرگره شود و اورانی ای دیگه گردید ہن قسم تجھست رانه داد که اگر ایران
 خضر نکند و آشت نهند موردن در خواهد شد : دیگر اکبر ایله که رو
 ایضا و ایسلاخ طه نویم باشد ایت رفعت اند تو سلطنت خیریتی کو را فروخته

که هنور داد که متصدیه لردادست سعی جمعیت ایران و هودا بین خانه اور سلم
 در یوم نکشیدن بوقتی دست آمده و با مردانه بیشود باب ۱۲۴ آئند
 مردم خداوند گنجیده بخودم گوشندهان خوش الجمیعه که که پر کنده شده خود را
 تقدیم کننم ایشان را از هر جای که روز از خلیط تاریخی کنند دشنه دلودند خود
 دهند داشت زاده هم خود را بیرون نمودم از کشور با محظی خواهم بود بین خود
 در آمرده برگردانه سرمه هم خوب نهاده . آئند لایگ شده گاهان با هم
 خسید راهنما شده گاه را بازبینی دم و مکثه شده گاه را مصلح کننم و بگاهه
 خوت خواهیم بخشد آیه ۳۳ بگیشان را باش رخواهیم گشت ایشان را
 پچاد غیر شده خود داده ایه ۳۷ دارخوار خواهیم خوارانه اورد
 دیگر خاصه خوش را خواهد داد و درین خود باست ساکن خواهند شد .
 در خصوص که حوب هارویت یعنی زارگانی یعنی زار دست کلیه بینه دودند برای
 آیه شده که خداوند نعم و در باب ۳۰۰ آیه ۵۵ اگر که هارس سرمه هم خواه
 خود را بروند دیمهه هار خود را بار خود رم بخواهیم خود آوردن زیرا که در

ایشان نزدیک است در باب ۷۳ پنده همود و او دیگر نیست
 خواه بود چنانچه سوک کنایه و زیر این فرازگاه دارید و غارت شوند و این خوشبود
 و او لده داشت اما به این کس خوب نہ شد، حال مدنظره و پنهان کرد
 فیض راست پنهان کننده باز محترم سرچشیده است که بجهالت و استخفاف
 یاد کرد این راست در احکام پنهان دل بوقوع بیده و تضرع شده شکنند اول
 لایحه است در باب ۷۳ گوید یهود او اسماهی اثرا بهم بخوبیت نیست
 در در او شکم سیدم دیوی که یوقی سلطان بنرو آشور را خود داشت شکنند کرد
 و او را در بیان یوم برآمکنم خریقت همین نجات خشم نموده که گم شده گان نیاز
 داشت درم کششان را این صفت سکتم یغفران داد و درین کجا یوقی شکم
 داگر لکه شود که این راست در باب دختر قدر شکم دلم و این خود بتوان
 اینست در یوئی بخت ده مرتبه داد و این همین گوید الیک بر تبریز ای ولیمیر شاه فخر
 پنهان گم شد این باب هوش خریقت گیگمند درین کیمیت داده اند که
 طوری نمایند در آنست دیباپ ۷۳ خریقت گوید شکم شیل این ضعیف سکتم

دیز ریگوید بر شاه کو ما نیستی همین مردمان احتمام فشنده دشمن عاجل
 بر اینکه اینها و بینی یوق بوق آنور و باین است که در اینجا باشند میدانیم
 سیگوید بزرگ تهران شده است هر چیز را اور فرار واده اول سخاک
 آن احمدزاد و احمدیست باین سخاک او نکشت آنکه پیش از این خداوند گوید
 بر اینکه اینها این دلخواست نیستند و این دلخواست باشد ام در کردستان
 آنکه ۲۰ ده آن آن دانی خصیان سرمه و یور و این چشم نیز در لوم را
 بیس چند مردم گردید که در درانه هم تو سلط کوشش و دارایوش در
 چنان شد اسال و آج شد دیروت ریشه تحقیقی باشد دانی دوستیان عالمی اراده
 آنکه اینها دادند و یوق ظلم را از گردان نکشند که در این
 پنج آنست خصیان یور و این سرمه در لوم در این سخاک شد و قدر گذشت
 اینکه نرا اینکه نمود در اینکه نمود راه رازی ستر نیم باشد نامزد زیر اینکه نمود
 گفته که صد او نباشد سیگوید در مدن لوم نی خصیان پرمه را بکشم داده
 خصیان پرمه دار اینکه نمود اینکه داده اور اینکه احمد اسال نیست داده

یار زده طایفه ایرانی هستند ام و کرد و عصیان بیز را بخشد چون داشت
 که عصیان است ایرانی هستند همود افعیط عصیان بود پس از آنکه صد اویند عصیان از را
 عفو نمود پس در تاریخ نیشن دیگر ملکیت نیشت که نیست ها صد شود ایکه در آن زمان
 باشند و بگویید در زیوم در زبانه بازی همیزی همودا و پرسید تبریم گرگان
 بوس سیمیون خواهند آمد لهمه این مطلبهاست است که کمالیع ایکاست منظمه
 و معلوم باز بدانه بیوان گویند همود ایکاست هیث ای ایرانی الله که پر از این
 پانصدیان است بیان ایک است و در زیوم باقی مامدند و باعی خود را از فتن پنهان
 نهف هر یک قدر که ایکه نایوسی محظوظ نایسند که غذی که دانیمده دیگر چشم بری
 میگوید و در دیش ایک است ای
 سال ایکه همیوز بوقوع نیزده است. دارالله گفته بود مقصدا رسال بوق در این
 ایرانی هست بوق دیگر است در جواب عرضی کنم در آنکه صد اویند رساله
 ایکه ایکه بوق را دیگر که ایکه بود ایکه آیه رسال بوق ایکه ایکه ایکه دیگر
 لیکه ایکه ایکه بوق هست بیکه همافنت است با اتفاق صریح که ایکه ایکه دیگر و برا

ای سو بی دوی هم سه برگردان هم نه می شد په گلکه فردر لارا خرا ده سینه هم در هم چشم
 عالم پیر ده روت ناید چنان تصریح نهایی نمی شد دادا در روت صور دارد بند و آنها
 قدر جشن دیج روکت بند و آن بند در قدر است بی کرت بند مردم است
 خروج باب لا آسیه یا سلطان سیگویه ساید عقده عین که اسرائیل شده
 بیدن زود و به شهزاده خادم باشد و در این باب ۵ آیه ۳۴
 بن هم تبریز و شی بند و این هم سه شفده هم و بهه آنها هم بند ز این کردند بند ز مکمل
 گذشتند و از راه کدن باشندند آن و آن که صدا نمی شد و ز داشت
 این ز را تخلص ساخته و دیگر خبر دن یوق دست برگدن شهید نداش
 نه ابد این اول بود ممتد از این بجز کشت و خانه اول خواسته و یونی هاش
 آنور برگردان شد این همان کار این ترسه ادینا شد و در این حضیحال
 این سلسله بیو ق برگردان شد این کشت و بود کشت و این خواره دو ماں خود
 خواجه نعمت خانه را بعزمی بی بست آخر را تقدیم نمود پنجه غیر ای باش
 آینه دیگر اول کوشش پاشد و همان سر اعدام آنرا در آینه دارند و آنرا در زمین را داد

مـا کـلـمـه اـنـدـه بـرـانـ اـبـنـیـ سـرـمـ وـ کـامـرـ وـ دـسـخـدـ کـه بـعـدـ اـلـ است صـادـمـ حـجـ
 کـوـشـ رـاـرـ گـنـیـتـ اـدـ تـامـ مـلـکـتـ خـودـ فـرـانـ جـدـرـ کـدـ کـوـشـ حـسـنـ گـوـدـ حـدـیـ
 آـهـ بـهـ حـیـحـ مـالـکـ زـیـنـ اـبـنـ دـادـهـ دـمـرـاـمـ کـرـدـ کـه فـاـسـهـ رـاـسـوـیـ درـ اـشـنـمـ کـهـ
 دـهـرـ کـهـ لـرـ اـسـرـهـ رـسـخـانـ دـبـانـ مـاـنـهـ دـغـرـیـ هـشـدـ اـهـرـ آـنـ بـخـانـ اوـ اـنـقـهـ
 وـ طـلـدـ وـ اـمـوـالـ وـ عـدـمـهـ اـمـهـ رـهـاـنـ اـسـرـتـرـعـیـ عـاـشـ کـرـدـ آـیـهـ مـعـ جـمـیـعـ هـبـیـ کـلـ
 اـسـهـیـشـ زـاـبـاـدـتـ طـلـدـ وـ لـثـرـهـ وـ اـمـوـالـ وـ جـهـاـنـ رـهـاـنـ وـ جـهـاـنـ اـعـشـ کـرـدـ
 اـصـدـ فـرـ رـاـبـ بـعـ آـیـهـ ۸ـ دـارـاـلـوـشـ گـفـتـ فـرـانـ اـرـجـعـ صـدـشـ کـهـ شـهـاـنـ
 شـیـخـ یـهـوـدـ جـهـیـسـ نـوـدـ لـیـقـعـهـ خـدـاـ چـهـ گـوـنـدـ رـیـسـهـ ذـرـمـلـ خـصـیـشـ
 یـعـزـرـ رـیـانـ استـ ماـوـاـرـ اـنـهـ حـرـجـ رـاـرـ لـمـعـ مـرـدـهـ بـلـدـاـخـرـدـ دـادـهـ شـوـدـ ۳ـعـضـرـشـ
 آـیـهـ ۱۱ـ ۱۲ـ بـایـدـ کـوـنـهـ کـوـدـ بـعـدـ رـیـانـ رـجـتـ کـشـبـتـ دـبـودـ سـعـرـاـ
 بـابـ ۲ـ آـیـهـ ۱۳ـ صـورـتـ مـکـوـبـ کـهـ رـجـتـ بـعـزـرـ رـاـکـاـهـ جـوـکـاـتـ دـاـوـرـاـ
 رـجـتـرـشـشـهـ بـعـزـرـ رـاـکـاـهـ وـ کـاـتـ کـهـ فـرـانـ زـرـنـ دـرـشـ کـهـ کـهـ کـدـ اـذـقـمـ
 اـسـهـیـشـ کـهـبـانـ دـلـدـهـ اـنـ دـلـشـ لـیـشـهـ رـوـهـ رـیـسـهـ اـسـمـاهـ آـوـاـرـیـشـ رـضـشـهـ رـوـهـ

دلخواه و مخدوش را که پادشاه و شاهزاده ای همینه که سکون در داد و سرمه داشته
 بدل کرده اند بسیار فیضه امیرنشه و طلبانه را که در تمار و هدایت های سلطنتی بر
 لند بیان نصره گذاش و قیچی خود را در پیش از در نیز بخ خانه همای
 خود آن گذران و اپنی پسر را دست گرفت که از فارغه همایت سلم پاشه ای را از خود
 داشته اند پادشاه و اسرائیلی های احشیست زبانش به این خواسته داران میگردید که برهه
 غرما را که این در سیموجا همینه کرد و شود از چشمها در آن سال فرموده پسند فرامی
 خواسته بود ناچر کرده شود زیرا چرا غصه بزرگ پادشاه و پسر ایشان را در این
 دنیا ۱۰۰ ساله باشد که جمهوری کامان در دو سال و نی دنیا بخ عالمی همایش خواهد
 باید همان چیزی را که ایشان میگذرانند و آن ایشان میگذرانند چنانست همایش خواهد
 از هم آمد که سیموجا همایش همایش را میگردید صفت غرما را بحسب این داده اند
 داده بودند و آن ایشان را که نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه نیزه
 پادشاه غصه بزرگ پسر ایشان را که شود خواه غصه ایشان ایشان را داشت و این اول
 ایشان بحسب زیج سرخان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

دو زاده بی طا سه پسر که در مکان این سر برودند آزاد شدند و یون یعنی
 شدت آنها خسارت گرفتند بمناسبت عرض مردم یعنی گردان آنها خسارت گرفتند
 شدت را عوامل خسارت دینده میگیرند شدت همراه در رایخ در رایان
 داشتند مخصوصاً صراحت مسدود نیز عرض گردیدند و عرض شدند خدا بینهای تر شدند
 خسلی را از امر معموم نکشند و به عرف فارس معموم دلایل نهایت چون ۱۸۳۰
 میگذرد که رایخ با نام شترت است اول نهاد را دلایل خود از داد و حکم خود دارد
 بی طا هم را در این مقدوس بنازرنده در او ششم دعا از این بعد از هزار
 بیست آندر آن طبق میگذرد از شیر کشیدند سرمه زده اند در لشکر کی ریور
 خود بوجندگان شده بر این آئنده تسلیم نموده اند رایخ باعث شده که ملت ایران
 از آن بعد عمار در رایخ بیت مدیره را فیض ایان و خسارت عصر خضرت پیر علی خضر
 علیه السلام داشتند و محروم شده اند و هنوز منتظر قوع آن بوعبد شدند.
 داشتند که این را ملک ایران میگذرد که ملت سرمه زده رایخ است
 برای صمیمت صیر محکم است و تمدن گرست به محکم ایان است که پیچ و به

آدمیت سخنوارد بیش به آلس که دیگر فاعل از برای آن تصور نگردد گفته
 سخن که حسنه او نیست یا در میان سخنهای دیگر میگویند که میتواند
 در صورت فهرده خود آن عکس پیش از آنند اما با این تصور برگردان میتواند همچو
 بخت حق را از باشد شر نسبت شر که در آینه است ^{آیه ۲۴}
 بگوید که در زوم بخت از هنوز نیست و آن خبر خواهد شد زیرا که قدر از
 درگوه صدیقوں دور از سهم برخورد نیست بلکه خوش باشد سلطنت خواه نمود
 در این باب ^{آیه ۲۴} بگوییم که آیه ^{۲۴} باز در باره دو نیابت از هر چیزی که در درون کم
 خنده اند ^{آیه ۲۵} که قوم خود را بر سر خود نهشت روز خواه بود این
 شر ادب دخواسته بیشتر شر نهشت روز خواه بود این
 لئن فخر بند که دفع داشت خنده کیم گرچه گوییم بخوبیت که اذیت داده باشد
 خنده را نهنده گردند و بهم بر سر این نهشت برای گردند همچند دفع نیخواهند این روز دخواست
 فیض غیر ملکی دعده داده را داشت لبید برای همین سکون که لایحه ای ایست را کنیم در میان همین همه
 آیات مرتفع گردد ^{آیه ۲۵} و دیگر در آینه ای ای ^{آیه ۲۶} بگوید در زوم

ابر پیر خداوند مرگ را باد آسعد دم سیگر کرد و دیگن را از چشم بخوبی نهاد و داد در بار
 دع آیه ۱۹ و ۲۰ میگویند دباره دیگر طغیان کم روز در آنکه اینها بودند مردگان
 که عمر خود را با علم نیستند هشتم روز طغیان صد هشتگی خواهید مردگان و کار احمد
 معمون خواهید بود اثیر اینجع دلیل به سبب نیت سخنی دارد که یکی میگویند مرگ
 ابد آسعد دم میشود در موت سیگر مرگ آسعد دم شود دیگر لهدق بتوت را قادر نمیشود
 دیگن سیگر نیست هشتم آیه ۱۹ میگویند نیزه هشتم آیه ۲۰
 دیگر آیه در روز نور تو خواهید بود داد بر این تو خواهید بیشه زیرا صد آیه نور
 خواهد از تو و بسیار تو خواهید بود دیگر آیه تو عزیز بخواهید کرد و ما نور داد
 خواهید بیش در روز نور صدگر روز آنام خواهید شد ایمانی است که برای رسانید
 که زینی آیات سعی ایضا هر چیزی پذیردم زیرا میگویند آیه در روز نور سایه داشت
 سمعت که آگر آیه بیش در روز جو رات آن حسنه تو زنایه آنام آسعد دم چه?
 سیگر دند دیگر آیه تو پیشنهاد مرگ آیه بیش از اینم میگویند آسوده
 دیگر آیه اول ایضا خفیر است که در روز اول میگویند تو رسمه داشت یکی

غریب کند . آنرا پنهان نماید و بگویان شد ، درینه
 مقصود از اثاب که نور خدا است حکم دلایل همراه مهر است که بن در آن
 تمریگر گرد و برگاه نماید و درینه نامغزت و مدادت همراه است
 که درست ذکر یادا دل نزدیک نمود و درینام یهاب آن اثاب بیش
 از هر شن شد و امسه همراه فدر آن در آمدند و در آن جهت پیشست
 دهد لایل را بخشد و اگر در قدر اثاب شریعت به دایم و مرسید از نظر
 انجواف نمی خورد همچنان که دلایل همراهت و لایل نزدیک داشت
 بشمود آنرا در این مقدار است بدیر است که اگر بطور اینهاست نیز گذشت
 اینها عذر و حسنه ای خواهیم بود . زیرا در کتاب دلایل بیان
 نگذشت از دلایل دیگر که دلایل اول و دلایل دیگر را اما ان بود بخ داشت
 عده دلایل که سهند اند درباره آنها بیان نیز نازل شده هفده کم بسیار
 درباره خواب دلایل دلایل خواهد شد پس در خود اینها نمیتوانند نمود
 باز خواه نیز گفتم اینها اند عذر است از آن لایست بخونه ام و بزیر است

از مردمان بیورا دیگر ایشیم دایم همینست و مهربانیک دیده در در آن میگذرد
 که در آن پرکنند باشند بعد از صفر عادت کن و خوب رکز که از هر سرت عفو شوند
 ۲ آیه ۴۰ میگویند جبریل که اوراد مردم را اول دیده بودم نزدیم آمد و بخواست
 در ته از صفر عادت تو امر صادر شیع آدم ناوارا چیزی را دیدم زیرا تو بمحبوب شتر
 زوی را فهم نه بخواسته بر این قوم تو در این شهر مقدس مقرر شده باشد که از این
 تمام شود و دیگر آنها باید مسد و کفار را ب محبت عصیان کرده شود و عده ای داشته باشند
 آورده شود در و نیوت فتح خوب گردد و در سرالله سریع شود مهرش
 لرده چیزی چیزی دیگر نمیگیرد که اول از کسی بسندان
 نمود و بعد صفر در سال ۱۳۴۳ میگذرد و در ومه ریگ که در حجت ملکت
 متفرق شد و از هشتاد نمود که هشت نمیگست نمیدارند و سرت را نداشته باشند
 هشت نیم دیگر کنند و خداوند دعا اور ایعتیابت نمود و بخط جبریل نمود
 که در سریع شفای آن و عصیان قوم تو مرفق خواهد شد و فایل نیز خواهد
 گردید و آنکه میگویند گزنه بیش از هشتاد هشت سقطیخ گردیده نظریش را داشت خداوند

در بیان آن آیه ۲۲ ایشونه و نواده گزند و حضرت رسیه پیر دینهوب را
 در زمان قم کوشیده داشتند اما فیض مکنند شیر از جو کنخم داده اند است سیده آ
 لطفه هسته به دلیل از صفات خود است که قوم او را هسته هم و باده اند همچنان است
 و خداوند جواب واده گفت قم تو را بخواست بسیم و گزند شیر از جو کنخم
 آیه ستران گشیت ایشونه دلیل از خسته اجتنب همود ایشونه بود ؟ باز مردم عذر
 ایه ستران دور و پنهان نزدیک است در زمان سکھانند که مشهور شده بودند .
 و تا گرایشند اند و نیزه دلیل ایه ستران که شور صبح و لشکر دلکه میرسد
 در همسر قدر بسته لایه آیه ۱۴ بچه کنو اهلی لطف دیگرست بیرونیه در نیزه
 اند از اسارت زیرا همچنان شیر ایه بود ایه شده بود سکھانند اند در زمان
 شده گشت ؛ ایه ستران ایه ستران کو که نجاشیان نیزه و خاندان همچنان
 کیانیه که بکن اند اول ششم بیکن سیگونند که از زرد ماده در شیره که لعنه همچنان
 از نیزه است داده شد بنابراین گوی خداوند بیرونیه که شهاد ایه بیرونیه
 خواهیم کرد و نیزه همچنان ایه ستران ایه ستم داده بیان داشته و بحیثیه چهارم

از نیش دور خواستم کرد دور اندزو لیش و دوچ تازه خواهند
 دل نگی را اجنبه لیش دور کرده دل گوشتریش لیخوا نیخد آور نیش
 ن سوک نیته سقده ایس بیان اینست اور هیر قبر از اینشند
 بیود ایشه و آن متمد بیود اور اور شیشم کن بود نزد خود خلاصه
 پیشود که امر نهیں بیشه دو شیشم بیکیت ایش لی گردید و امر نهیشند
 که در سرما در رویه اما خدا از دیگو بیش است باید اسسه ایمه بیشه
 به عک نزد جمعت کند و گذاه اور احتجاجم صد شد که در تمام هیئت ایل بیود
 بیانت باشد اما اسسه بیکر که دعده بیانت مخفیت باشد و ادله الم الدل
 که در هر ایل باشد بیانت بیش باشد نیز گذگینه عصیان اور احتجاج
 عفو بیکم و دیگر علاوه بر این دستگیر گونه بیود ایل بیان میان داد و شیشم
 جمعت نزد ایل اسرائیل بیز و زبان ایل هیئت ایل ده ایلات ایل ایل
 بیانت غویبد سبیل بر این دلیله شد و اند که در غیر ایل گذگردیکه بیز و
 بیان یافی قدم کردند و آن غیر ایل ایل سبیل که ایل داد و شیشم قدمت بیود ایل بیز

بحیت سعیمه که هدیش ایس نیز بوده بوده چون چکار و گفت ایشان بوده بوده
 سرخ آول دنگر قدم ایشان بوده بوده و باید دنگر قدم ایشان بوده بوده
 لای خوار آیه بیه پس کامن دل دیاں دنیم بوده و در او شیم ایس بوده
 و بیرون میس داشته ایم رفته سکر شده اگر یهودا این بیه ضربه بوده دیده
 که خود سکر شده پس دنگر ایس دنیم دسیس را در چک نهاده کشته
 پس امر زید از کجا آمد بوده بیه بیه بیه بیه بیه
 بخود دند در سرمه دل ایس بیار ایس بیه سه راه که بخود بخوب ایس بیه ایه
 دنگر آیه چشم خود بخود بخود بخود بخود بخود بخود بخود بخود
 آیه آیه دنگر شده خدا گفت ایس ایس ایس ایس ایس ایس ایس ایس
 که آیه مثناه میل است غب که بخود بخود بخود بخود بخود
 بخود بخود بخود بخود بخود بخود بخود بخود بخود بخود بخود
 اور ایس
 ایس ایس ایس ایس ایس ایس ایس ایس ایس ایس ایس ایس ایس

که بز و حیوان در این زمین که می‌شود سال است ب رخواه گردیده بیش نموده باز پیش
 در هر سه قدر چیزی که می‌بینیم می‌تواند از کوهه های این گزینه که آنها هستند
 نزدیک است حیوان این ده را بیان گردد و قویع این ایزه ای از کوهه های این گزینه
 از این خود را احضار کنند و آن گفته شود ب دست ذکر کارا یعنی جمعت بود
 و این بود لیحه هر چهار سالی است خود را که از آن می‌گذرد در این میان دل
 قوم خود را از شرق بخوبی داده شده است و مم دعایت سیده هم اینها بخود داده
 در بام برآورده در شرق نبودند دیگر در آینه ۱۵۱ ذکر نمی‌گردد این بخود را اینها
 دسته ای از خود را از قریب نهاده بیان فرموده اند بخوبی بز داشته داده اند
 مردم بخود که اد عذر شنیده اند :

شوال : دیگر عنصره های گذشته های پیش از دنیا دارد و با این هاست
 در خارج از رزوه با این نیازه بود خضر بخود دیگر بخود این میان تهدید ایام مطهر ایام شریعت
 که دارند و این طبق کا کند در اول ششم مجمع کند .

بحواب : اول در طرز ایام بخواهیم گذشت از

بُنْهَرْغَنْهَهْ دَوَارْشِمْ بَنْيَهْ بَسَهْ بَهْرَهْ فَنْهَهْ لَعْدَمْ بَرَهْهَهْ جَهْتْ دَنْهَهْ كَهْ دَوَارْشِمْ بَهْرَهْ
 بَنْيَهْ كَهْ بَهْلَهْ دَلَدَهْ بَهْلَهْ دَسَهْ آهَهْ كَهْ دَوَارْشِمْ بَهْرَهْ بَوْدَهْ خَاهْهَهْ خَهْلَهْ دَهْلَهْ
 بَهْرَهْ بَوْدَهْ دَهْلَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ دَهْلَهْ بَهْرَهْ دَهْلَهْ بَهْرَهْ دَهْلَهْ
 شَهْ بَهْلَهْ كَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ
 كَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ
 بَوْدَهْ تَسَهْ بَاهْهَهْ بَاهْهَهْ بَاهْهَهْ بَاهْهَهْ بَاهْهَهْ بَاهْهَهْ بَاهْهَهْ بَاهْهَهْ بَاهْهَهْ
 دَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ
 بَهْرَهْ
 فَمْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ دَهْلَهْ
 بَهْرَهْ
 بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ
 بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ
 بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ بَهْرَهْ

هارس زیر پنهان بود دلخ بیز است در صورت مریش شد گن هارس زیر پنهان بود
 از بر سر و از زده بب د مصراست دیز را با کمی و دکری که هبند را عصی نموده
 اسکنده صور از ده ب ط را می ازد و مسیری ایش است بینی هزار خود یعنی
 در باره بخت دو از ده ب ط چرا که کوش دو زیارش در آنست رسیده فان معظمه
 شما در طرف خدا می بینید جست سه هزار تا هزار زیر دو از ده ب ط در پر کوش
 ای هزار پرای از ده ب ط در مانک شاه ایزد هزار پرای از ده ب ط نمکواد اذرمه
 آیانیخ پری سلسله نویزند ریث رات شد که در باب یهیگویه کوش را
 مخصوص تهدید یکنام از بر سر است یعقوب دلخان ب نیان اراده هزار
 ایسته خدا که از شیخ دن بر عیده کرد و دیز در باب ۲۷ شیخ
 آیه ۳۳ میگوید در آزاد زد آن خواهش که که نایزیز که نواحه نواه
 دیگر کشان زم آنکه در آن دندگان زیر صدر خواهند آمد و خدا زم
 در کو و مقصسر عصر است خواهند نزد دفعه ایله هزار
 باب ع آیه ۳۴ دشیخ بود بر بنای عودن مسئول شدند جرس بست

کنی بز و دگر یا اس عدد که از اپیس برداشته بحسب حکم حسندر بر آورده باشد
 دو ایشور و ایشت پادشاه اس آنرا بایحتمام و آنهم بینید آیه ۴۲
 درین فطر ایشت روز بیان و ایشانگاه داشته باشند که جسته ایندیش زمزد
 س هشت زد نیکند ولی ایشانه ایشور باید با هم گردانند و توجه شوند ایشان فنا
 میشان ایشان قوی گردند و ایشان حسنست قدر بگیرند باب ۴۳ آیه ۱۷
 ایشان گم شده استه ایشان میشوند که ایشان که کو شنید اور روز ایغایت
 ایشان گم شده ایشان را ایشان داده ایشانه همیشان را داشت که ایشان را نهاد
 داد ۴۴ با آنچه باید ایشان که ایشان داده ایشان که ایشان را نهاد و عدهم خوبی
 داشته ایشان آیا ایشان خوبی داده ایشان که داد که ایشان داده ایشان خوبی
 ایشان که ایشان را نهاد دارند ایشان ایشان خوبی داده ایشانه ایشان بجهش
 بجهش میشوند میشوند ایشان را نهاده ایشان را نهاده ایشان را نهاده
 داده ایشان را نهاده ایشان را نهاده ایشان را نهاده ایشان را نهاده
 نهاده ایشان را نهاده ایشان را نهاده ایشان را نهاده ایشان را نهاده

سک از گردید و دارای شد نهاد باش که سرمه میخواست
 و عده آزادی اسرا همراه داد خود کوشند چنان ای هر هشتاد
 خود تقدیم یکنم جهت بنا فی خدمای در او شیم زیرا خداوند سلطنت او را فی خدا
 عطا نمود و همچنین در یقینوں میتواند کوشش شرق ایشان
 داد را مستخر کرد و چنان با کن شال به حبس و سرزی بیه را سخن خود بخواهد
 مکلت خویش است . پس در گزیان داریم که آنکه کنند
 برای همه سوم که خدمای دیاب . ای که ب خود قدر آیه که
 که صد شاهزاده در روای خسدا مرابعین هر هشتاد مرد کوکو دیر میگزند
 هست اراد و بر پیشنه بود ای پر ای خشم خود پیش دیگر شویش بود
 خود را به چه بگویی دیگر شغل ساز بس خدمات اسرائیل از هر چهار پیش ای آنکه
 ساز و زرگن کی غریب خدش شوند و این غونه آنرا به همان دلایل خوبیان
 که تا مرصد دش بر کوه از همه طرفش متس الا تهادی اس شاهد و گذشتند لذت فان
 که دستور بسرا اراده ای این خبر خوب بداند . حال آید تیت ملطفه غریب

از آیات دیگر این است که هر صورتی دو گفتن فانه در آنام بهداشت
 رند کوشش و نزدیکی باشد آیه ۱۵ بهترست یکید و از گفتش ضایع
 یکید اپریل پنجم سیزدهم اینجا شایع است که نویسنده بخواهد در درجه اول
 آزادی از مرسوم شناسی را که گذشتند و خوب باید پسند آیه ۱۹ هنوز
 یکید که بعد از این کهنه که از درست صادران که همچشم بجسته هفت
 بیان رشته است بدینکه بجسته آنرا اگر داشته باشد و از گفتش
 بجهشت فهم و چون برگشته باشند و آنرا طبقه باشند باب ۲۴
 آیه ۱۸ بایس تیرینه بعنوان سهی همچو که از تاریخ است جو شناسی
 است زیرا که شاهزادیان محظوظ دل و ناخوش گوشت را فهرست خواهند
 نادارند تصور فرمایند و آن را معرفت اول آیه ۱۵ اندیشید
 شرط دوی دیگر که بمناسبت هم از من او از همینه و دینه متصور باشد
 که داشتند خداوند یکید اثربجسته هفت بیان رشته است که
 و چند درج آمده آیه ۲۰ دیگر نیز متصور نیز داشتند و شد و داشتند

لگه هننه دشت زیان یافت بخوب تقاد سکرده که باشد برخورد آن
 سه خمینه داشت در از داد صادر آن کاهن که در خانه اول کاهن بود حضور داشته باشد
 و برخورد را ایشان تقدیم نمایند و قوی حضور داشتارا داده صادر آن
 هشتاد سال در فریدون که زردو بیرب میزد بود و در منبع آن قتبه ایشان تقدیم
 عنود در کتاب حکیمی ایشان آیه ۱ در در خانه اول با پشم ایشان
 دارای پسر پادشاه کلمه مند او نه بر عکس برخورد زردو بیرب شاه آنها در دل خوش
 بنی بر صادر آن پسر که نهاده بود گفت خداوند یکی می‌باشد همچو گویند و
 بنی عواد این خانه رسیده آیه ۲ همداوند یکی بود که باشد همچو
 آورده فنا را ب نایمه بود از آن راضیه عذر خبر داده جو همیشه
 بگزیدن ایشان خانه رسیده آیه ۳ همداوند یکی بود که باشد همچو
 بود آنرا نه بخوبی پسر لشته داده بوده خطاب کرد گفت ب سر علیه از پسر زرده
 یکی نه او را گفت بیرون مخصوص است را از تو بردی که درمی‌بینی خوش بودند
 و گفتم علامه طا هر پسر گذارد خاصه طا هر پسر که شاهد و فرسته خدا

پوش را عضم نمود گشت
مندوش پیشیده اگر طبع آن سر برگزند دلیع مرد
گفته ام از خود نمود حجت مارا منظت خواه کرد دلیع آمیز را بخواهیم
دانند مطلب خیر پیشیده باش است که حکی بپرسادت بدهد

گذشترگان ایست چون با هشم رسیدنی امسیه هر شر خود نیکم دیدند و هر چون
نمیگزند در هر مراد شنیدم بسیع شدند دلوش این رسایدات در این امر نیز که کافی نداشت
هر زو با پسر شاهزاده ای برداران خود برخواستند و بسیع ضارع سر برگزند
گذند دسته ای از نویشی را بخواهیم که در قورادت پرسیست گذرنیزه و دلیل

بر آرگه زینه
 هال اصفت دید از طلاقه کنندگان می باشد
 که وقوع آن به دلایل دینی یا هر دویں است و هزار روش است
 و بسیج ادیم بگردید اول صادق کا به کشیش بو شیخ شده در آن قرار داشت
 بمحض حضور شاهزاده در راه سفر از آن گذرانیده اند بعد استگش بش میر کرد
 حسن صدری خرازدا داده است فائز نویست و باشد هظر تمیر نیز اشاره کرد که اول
 صادق کا به و بسیج آن است سه بانه میباشد و اول آنکه اليوم اول داده این نسبت
 معین نبود و آن درین ایشان اول داده صادق کا به نبود وجود بود چنانچه در تو از
 اول پیش از آن دیگر سکوید بوسیج کا به اول داده صادق کا به است که در قابله
 کا به نبود ائم
 دیگر دفعه ایشان است هر دویش تکرید مراده
 باب اسد هر دو ائمه بحقیقت گردیدند باب ۴۷ که جنسیت ایشان بعد از
 شرح بیان شرط و بسیج آن اسد از دیگر یکی دیگر نیست صد و دیگر یعنی بازی
 هر از دو طایفه اسد هر دو ایشان قائم خواهد نبود بوجب دلیل که در این
 فائز جنسیت تبریزی نمیباشد نبود فائز جنسیت هر ایشان دو از دویش است

دیگر این بود که ایشان در آنچه خاص بود پس هم مخفی باشد و خبر نمایند
 به هزارده بیان بود که هر چیزی که در آن مخفی باشد باید از خبر نمایند
 و آنها هم در شتر غیر مخواستند که شده باشند - و اگر چه کسی که در آن
 بیان می‌کند در آن فناور خواهد بود این خبر را چهارمین خبر نمایند که همچنان گفته
 و چنان بیان نمایند که مخفی باشد و گفته است و این باید
 بود که این گوئیم که این مخفی نشده که همچنان این می‌باشد و همچنانی که
 این بیان نمایند که این مخفی نشده و بیان کرد که این چیز مخفی نشده و این بود
 این سه بیان است و بیان است بخصوصی درین این افراد اول خبر سه از خبر ایشان بود
 و هشتمین بیان است بخصوصی درین این افراد اول خبر سه از خبر ایشان بود
 که فناوری خواهد بود تحقیق بیان است و بیان کرد که این مخفی نشده
 و همچنان دویست سال است پس از کنون و همچنان دویست سال است
 دیگر از برای هشتمین بیان این
 آنها این این

که عیل حضرت بیعقوب داده سه هشت رای فخر زد اخ خود گریزند و نی
 فخر زد چون که میشد خداوند چشم گردید که آزاد خود را در گیر و خشان چشم
 در هشت بازدار ریاحند اندیگوید برای همیل آن جسمی خواه گرفت داشت
 حسنه دو نیم دشان مر چسبت خوبیه نمود حسنه اندیگوید چسبت
 تو میشه است فخر هشت بحدود خوش خوبیه گفت - چنینه و هست
 که این شبر دین شفای ای سر بران یزد خداوند خداوند چند مرتبه برای همکار از خود ای
 آنی میشه که آزاد خود را در گیر و خشان خود را در هشت بازدار فخر زد ای فخر ای سر
 بحدود خود بگرد و داشت در آنور داده ای سر یزد آیه ۱۸ نیزه
 شنیدم که برای خود نام کرده سه گفت - مر یا نه نمود و من به شدم مر ای گرداب
 تا برگردند نه شوم زیرا تو منه ای نیزه حسنه اندیگوید با در حسنه خود ای
 آیه ۱۹ فخر میگزد ای هشت ای سر ای سر داگر گفته شود در نیام نیزه دال
 او دهد داشت که بیود ای هشت نیات داد در میور خود باد قبول نماید بود او بکسر د
 خود آورد ای ای او ددر چهار حسنه اندیگوید با دصریح سان خبرده داد بلود ای ای ای

دیگر بعد از آن کند و لایشان اینکه خود دین در داد و داشت اینست اینکه نادم
 و دخواستی هست از مردم بجهد خود دستیر به صاف را درباره داشت اینست
 یکند و زراعت داده جهت کری این حقول داده بسیاری مخصوص نواده داده اینست
 یخ داشت فرع میسر کرد و اینست اینکه این داده باز نیست که این داده اورا
 بعید نداشت اینکه این داده که در ترتیب در هزار ده سال است در نیزه کند زده
 و خود را اینست را با حجم یک ده میلیون هزار نهاده نموده اینست است که این اگاهی داشت
 باز نهایت صرف نظر کند که حسن اوله چنین عدالت اینست بجهت درباره هرچیز
 نموده باشند که در ترتیب نیمه موسم دستبر تقدیره اینست باز نیخی مخصوص نموده
 شد که در اینهم میباشد که این داده اینست اینست است بریند و میباشد خود
 را با حجم مخصوص نظر نداشته است دیگر نهایت پیچیده است
 در اینهم اینست این داده بجهد اینست داده باز داده اینست داده اینست که این
 اگر علت اینست این داده بجهد اینست نموده بوده و مخصوص بجهد اینست
 بیوده اینست این داده نیم میشاند این داده بیوده اینست این داده اینست

کوش برای بسته شام خاندان یعقوب و اسرائیل همچنان می‌داد
 بر همینگونه اول د توبه صدد خویش بر سرگردان آگاه گشی بسیار آنرا
 بیان آورد است باینگونه در آیه ۲۴ تسلیم گردید پوک اول که اول داد پس
 می‌شود یعنی مرده انداد یک دشیزه در اینم پنهانی از هیبت گشته
 اما در باره این یعنی تحقیق پیرامون آن اول داد است بدینه مرده انداد نه می‌شد
 دلیل بر اینکه پس امشد یعنی مرده انداد زده هست این است که حضرت یعقوب اول داد
 یگوید یوسف پس امشد و یعقوب پس امشت هر دو اینها در صدر زندگی بودند
 نهاد ایس کرید همیشہ ذرا برآ نقوص زندگ است زمرده دلیر یکم اول داد
 زندگ بودند دیر علک ۲۰ باب ۲۱ آیه ۲۴ پادشاه آشور بر زمانه زیارت یکم خوا
 آورد د بس امده را کرد و آنرا اسال صاحره نمود و دریا ۲۰ نوش سلطان
 آشور ستره را مخزن خود داشت یعنی شیرین بیهوده ایزد زارانیخ و دلاور
 بوند و جوزان دهه را دادی سکوت داد آیه ۲۱ غصب خدا داد
 اسسه همینه است فرد شده شد ای زر از حقیقت خود در را داد همچ که خربط هرودا

فقط باقی نهاده از این تاریخ مخصوص میشود که مادرزاده هبیط در آثار دوران امیر شاه بودند.

دکتر آنست هر زیارت آیه میگویند خداوندان را سدهان آشور را با هم ایشان

اینگریزه داشتند و بعده بودند و در اینام همچنان کمال برآورده بگذشت و توانند خود را

دوست نمایند و درباره تیمور و بندر خان نهاده اند و ششم نهاده آنهاست مسکون گذشت که خداوندان سلطان

آشور ایشان میشود که با اینکه هر یکی از اینهاست مصالحه نمود و فناهه ایشان را با این عنوان

دان آخوند و آزاده ایشان را در راه امیر آشور آزادگردانند.

و دیگر آنکه علیه ایشان میشود همچنان میگذشتند و میگویند که یکی از خلفات داده ایشان

نخست حقیقت این هنر ایشان است که با این سیاست و لذاد و بندر خان نهاده اند و ششم داده ایشان

ایشان در این خبر مقدارسته دائم دایرس دستور ایشان و برای این بیشتر است اینهاست

نه تنها این دو فناهه اند و مسلط از زیارت هبیط کوئی نباشد تقریباً بود و آنها را بیان داده اند

آنچه از ۴۰۰ هلال هنر ایشان داشت یعنی دلیل ناگاید بلطفه ایشان است این ایشان

دستور ایشان است و بصر ایشان است که مقدارسته را بصدق متفق مغایر است یعنی

استندل میگذشتند . فوج ایشان در پیش قیوبی ۲۵۰۰۰ ایشان

در آنچه سکن خواهد شد داشت از پیران شیخ و لوله و اولد و اولدش
 آباده که خوب نمایند و نمایند از آنها به برای سلسله خواهد کرد
 چهارم بـ ۴ بـ ۵ اـ ۶ کـ ۷ هـ ۸
 ولایت خود را فرمان می‌دهد از خود رسانید و از عصیت آن ایشان
 داده گاهی خود را در میان این ایشان خود را در عصیت آن ایشان
 داده خود را فرمان می‌دهد از خود رسانید و از عصیت آن ایشان
 داده بـ ۹ بـ ۱۰ کـ ۱۱ هـ ۱۲ هـ ۱۳ هـ ۱۴ هـ ۱۵ هـ ۱۶ هـ ۱۷ هـ
 خود را فرمان می‌دهد از خود رسانید و از عصیت آن ایشان خود را
 خواهد بـ ۱۸ بـ ۱۹ کـ ۲۰ هـ ۲۱ هـ ۲۲ هـ ۲۳ هـ ۲۴ هـ ۲۵ هـ ۲۶ هـ ۲۷ هـ
 اگر قبول صدر خود را فرموده باشد می‌تواند این را می‌گذراند
 شـ ۱۸ خـ ۱۹ خـ ۲۰ خـ ۲۱ خـ ۲۲ خـ ۲۳ خـ ۲۴ خـ ۲۵ خـ ۲۶ خـ ۲۷ خـ
 خـ ۲۸ خـ ۲۹ خـ ۳۰ خـ ۳۱ خـ ۳۲ خـ ۳۳ خـ ۳۴ خـ ۳۵ خـ ۳۶ خـ ۳۷ خـ ۳۸ خـ
 هـ ۳۹ خـ ۴۰ خـ ۴۱ خـ ۴۲ خـ ۴۳ خـ ۴۴ خـ ۴۵ خـ ۴۶ خـ ۴۷ خـ ۴۸ خـ ۴۹ خـ
 هـ ۵۰ خـ ۵۱ خـ ۵۲ خـ ۵۳ خـ ۵۴ خـ ۵۵ خـ ۵۶ خـ ۵۷ خـ ۵۸ خـ ۵۹ خـ ۶۰ خـ
 هـ ۶۱ خـ ۶۲ خـ ۶۳ خـ ۶۴ خـ ۶۵ خـ ۶۶ خـ ۶۷ خـ ۶۸ خـ ۶۹ خـ ۷۰ خـ ۷۱ خـ
 هـ ۷۲ خـ ۷۳ خـ ۷۴ خـ ۷۵ خـ ۷۶ خـ ۷۷ خـ ۷۸ خـ ۷۹ خـ ۸۰ خـ ۸۱ خـ ۸۲ خـ
 هـ ۸۳ خـ ۸۴ خـ ۸۵ خـ ۸۶ خـ ۸۷ خـ ۸۸ خـ ۸۹ خـ ۹۰ خـ ۹۱ خـ ۹۲ خـ ۹۳ خـ
 هـ ۹۴ خـ ۹۵ خـ ۹۶ خـ ۹۷ خـ ۹۸ خـ ۹۹ خـ ۱۰۰ خـ ۱۰۱ خـ ۱۰۲ خـ ۱۰۳ خـ ۱۰۴ خـ
 هـ ۱۰۵ خـ ۱۰۶ خـ ۱۰۷ خـ ۱۰۸ خـ ۱۰۹ خـ ۱۱۰ خـ ۱۱۱ خـ ۱۱۲ خـ ۱۱۳ خـ ۱۱۴ خـ
 هـ ۱۱۵ خـ ۱۱۶ خـ ۱۱۷ خـ ۱۱۸ خـ ۱۱۹ خـ ۱۲۰ خـ ۱۲۱ خـ ۱۲۲ خـ ۱۲۳ خـ ۱۲۴ خـ
 هـ ۱۲۵ خـ ۱۲۶ خـ ۱۲۷ خـ ۱۲۸ خـ ۱۲۹ خـ ۱۳۰ خـ ۱۳۱ خـ ۱۳۲ خـ ۱۳۳ خـ ۱۳۴ خـ
 هـ ۱۳۵ خـ ۱۳۶ خـ ۱۳۷ خـ ۱۳۸ خـ ۱۳۹ خـ ۱۴۰ خـ ۱۴۱ خـ ۱۴۲ خـ ۱۴۳ خـ ۱۴۴ خـ
 هـ ۱۴۵ خـ ۱۴۶ خـ ۱۴۷ خـ ۱۴۸ خـ ۱۴۹ خـ ۱۵۰ خـ ۱۵۱ خـ ۱۵۲ خـ ۱۵۳ خـ ۱۵۴ خـ
 هـ ۱۵۵ خـ ۱۵۶ خـ ۱۵۷ خـ ۱۵۸ خـ ۱۵۹ خـ ۱۶۰ خـ ۱۶۱ خـ ۱۶۲ خـ ۱۶۳ خـ ۱۶۴ خـ
 هـ ۱۶۵ خـ ۱۶۶ خـ ۱۶۷ خـ ۱۶۸ خـ ۱۶۹ خـ ۱۷۰ خـ ۱۷۱ خـ ۱۷۲ خـ ۱۷۳ خـ ۱۷۴ خـ
 هـ ۱۷۵ خـ ۱۷۶ خـ ۱۷۷ خـ ۱۷۸ خـ ۱۷۹ خـ ۱۸۰ خـ ۱۸۱ خـ ۱۸۲ خـ ۱۸۳ خـ ۱۸۴ خـ
 هـ ۱۸۵ خـ ۱۸۶ خـ ۱۸۷ خـ ۱۸۸ خـ ۱۸۹ خـ ۱۹۰ خـ ۱۹۱ خـ ۱۹۲ خـ ۱۹۳ خـ ۱۹۴ خـ
 هـ ۱۹۵ خـ ۱۹۶ خـ ۱۹۷ خـ ۱۹۸ خـ ۱۹۹ خـ ۱۲۰ خـ ۱۲۱ خـ ۱۲۲ خـ ۱۲۳ خـ ۱۲۴ خـ
 هـ ۱۲۵ خـ ۱۲۶ خـ ۱۲۷ خـ ۱۲۸ خـ ۱۲۹ خـ ۱۲۱ خـ ۱۲۲ خـ ۱۲۳ خـ ۱۲۴ خـ
 هـ ۱۲۵ خـ ۱۲۶ خـ ۱۲۷ خـ ۱۲۸ خـ ۱۲۹ خـ ۱۲۱ خـ ۱۲۲ خـ ۱۲۳ خـ ۱۲۴ خـ
 هـ ۱۲۵ خـ ۱۲۶ خـ ۱۲۷ خـ ۱۲۸ خـ ۱۲۹ خـ ۱۲۱ خـ ۱۲۲ خـ ۱۲۳ خـ ۱۲۴ خـ
 هـ ۱۲۵ خـ ۱۲۶ خـ ۱۲۷ خـ ۱۲۸ خـ ۱۲۹ خـ ۱۲۱ خـ ۱۲۲ خـ ۱۲۳ خـ ۱۲۴ خـ
 هـ ۱۲۵ خـ ۱۲۶ خـ ۱۲۷ خـ ۱۲۸ خـ ۱۲۹ خـ ۱۲۱ خـ ۱۲۲ خـ ۱۲۳ خـ ۱۲۴ خـ

دیگر سفر نداریم باب ۵۰ آبه ۲۲ ایام شنبه صد و نهمین یکمین ایام هیبت
 شرعی ایام که در آن کسی نیست بود عذر نمایند و جرس و پیش یا پیش
 یکم است احکام و مسیر پیش برآنگاهه دارید و بصرخ کدام روزی فوج خود را بخشاند زیرا
 نیز اینها را پیش از آنها می‌بینند و می‌بینند لیکن نجاشیه ته دینی نمی‌باشد و هشتم
 گذشت از آن پیش یکم درین سالان خود را تو اخوند پسران ایکه هر ۱۰
 هزار کلدام از زیارت فوج خود را بسیار زیاد نموده و خوب نمایند غریب بدارند این ایام هیبت
 های ایام است صد و نهمین ایام هیبت داشت و شوریان گذشتند پیش بعد از
 که دیگر سفر نداریم از آن روزان ۱۰ شوار از اداره ضریفه فاریج یکم خوش گذشتند
 گذشتند خارج کردم و در این راه باب ۵۰ آمه ۲۲ صد و نهمین یکم
 سیگوید و بی خبر نداشتند که زرگر خود داشت که دیگر کلدام خود را بخواهند
 پیش از کوزه گلزاره دشمن داشتند و بر پیش از کوزه داشتند و طریق از گذشتند
 در این راه ضریع گردید پس دوباره از طرف دیگر از آن راه بیرون گذشتند
 در این راه صد و نهمین یکم از خدمات ایام هیبت ایام شنبه کوزه گلزاره عذر نمایند

زیرا که در دست کو زده گر است پیشان پنجم درست نمایند هنچ که در این
 آسمی و ملکت برای کندس و نمایند هش و هدک نمودن سخن لغتی دارند
 خوبیش بگشت نابنده آنکه زبان بد نمود که باور دان اول از دنیه ام به او هم بر
 و میخواست که در دیده اتفاقی با ملکت برخاست بن کرد و با غیر منع دادند سخن لغتی هایم
 اگر بیش از دلخواه شرارت و زرمه و قول نشوند آنکه زدن آن نمود که گفته ام
 باشد این نه نهاده بگشت همچنان زر این ایش بخوبیست و از این داشت
 که هر چهار اگر درسته دل عصدا نهاده از این راه حکم داد امر بر راست سخن فرش
 و بقیه زمان و در درست پرسید و مردم آزاد از شرارت در گفت که گردد زمان این حکم
 و خضر از مردم و فناه ادل ایش را که تو سلطنت را درست سین باشد خوبیست
 شهرباران چهل ایش ده بیب لای ایش ۲۵ میگویند زیرا اگر عجل نمود اما
 کیند برخوبی دین و میتوان و موه زبان طعم نهایه دخون نمود گذاش این ادراجه کنند
 و حسن ایان مخیر را پرسیدند آنکه اهتماد از این چنان در پیش کرده بپردازند
 از این ایان ایش داده ام که هر ایش گردانند آنکه شایانی دارند قسم نمیخواهد

وایه مرکت نماد ز در سر و قدر نشود؟ بیمارست بخوبیست زید و خدا را
 خیر پایی در می سانید؟ آنده و چه خوبی در این فاند نهیست و دیگر کس که بکرب
 بیه در علاست پرورد شد ایام فانی در اطرافها مغاره و زندگان شده است
 ایه ۲۵ بیمار شد را از خود خود بخواهم در ایام ۲۵ ایه
 که صبح مرزد بیماری نهاد شدم تا در اعمال منیمه تارک شوید و شنید
 همانی بخوبی نهاده ایه آنده خانه شد را بیمار خواه کرد و شدرا ایه
 خود برود درین شمارا حسنه باید این خواه چه لذت است. بیه بیه ۱۹
 آزاده سر خواهش نهادست کنست بیکنند بخواهی خود خواهد خورد و اگر مرد کنند
 نهند بخواهش نهاده خورد ایه بیه بیه ایه لای شمارا بخواه کرد او ردم
 ایه بیه بیه است ایه که خود شد ایه ایه ایه که دید و دیراست مرا کرد و گردید
 ایه خدیه سنسه به که نشت ایه نهاده ایه نش شیره و بندیم زیره شد هر کجا
 بیه بیه ایه
 ناشمار است بیکنند و بخوبیست و همچو ایه که نهاده و قدر کل کل عذر داده

ای امید و را که نه می تهم در پست از مردمه آپه هم دارد که با این سبکه که ذرا
 ادل بر تجھیت می کردند بطور کریم زمزد کشیده بود اگر کسی کسی این می خواهد از
 افضل فتحیه که ذرا نه همسه کنیت بودند از خودم کن بیشینوں مومن خلیل
 و صدیق بود تا مانند که همه اونه عادل است و خوار اهل بطوط سردار نایاب را
 نمود از برادر اصلی دلیل ایشان و فانه ایشان را در ایام نبود یکی در این ایام
 این بود که بعد جست که گزارد کو چهار او شیخ مکتبه بطور کمک از این طبقه
 بعمر و مرد و قطعی شده و بمحیں که گزار غارت نیکرده - دیگر جست
 سیدیان سخا و بندگی کرد که فناه برای سکریت توانی نمودم تا باید کسی نیز
 طوک اول بیهوده آیه ۱۲ ایشان بیهوده کی نداویدنگان
 اگر هفتم مر لقیه ایشان را که کسر سلسلت قورا نایاب برای سیاهی را
 خواهیم گردیده داده سلسلت آنقدر ضریبی دو فانه را در ایام یکشنبه دایی کرد
 این سر کمک درباره همانه شد و خودم کیه فدا باوبت تایابید چه سلسله
 هست ایشان دیزد درباره سلسله سیالی دیگر اینها می خواهد دلخواه اینها

بیش از پنج هزار صد و دو هزار طول کنید تو اینچ یا تمام اول بیش از
 ۲۵۰ میلیون خود را بازگردانید سلطنت او بر اینهای بزرگ استوار نمایم
 کرد و سردارهای امپراتوری شاهزاده های سلطنت مش داده اند و فرموده استوار نمایم
 تا به تو اینچ تمام اسب بیان آئینه ۲۴ دهیں شده بخوبی کو راه خون آرا
 که درباره که باید خانه عیالان سلطنت بیان دهیار که حقیقت سلطنت آن سرمه داده
 که سلطنت قدر بیان آئینه ۲۴ که داده باید بعوشت گفته هم در این
 سلطنت خود که بعد از این احکام خواستگری دارد آنست دادگیری باشد که کوچه
 بوجنت ای ایه سکویش بیان در آنکه نهایت شرط داشتم بودن یک چشم زانی
 را داشت و چون درینه اول تمدد شدند و نهیت است در ایستاده
 نوخط بیان که لفظ خانه ای بیان در این کرد و بجهت قدر طبق سرمه ای جانی که
 ایشان نمایند بیان خود را دیگر نمایند و بعد از این حسن نیت بوده تا بعد از آنکه
 در ایستاده ایشان مانند ایشان دیگر چشم افتاده ایشان نمایند ایشان
 ایشان نمایند بیان خود را دیگر نمایند و بعد از این حسن نیت بوده تا بعد از آنکه

پس از آنکه حسنه اند در باره خوبی همتر که این بر بودن می ساید دیگر نیزه
 در جواب سکونت که حسنه اند در باب ۲۵ کتاب از این سکونت
 اول را فرازه این سکونت را می بود و بحسب این بیان باز در این مقدار این
 حسنه اینه این بر این تیغه نبود تو سطح علیکی دیگر نباشد و در همین مقدار داده داده
 سه نفر میکنند بعضیم که رشود را بیشتر از تیغه دیدند اگر که از این بیان
 دو قبر بودن این شیوه هم باید دیده اند (۱) حسنه اند تیغه
 داده دیگر کوی شیخ زاده نه لوابزه آدم داده بود و داده از شیخ زاده این کلام نمی بود
 و لوبه اند تیغه اول داده شیخ زاده نه داده شد و برد اشتبه شد و دیگر داده
 طوک باب آن را سکونت از این داده داده اند این این این این این این این
 که سطح اند این سد تیغه خواهد بود داده داده اند این که در قدر غایست
 آن ها خضر بودند سالم نبودند اند آن همچند شدند سد تیغه از این بود که داده
 داده این این دیده دیگر دیده دیگر دیده دیگر دیده دیگر دیده دیگر دیده
 به علاوه کامنی سکونت این سکونت هفده میلی متر اول باب آن را می داده
 که سکونت این سکونت هفده میلی متر این سکونت هفده میلی متر این سکونت

هایند کن الدن حسته اند بگوید خات لبیع زیرا آن یکند مرد مکنینه بخوبی میدارد
 آنند در مراد تصریف شده اند تصریف خواهند شد یا تامی برای برداشتن
 برداشتن خاندان پرست را تعیین خواهیم نمود در پرور فنا نهادن یا شنود
 در در اینجا باشد ۲۴ و ۲۵ به آیه ۱۳ درباره کوشش بگویید از این
 بحث بر ریگم و تامی راه ایش را درست خواهیم داشت او شد موافی
 گردد ایران مردانه خواهد نمود آن بر این قدرست و نه بر این طور است آیه
 آنسته تیره بخت اینها حسته اند با خواهند شد و آنها اینجا چنین
 در عوالم خواهد گردید : سلسله ایج است که بخت اینها در حصر کوشش
 این این اینها دیگر باشند و ایج بخت چهارصد بخت سال شریعته اند اینها
 این این اینها بخت کوشش بگذشتند نهادن کمک اینها بغير و تیره هفت
 خواهند از اراده اینها آنسته سیوانم خداوند را مشغول در این همه کارها
 در برده اینها هم داد و چنان که اینها بخواهند نموده اینها سالم و قیامند و گلش را راهنم
 آنها بگزینند از این نمودن در سیور گزند در قوات است بصیر سال پندر مادی هزار

اگر با عمل صحیح عذر شود از همین تقدیر سه شماره ای خواهد بود چنانچه اموری از اینها که
یعنی بر پایه آن دو دلیل بر ارتقا و افزایش و حسنه اند بهیں همان درایه اموریان
کشیده در این جهت خواه اخراج بر این راست عمل مبتدا نمود چهار طبقه اینها را می‌دانیم
از همین تقدیر سه شماره ای خواهد بود که اما آنها که بر این راست مبتدا نموده اند از اینها
نمی‌شوند و مقدار بفرست آن دیدگر نمی‌شوند . **۴. سوال**

دیگر آنکه نیکوئیه خداوند قسمی ای دنیو دارد که بر این دیگر این سه شماره
ذلیل و تضاد نمی‌شوند دیگر ای دنیل و قدری که ای دنیل ای دنیل **۵۵**
آیه **۶** و آیه **۷** آیه **۸** آیه **۹** ای دنیل و دیگر دیگر ای دنیل ای دنیل
ای دنیل ای دنیل ای دنیل ای دنیل ای دنیل ای دنیل ای دنیل ای دنیل ای دنیل
که دیگر پیش نمی‌برایی ای دنیل نموده . **۶. بحاجات**
آیه **۱۰** ای دنیل
او امر ای دنیل
آیه **۱۱** ای دنیل
۷۵۱۳۲

سیستیم کل مهر هشم ایام شد که بحسبه انداده اس سب در دهد و خداوند آواز
 پر شنید غصت که شده قسم خود راه گفت پیکدام از این مرد دارای شمع
 شدید آریش بیکو را که قسم خود ردم بر این شاهی هشتم و پر ایام شاهی هم گزین
 خواهند پر بر ایام کل بیس نیزه داریش بیس نوی داده دلایل که خوب و بد
 پر شنیده شده در آنچه همیم اثمر خوب فت کینه که لاسته خداوند
 که راهت بر هر چه بخواهد شنید اگر راه دارد بر جسم ای امیر یادیش بر رک آی شنید
 و گرچه ربانش بخوش است بیود را بسته بر ساخت تقدیم این همچویی نهاد
 د علده د برآی دیان ایه سیگوید که قسم خود ردم ایچ رین ایا بدد ایه هشتم جم
 پول ایکی شد و دسته هشتم خود ردم که نزدیم . دیگر نتوان گشته
 که خداوند تو سطح خاص بی باشد ^{۲۰ آیه ۱۵} ب رت داده که کل شر را
 خس خواهی هشتم بار دیگر از زمین هر چیزی هر چیزی داده که نخواهند شد اما از
 که زرد و باری ساخت که شیم بر ستد از هشتم باین لایه ایش رت
 لذتی رینه هر چیزی هر چیزی

نهاد جو پیش از تبر داده شده محسن این محبت عرض می‌نمایم که حسن از آن درست
 هوش بسیار بیش از آنست یعنی یک گوید اینم حسن خود را در لوحه باشد و در برخرا
 بار دیگر بر غذان این سه پیش محبت نخواهد اینم و نویش بگذشت ز از زمان اینکه
 برخواهیم داشت اثمر بمحب این ایده گر خدا اند تصور
 خود محبیست پس این چیز ملکه که در سطح هوش بسیار یک گوید بار دیگر بر این محبت
 نخواهد بناشد دیگر بر این محبت نماید و عال اگه در باب یا آید ۲۵
 یک گوید بر رو لوحه محبت سکم داشته که کشم قوم می‌بینیست که همه خواهشند تو قدم
 هست در درین هم می‌شاند اما برای اندیشیدن عقوب دامن پیش محبت غود و برش کوش
 خارجی نهاد کرد و دیش نزد راهنمای محبیست حش پس باعیون و نهاد است
 که محبت خصیف افسوس زدگانه اینکه این غود را می‌خواست به لولاده ای ای ای ای ای ای ای
سوال می‌خواهد اینست ؟ آزاده ای

در هباظ صفر آن کوده شدن در گنجه و خوش بود اثمر
جز ای : اول دارکلی بابت هست که فیلمه بود و اینکه نیزه

ارهادت بگز و بودنها گز هر دا لود گز و بودن و با جو عمال مستند گز
دالظرف نیشد که خداوند کریم درینم توطئه نهاده درباره هر چند گز می

باب ۴۴ آیه ۲۱ ای اسرائیلی یعقوب ای ایا داد و دید گز و نهاد
شیخ و خطا شد اسرائیل چو سالم یعنی برگردانده که شاهزاده نمایندم در حقه ایشان
بدنی ایشان رست مخصوص ریشت کوشش اتفاق نیوده و دیگر رسانید
باب ۴۵ آیه ۲۲ ای اسرائیل کان سرپریز ای اسرائیل کان یخود ای اسرائیل
با خشم نمود در زمی کن ای ایه بیخ نموده اند طهور خشم هشتم و بی

لیکن ای ایه بیخ کرد ایه خشم آمرزیده ای ایه بیخ داد

در یوم خشم ای ایه بیخ که در ایام مصادصال و آن شد ای ایه بیخ مرثی
او خواهشمن آمد و در آن آیم و در آن مان ییشتر بیخ بر خداوند گز مصاد
ای ایه بیخ ایه بیخ هست و نکوه ایه بیخ دیگر و یخود ایه بیخ زیر ایه بیخ

سراهم خواهشمن بیخه ایه بیخ ۳۴ آیه ۲۲ خداوند

ییگزه ایه مان ییشتر ایه بیخ ایه بیخ خداوند ییشتر خداوند

که درین شت ای بخت کده اید و شدرازین شت میگیرم آب پاک بر سر خان
 پشید و زرده هم نهاده و بین شهار اطی بخوشیم نو د دل آن راه بین خوشیم داده داد
 سیگ را از شاه خوشیم گرفت و دست را با بسیار آیه ۹ خواسته
 به برش این بیوه صادقی میگوید بخوبی نهاده نهاده خواسته را بخوبی دادم زینی خود دادم
 دعوییان این میں ای دیگر که درین شکم ای بابت رسید در انعام همچنان داده داده
 دیگر عذر را با بسیار آیه ۷ میگیرم در ازده آب طاهر نیز در لوم آینه داد
 طه برگزیده دینی ای سه نیز که اسان دندوان دست را نانه در این راگه شده بوده
 خانه خدا را ب داشت بخوبی نو دند در رای این خانه خدا یک صد و ده بخت خود
 و چهارصد ترمه و بانه سخن و در رای ای اسرائیل نو زد و بزرگ موافق شد اینها
 اسرائیل را نموده اند و بخوبی با بسیار آیه ۲۰ و کاملاً مبارک
 خویش را بخیر نو دند و خونم در دروزه ای و حصاد را بخیر نهیز گرد باست
 آیه کاملاً پیش ای اسرائیل از این برگشته بودند با بسیار قدرت را که دی ای اسرائیل
 تیغه ب نو دند در رای تام سه نیز در ازده گفته در دروزه بزرگ تهدید و باغ

برای خواسته هرگز نمی شد : صلی بہ ابا علی ولد میر در این محله نصیہ داد
 باشند و حجج عالمگرد پتوان از اس طعنه از شیوه سعد زاده از خواطر اولی
 دال بعد از این میسر نتوانند سلطنت خارج اراده همچنان اکفار از این
 افسوسی تقدیمه هست گر این اضر که آنها هد دین از ده دشمن دشمن بر راهی
 می سند که نزد هاشم داده برای طلب صد و دویاه طلب کافیست
 که بعیت افتاده ام عذر ای اکفار را در عین این طبقه خواهند داشت .
 : ولا حول ولا قوّة الا بالله الکلی لعظیم

امش

سُنْوَال مَحْجَى : ثُبَّتْ إِلَيْهِ بَابُهُ ۱۵

معنی را تحویف کرده اید و سکونت کرد زیرا این آیه خصی غنیم میشود که بوشهه نزد

کلام باید آن پسر میشد اگند و ایں لیبر دست است اد است و آن در آن

ابدا ذکر میرید اگر داشت و چنانچه میگوید آیینه هر مرد اگر گوید و ایام

پیدا کند مصدق از پیش گذاشت و بدبختی است دایل پسر چنانچه میگردد است

بِحَوْلَةِ : در خصوص میرید اگر داشت ایں تیر غیر افسوس داشت

بدر که حضرت سیح را بیرون نموده چنانچه در پیش نوخته باشد ۱۵ آیه ۲۷ و ۲۸

اگر درین باین دو کلمه ع در شیوه ایام ایچمه همیشه به تعلیم که برای تاریخ اینها است

پدری بایس سدل ایاد که شاید میشود لغیر ساده و شکنگانه که داشت بخوبید .

دایل آیه را خود شاه تحریف کرده اید لذتست تحریف را باید بسیار بینید

دایل بیهدها صد و سیاد ایس آیه را سیکفت و دیگر سی محض داشد

تو سلطنه تو سلطنه کج نموده مصدق ایام ای بدر که نهش پیش نهست و بدبختی گذاشت

آید اول سکلم امر و پیغمبر است که برای آن پسر گردانه میشود داد آن پسر از این مخصوص

اگر حسن از هیئت ران بخواهد که آن ایں کلم از هدایت باز خود آن بزر
 از دفعه داشتم آن کمک نمی شست گردد که از طرف هزار پسر نیمه
 و به همراه این دارای دله مسخر شود و اکامه هزار دو نفوذ و عده آن عالی
 داشته و اسکار نموده تجھه همچنان کامرانی گرد و مقصداً نفوذ
 و اکامه علیه ایشان کردند آن کلم سخنی ایجاد نمودند و همکار کردند بلکه روی
 بدایش شده دعوی شد ایضاً نمایند و تو لذتاره بیشتر دغدغه نمودند
 و این در این بحری دلوڑند کنید همچنان پیکونه حضیت چنینی آن کلم
 برای میان دموشی هم در اسکردد شدند اگر طبیعت دعوی طبت خود را غیر از
 میخت دعا به امر ارضی رفیع بدر دیگر طبیعت او نیست مگردد دیگر دیگر
 بر طبق خود میخست بزرگ از آن دیده است زیرا دیگر شدت عذای اسکردد
 ازرا دیگر از خواصی میشود از این رفیعی از این بزرگین کامرانی
 کلی خاص نمیشود دیگر علاوه بر این بچشمی خضرات بودند از این دستی اصلیهم آن
 طبیعت را خاند و معمول نمودند و مردم خیصر میشد مخفی بزرگ همچنانی بسیار شده

۱۸۷

ویموده زیراعلیت خان ارسال مرسو از الکتب را داده اند اینچنانه اخراج
غیر از سلم و مرمت و هفطال لیزیس از عالم شعبت بعلم حیفیت در وعیت دارند
شدن از دست نفعنده و بر شدی بر هست بخواهد گزینه میزد و میزد لبید ایاد از این
لطف طنزیت بود حال شروع فنا نام در حواب آیه ۱۵ از باب ۲۸ منفرد نوشته
آن آیات غوی کشم کرد ایاعصمه از ایان گفتم که بر این آن بزرگ نزد دین میگوید اما این جمله کسر
و کاف نه است اراده دهن را از این طبقه ایان گفتم میگزند که این عیب گردد و محوات خواهد
یاد از دادگم تهرست آیه ۹ چون بزرگ صدایت چوییده دخیر میوی باشد
گیگر که موافق رجایت آن است با این نهاد در این توکیه هست نوید که برادر
خود اراده ایشان بگیرد و بی عیب گو و نه اینها گردنها و گزینه های خود را
سوال کنند ها از اینچند دنیا کسر که از این طبقه ایان میگزند است یکند زیرا هر کو کایه کند بر زد
صداید کرده است یهوا اینه است بنی را از ایان تو از اراده ایان تو میگزند
یکگزگرد اراده ایشوند موافقی برآ پنجه در حرب در روز اتحاد عز و قدر از جواد
خود گذشت از اداره خود را و یکی شویم دایان اس شفطیم شفیم بدانیم و صدای

بنگشت آنچه لقصد یکو لقصد بزرگ زایی بیش از این برادران بیش از شرمنیست
 سکتم دلکم خود را برداشت گذاشتم و هر چند با او امری نیایم پس گوید و هر کس
 که ادای این گویی نشود از زاده موافقه خواهد کرد (بنی خوش) و این تی
 که جرئت نموده باشیم نمکند و گزید که اور امر لغزش بدهیم یا نام صدای غیر کلاه گزید
 آن پرسیسته باشد میرد و اگر درست گونه نمکند و کرد خدا نظر نموده چگونه نمیرد هم
 بنزیم صراحته نمکدم گویی اگر آن گذم داشت نمود و بهم رسیده ای کیم حسنه ایم کرد
 بعد از نبرد روزی مژده گاهه از این پدر رسیده ۱ قابی میری مفتده بپدرهاست
 در این است نظر نمود حتمیست آن بر تقویت و نهاده عیال و نیک گردد الله
 صرف را ماده که ثابت پرست نموده با همسر ایان غیر ای هست یکم پنجه فرش
 برای دنبیوش سکتم اراده نموده بصر حکام او را کن نهاده گشیم دلخاتم
 بت پرستان که در فرق ممکن شد پیعت کنند چه پنجه خود در حرب خواش
 نموده بگزید خواهش شاگدم خود را برآی او گلدارم و هر چه با او امر نهایم شاه
 بزم سعدی درست کنید باینم در نکند یکم بدای او گلدارد و اراده بیش

آن کلمه است که همه هزار جزع و حرف در ده ایشان آن کلمه بودند
 خود را است آن کلمه هفتم داد اما همچنان که در آن نوش و برق در عذر برگشته
 پس این نیز است مگردد که میکنند با این نوش نویجه ای داشتند اما همچنان
 تصریح خوبی باب ۲۰ آیه ۱۵ میگویند و حقیقت رصد و بذار نوش
 و صدای کراز او کوه پراز و در این دل زید آیه ۱۹ و پنجمین آیه ۲۱
 باش خواهیم شدند آن حداقت نظری میباشد اما همین تقدیب ایشان آیه
 ایش است که پنجمین صدای ده هزار نوش در دنیا کوه خوبی غافر نبود در برگشته
 غیرزدن ایش موده بکنم و چه ایشان نوش و برق نشاند (در آن کلمه
 آیت عذر بود) اسره هزار خوف شرف بروت شدند و بوس عرض کردند
 که تو امرالله را بگویی باد امیرم مددحه فشنده ایشان آیه بخوبی متعجب بودند
 که حضرت خوبی هزار نفع اور باره نزول ایکام بودند همچو عجز است
 و حضرت کلمه ایشان تیتو مرسلان و شریعت دیایی هم شرفا که اگر
 معتقد حداقت دار کوه ایشان باشند و برد نشانند شدیم بیشتر شاد

ایستاده بودم ناچشم شده از ابای شهپر کنم زیرا که شهپر هشتم مرتدید
 دشنه از گوهر بینیده و آن گلدم ایس بود و حسن از نه در مود کنی هم خدای شاه
 شاهزاده می خورد از بکار آزاد کردم تو را که بخوبی شد ایان غیر پیش از آن خواسته
 در راه ۲۷ ایس بسب اس کنایت اصادف نه به همان صورت در گره زبان شد
 و این عیله باور نهاد گفت و محوال شاه آآن دلار امشد گفتند آن اهدی
 ببرم زیرا ایس پیش خضم با خواهد بحث و خوشیم مرد آیه ۲۷ نور بک
 بود هر چند چشم از دنگل می شنوند برای بایان کن پس خواهیم شد پهلو خواهیم آورد
 آیه ۲۸ د صد از مرد ادار شد شنید که بر گفتند و گفتند نخان ایس قوم را که بتو
 گفتند شیم هر چند یکو گفته اند کا شرط لایه ایشان داشتند ادار شدند
 و ایان کو در این خوشی بیست آنچه او امر داشتند ایکه مردانه ایشان سلم
 ده برسن گویم بایه بی آیه ۲۸ گیگوید لایه هست او امر ده چه امر که می خواهد
 اند از این ایست غیره امر داشتند که شهزاده ایس شیم دهم ایس ایس
 بند یوه خدا را ببره دا صدر هست پس یوه خدا را خود را باتا مرد ایشان

و ته می توک خود محبت خود بر دل تو بند و آرا ب پر هشت قسم هشتم
 از این هشت هست رسما دسکریپ کرد که از هر چهار قسم اصلی که در آن که حکم او
 صفت بجهت این بسیع گردید و آن که نامه معمول است که حکم و فرمان را داشته
 می بیند این بجهت این بود گفته است هر وقت خواهی سمع که بجهت این بگوییم
 بدوں بر قدر این شد و چنین شد تا که اراده مطافعه هم بر این علوی گرفته به
 هر چهارین برش برش هم بر این شرموی شنبه زناید و بین این متعهد که این باره
 که دیگر بدهی ای او دیگر ای ای دیگر چنانچه در آینه عیا باشد ای دیگر کوید موافق هر کجا در چون
 در دور اجتماعی در فضای این دنیا می خواهد از این دنیا خود را از این دنیا خود
 بینیم ساده می سرم حسنه اند به گفته آنچه لکه نمایم کوی لعنه اند هم بر این طبقه
 درین میان را در باری هشتاد شتر تو بجهت سکتم و کهدم خود را بر این شر خواهیم گذاشت
 در هر آنچه ای این هشتاد هشت این خواهی گفته در این میان بجهت ای این هشتاد
 می خواهیم گفته در هر چهارین برش ای این هشتاد هشت ای این هشتاد هشت
 کلمه را (دایر) می خواهیم گفته که بگوید صد ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

لای گوید که اگر آن سر امسوبت کردم دلخشم خود را بدان او گذاهم و هر چهار مرد
 و تولدیست خود مرتاد دو جوان بودند از این که آن سر بفرشده کار اس سلسه در طرز
 صه است با از طرف آن بفرش قوش دهنام آن سلسه بران که فرمده اند است عالی طرز
 آن اوضاع از این گوید که سلسه خود را بدان او گذاهم بشنوید یعنی چکام و تو بشنوید
 هتر چون بخواهد در آیه ۲۵ باب نین بقصه آنکام را بدان سلسه بفرشت در دنیا پرسید
 لای نرسنید بهینه شتم او امرد چکام خود را بسر میوی خواه گفشت چه اگر اراده زن
 ده خوبیست بخواه خبر شده بود و بسته که از دنیا میخواهد این سلسه بخواهد
 خود چون اراده خدا امرد چکام بخواع اسره بخواهد دین بخواهد در این که
 از دنیا میخواهد امرد چکام نازل گردد پس از این بخواهد این مکلهه اور حمهه
 از ناددن خود میبینند شرایع دادا ب داد امرالله است که باید در چهار
 داشته باشد میش میش مرث گردد در عالم جوان باید داشته باشد این شرایع
 گردد و اگر مرث میش باشد عظم در این مکلهه بخواه بسته باشد اور میشند
 و اگر مصحته در این مکلهه بخواه عین بخواه بگویی شد که در دنیا این ترک گذاشته

ای حرف کمال سنبت را وارد باگه نمیگردید و خود باید $\frac{۱}{۲}$ آنها صدای
 پیشتر بود بصر جسته فرا میگاهد هیش که تمام شوی را که بسته بود از دستور
 صندوقون پیش زده بسیار بجهه بینه میگذرد لازمه شده بپساناد و دیگر
 آنکه در آنها یک سکویی اگر بینی هر شود دیگر هر کجا نمیگیرد همچنان دستی
 امر که نیش ام گوید چنانچه در این سیخواسته در برابر $\frac{۱}{۲}$ شنیان $\frac{۱}{۲}$ اگر
 پیشمری نمیشود خواهها از این توانم کند و آنسته معجزه را ای روشنی هر زد
 و آنسته معجزه ای هر شود دیگر بخدمات ای غیره بند دسته کش اور امتحان
 آیه $\frac{۱}{۲}$ آن هر دو نمیشود خواب ای کشنه کو دکتر صد اینکم نمود.
 حل نظرش باید که خداوبده چه اند از فسنه ای نیز رگذرده میباشد
 و سیخواسته ای مرد هفدار کردن ببر مدادی سکویی شد $\frac{۱}{۲}$ و سر آبی $\frac{۱}{۲}$ و دیگر
 حکم مر ایکه او حکم یگریز میشود یعنی آن شری از اینها غذه خوش میشود
 در ایس آیه همان شفافیگر دکار آن حکم داشتم است که اگر خشکی نموده بور داشتم
 شد معجزه را ایم روت کند و آن در آی آیه سکویی بمعجزه غیرگلی را بخواهند

و بوده آن بگوی است و اما در آیه ۱۸ میگوید و قوع و بزم کلام اینست
 مفاسخ دلال است و امر اد بگردید و پروردید یکند فسر از بیت ده است
 پسندید سوید ایشان حمل رسیده با بـ ۲۳ آیه ۲۸ پیغمبر کرده کلام را از دست
 برآورده کند حسن اذن سگرید کاه را بگدم چه کار است ؟ آیه کلام شیرین
 داند پسکشی که صحنه را خود نمایند خود هم (میخ ایله کلام بگذراند)
 شرکاد دلکشم ای مخدوم گزین است) ۲۰ سعی شرکاد عذر یکند پیش فخر نمود
 که اند صوره اند و این از هنر است امر اند بهشت خورد سر زانه لبند ای جوب ای حضرت
 در حضرت بیهقی ذرت دیگر است ذرت کمال است شرود بر قدر ای جویسه ذرت
 این به که شخص یکی است بیهقی همه بوده و ای صفت را اینست که بی مفاسخ دلیل
 داشت ای برایش دول یا شنی با بـ ۲۷ آیه ۲۵ حسن اذن از هنر نموده
 زینه و ای عجیب ای عالم نو دم ای ای میرکرد ای خوش بود عذر عیش پرآیند ای ای شسته
 ای ای کوی زیر ای ای کوی داشت و داشت هاست در ای قوم یا یکند ای ای شسته یعنی
 نسونه ندویند لغث هر یه ای ای خون بزرگ و حسکم داشت و داشت و داشت و کلام لی نیمه

بزرگ است که زین و احکام خود را می‌شوند ای پرستش که نیز امروز پرسش شد سید رضا در این
 ایام آنقدر قدرتمند و میراث داشت را که کلهم شنید کار زیاد ب نیاید که دارایی
 شرکت که از دلخواه او در پیش بود چنان داشت و درگاه ایشان در اینجا
 پیغمبر مسیح و میث ایشان باب ۲۳ آذن ۲۲ میلادی که از رای ایشان
 معتقد فرمده بخواهد بود حضرت سیح ایشان که از پیغمبران میخواهد می‌داند
 نصیحته داشت و پسر کلهم و میراث داشت و هر یکی ایشان صادق را از کارهای خوب
 نزد عموات نهاد و هماران حق سعادت بگیر عموات حقی را مرد و نخواهد شنید
 آیه ۲۷ الح ۲۲ در اینجا که احمد را می‌شنید که می‌سین از زندگانی
 ولی در باطن گرگان در زمانه شنید پیش از این سویه هر یکی غویید شنید
 آنکه سر از عار و پنجه از حضر حسنه مصدق ای اگر کورد این خبر نزدیت داشت که از
 بال مصالحت است یا چنین و میث نکند می‌توانند کسی کورد و هر چیز می‌گردید و میراث
 دهند خبر سیوه هر آرد رید و در این مقداره خوب شد لبند اینجده کارش ای
 می‌شند شنید و اگر پسر اعموته طی برده بدمیم در آی ای سیح شنید که میخواه

تی برهه از عمر حق بر زرد فوکوس گلست و آنادایس آنست شیره در چشیده
 حمال است مروجوب بیدار و درخت رانیکو ۴۰۰ دمداد رانیکو ۳۰۰ دمداد
 هندیکه دمداد رانی سهند زرد بر کله در نرخه چشم شفاف می‌بود از این را که
 هنگو یه متوینه کلیم کوکو ۲۰۰ دل آنکه می‌بیند زیر اینا از زراد خودل می‌گشته
 می‌گشکد از حکایت مکور دل هود کلیم پیشکو برآورده و مردم در خانه از هزار بیرون
 پیشکه از درد بخوبی خواهی داشت آنکه در چشم را در دماده بسیار
 پیشکه از درد بینی و فک را که از نیزه اینچه منقوص شد که اگر کمتر از ۷۰٪
 شل نهاده بود اینها عده می‌بود و چنگ اگر درین بینه دکلسم از درد بینه ایکه کجا
 دل بسیار برای شاخه ای ایجاد شد پدر بیان خیبل دل سایه دندان ببریت رسیده و دل
 پیشکه ای ایجاد شد پدر بیان خیبل دل سایه دندان ببریت رسیده و دل
 گردند کلسم ای غایب نهاده گردید چون درخته بیشتر بسیار بسیار بسیار
 بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار

رَأْنَهُ فِي نَوْمٍ لَعْنِي بِرَكَهُ دَفَرَ لَهُ شَبَابَتْ بَرَسَتْ شَمَرَهُ بَنَتْ مَجَبَتْ بَرَسَادَهُ
 وَبَرَكَهُ دَفَرَ لَهُ شَبَابَتْ بَرَسَتْ شَمَرَهُ كَدَدَهُ دَبَّهُ شَرَدَهُ شَجَهُ مَدَهُ حَالَ أَكَارِسَهُ هَرَهُ مَهَدَهُ كَهُ
 صَدَقَ دَكَبَهُ بَادَهُ مَهَدَهُ زَيْلَهُ شَعْرَهُ اَسَهُ لَهُ بَحْرَهُ كَسَمَهُ دَبَّاهُمَهُ اَسَهُ حَرَفَ تَعَارِفَ
 كَلَّهُ دَارَهُ بَاهُهُ ۲۴ بَابَ ۲۴ مَهُ لَسَكَوَهُ سَهُ كَادَبَهُ دَبَّاهُ شَرَدَهُ شَجَهُ سَهُ
 حَوَّهُ شَهَدَهُ شَهَدَهُ دَعْهُ اَسَهُ شَجَبَهُ دَعْهُ لَهُ بَهُ حَوَّهُ شَهَدَهُ غَوَّهُ طَوَّهُ كَهُ كَهُ
 اَنْهُوا شَهَدَهُ شَهَدَهُ بَهُولَهُ شَهَدَهُ دَهُرَهُ شَهَدَهُ شَهَدَهُ اَهُهُ ۱۴ آهُهُ ۱۴
 اَدَهُ اَدَهُ

خَوبَهُ بَطَرَهُ قَتَ دَرَاهُنَهُ بَطَرَهُ بَهُشَهُ دَهُرَهُ شَهَدَهُ كَهُهُ كَهُهُ كَهُهُ كَهُهُ
 دَهُرَهُ شَهَدَهُ بَهُهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ
 كَهُهُ دَهُرَهُ
 حَوْهُمَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ
 كَهُهُ دَهُرَهُ
 كَهُهُ دَهُرَهُ
 تَهُونَهُهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ دَهُرَهُ

ایست جنگل خود عصمه داشتند آن صعبیت نداشت همچنان حمله باش شدند و امکان
 کارهای عیوق و ایجاد مأموریت ایشان را که بسیم بلکه بر سر برخراشیدند
 بزرگ آن دشمنی بوضعتی که محبوب شد و حمله از پنهان میگردید درین مفترضه
 گفت که عصمه از این امر بجهد بسیم است که آن را باید که باید که باید که باید که باید
 آن را باید که باید
 دیگرست و لغوی صدق و راهنمایی خود را خواهی بروی هر دیگر کرد ایست لغوی کرد
 دیگرست از دلخواه در کارهای کار خوب حمل و نفع ایست چونچه بگویید اما گز
 از فرار ایشان پرسیدند معتقد ایشان را که این ایشان بیان میرسانند حق
 و منظر برادر ایشان پرسیدند که ایشان را که ایشان را که ایشان را که ایشان
 که ایشان را که ایشان
 ایشان را که ایشان
 ایشان را که ایشان

بعوایت از کناده سکونت داشت و لغور بر سه دریا بـ^{۱۵} سکونیه و قوع و نام حکم از
 بزرگ دنبه همین سی دهال است و این گندم مورخاً جدا از تو سط اشیده، بمحض
 و میمیز گند بـ^{۱۶} آیه مـ^{۱۷} پنهانگه باران و بـ^{۱۸} از آن سیاره مسدار دیده
 بزرگ شد که ملکه همین ایرابـ^{۱۹} کرد و آنرا بار در پروردش می زد و بزرگ را تخم و
 و خوشند را ایشان خوش بپس بخج طلسم می کرد و دنام صادر گرد و خواهد بود و تردی
 بـ^{۲۰} خوش گشت بلکه آنچه را در راده کرد ایم که خواهد آورد و بزرگ را که از از داد
 که مران خواه گردید اثمرـ^{۲۱} نـ^{۲۲} اواتم ایشان کـ^{۲۳} تـ^{۲۴} طـ^{۲۵} بـ^{۲۶} طـ^{۲۷} بـ^{۲۸} طـ^{۲۹}
 کـ^{۳۰} خود و نـ^{۳۱} طـ^{۳۲} از اـ^{۳۳} طـ^{۳۴} سـ^{۳۵} دـ^{۳۶} هـ^{۳۷} خـ^{۳۸} مـ^{۳۹} سـ^{۴۰} مـ^{۴۱} شـ^{۴۲} بـ^{۴۳} خـ^{۴۴}
 بـ^{۴۵} دـ^{۴۶} بـ^{۴۷} اـ^{۴۸} جـ^{۴۹} خـ^{۵۰} بـ^{۵۱} دـ^{۵۲} بـ^{۵۳} کـ^{۵۴} دـ^{۵۵} بـ^{۵۶} کـ^{۵۷} دـ^{۵۸} بـ^{۵۹} کـ^{۶۰}
 و مـ^{۶۱} بـ^{۶۲} بـ^{۶۳} جـ^{۶۴} خـ^{۶۵} بـ^{۶۶} دـ^{۶۷} بـ^{۶۸} اـ^{۶۹} شـ^{۷۰} اـ^{۷۱} اـ^{۷۲} خـ^{۷۳} بـ^{۷۴}
 و حقیقی سعدیـ^{۷۵} را از دنیا مـ^{۷۶} خـ^{۷۷} دـ^{۷۸} خـ^{۷۹} بـ^{۸۰} سـ^{۸۱} بـ^{۸۲} کـ^{۸۳} بـ^{۸۴}
 و ایشان سـ^{۸۵} بـ^{۸۶} دـ^{۸۷} هـ^{۸۸} مـ^{۸۹} اـ^{۹۰} شـ^{۹۱} مـ^{۹۲} نـ^{۹۳} خـ^{۹۴} و عـ^{۹۵} بـ^{۹۶} دـ^{۹۷} کـ^{۹۸} کـ^{۹۹}
 از دنام صـ^{۱۰۰} بـ^{۱۰۱} اـ^{۱۰۲} هـ^{۱۰۳} صـ^{۱۰۴} دـ^{۱۰۵} نـ^{۱۰۶} اـ^{۱۰۷} دـ^{۱۰۸} بـ^{۱۰۹} اـ^{۱۱۰}

دل ا دست خایخه توگرگش سکم خود را بدان شر فو خا سم گذشت بخشنده
 دلکید گوید آن کی شدن باش و آنکه بیت است در پرچ مورد خدا و مخدوخت جنی را
 باران داری بیت نخواهد آمد از این و احکام خود را باران داری بیت نسنه خوده
 قیام ببیه ۱۵ آیه ۵ هرگز قوانین و احکام مراعات گرد و برسی خیاد
 خواهد بود بیت ه باب ۲۳ آیه ۱۴ زیرا حوم من دو کار برکده آنها را حشم
 آنکه حتم برک خوده آند و بر این خود حوضها رسکشیده آند که آنکه نیمه اند
 سعید از حوضها نیمه آنکه اینکه از هم است بیش از نیمه مفتوح دارد
 دلگز از هر گاه و هر چیز دلگم خیام را هرگز گوئی غیرگوئی نمایند عصمه
 نمایند هست همانست حضرت توگرگرد ببیه ۱۵ آیه ۱۴ عصمه بود
 قوم توکنی بیش نمود که پدریا داشتر خود را از همین گذرا نمود و نهانگی برگزد
 دنیا داده گردد اتفاق باز مخصوص دارای این ایام است که نهانگی نمایند
 از سعید بودن غیرگزد گوئی دنیا این از شرط بعزم و بخوبیه یا نیز بخوبیه
 صدق از هرگز کاذب است در این یه میگوید که تهرگان که میگردند همین گوئی

نه است از این برابر صادق باشد نه خونکه ای خوش یا بیشتر شود و خدود برای
 درست آن به بیان حقیقت محبت خود را نموده، آنست داشته خوده دارند و خود
 هکلم را در حقیقت و آرد از دوزده هزار این فوت ای خوش بخشن دهان را
 سوره بقره : و کل سهم فی رس تحریر شاه علی عصیدنا فی لوا
 بیوره فی مسلمه و او عو شهد اکرم من و فی الله کل سهم صادقین
 سوره عبس کوت و قیلو الول از عدیده ایت مرتبه در عدوی دیگر
 اولم کفیتم اما از زل عیشک الكتاب یستی عشیم ان فی
 ترجمه و ذکری لفظ میشون : چنین در بود و چنانی است
 مول اکرم پیغمبر امیر حجه طبیعت کردند عاهش آنرا ای بی بسته شکر دشون علیم دار
 دخشم این بحث کاخ و کامن دلیل حقیقت و آرد از دوزده هزار این فوت
 و قیلو این بوصک هی لفظون من الا یعنی شعوانی
 اینست در بود و بخشنیست و ما شنیدیم این بخشنی شعوانی
 الا ولوق : سوره بیهقی علی بسته من بی کلام

بهما غندی ما شتی محلون به آیه ۱۰۹ بوره نهم و فتحوا
 بالله حمد ایها لاسنم لش جا هم تسم آیه شدی میش فخر
 ایه الایات عزیز الدل و ما یسرکم اینها او احیت لا
 یوسنون بوره آل عمران الیز قا لو الال الله خسنه ایه
 آل لوقس لرسول حنیفه ایه لفته بارین تاچکه دل قرقد جام
 آیه که دل رجیعت داشت و ایه عالم زاید ایت و آیت سینه دیگارت بیدار دل بوره
 الهم و ایه کش الکتابب لایس پری لتمیص من پری صن
 قل قل بول بس ایه عزیز الله هیو ایدی منها استبعاد اسم
 صاد و قنیزیده الله آن یکی ایه کلها سه لفظی دار الکافیون
 بوره شوری والدیس کجا چون شد الله من بعد ما بشیخ له
 بحکم و اخضیه عزیز دل رجیعیم و علیه غبیت و نیم
 خداب کشیده دل بوره رعد نه دل هنوه الحقی والدیس
 یه میگون نی دل نه دل میگیوں لهم رشیع الدل کیا سلطان گیشه ای

الْمَدِيرُ الْأَلِيمُ سَلِيْلُ فَاهُ وَمَا هُوَ بِالْفَاهِ وَمَا دُهَا يُؤْكَاهِنِي
 إِلَّا فِي ضَلَالٍ بُورَادَةِ إِبْرَاهِيمِ الْمَكَافِرِ حَزْبُ اللَّهِ تَعَالَى كُلُّهُ
 لِحِسْبَتِهِ بِشَجَرِ الْمُهِبَّةِ الْمُخَلَّفُ لَوْلَا فَقْتُ مَا فِي الْأَرْضِ
 بِحِمْعَهُ مَا الْفَقْتُ بَيْنَ قَلُوبِهِمْ وَلَكُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِعِصْمَهُمْ
 إِلَّا كَانَتْ لَا تَهْدِي مِنْ حِسْبَتِهِ وَلَكُنَّ اللَّهُ تَعَالَى يَهْدِي
 مِنْ شَاءَ وَلَا يَنْهَا مِنْ بَعْرَاتِ رَادِرِ حَوْرَاتِ خَبَرِ صَوْرَاتِهِ كَمْ كَيْدَهُ دَيْنَهُ
 وَمَسْئُوكَهُ خُودِ سَجَحَ دُوَارِيَّوْنَ تَصْرِيْحَ نَوْدَانَهُ مَسْقَدَهُ كَرِيدَهُ زَارِيَّهُ عَيْدَهُ دُودَهُ مَحْدَدَهُ
 خَوَابَهُ شَجَنَهُ دَرِبَهُ دَحَابَهُ آيَهُ عَيْدَكَشَهُ بَرِبَحَهُ بَحَجهُ
 دَادَهُ آمَدَهُ اَمَّا كَوْرَاهِيَّهُ بَسَدَهُ كَرَانَهُ شَنَوَهُ اَكَرَدَهُ بَعْصَيَّهُ اَرَلَيَّهُ كَهُ باَدَهُ بَوَدَهُ بَوَونَ
 اِنْ كَلَدَتْ رَازَهُ شَنَدَهُ لَغَشَهُ اَهَانَهُ كَوْهِيَّهُ بَسَهُ كَشَهُ كَشَهُ كَرَهُ بَرِبَهُ دَهَهُ
 فَرَدَهُ شَهَدَهُ وَلَكُنَّ اَهَدَهُ يَكَهُمْ بَهَيَّهُ دَهَنَهُ اَهَانَهُ سَهَهُ اَهَانَهُ اَهَانَهُ
 اَهَانَهُ جَهَتَهُ اَهَانَهُ اَسْخَنَهُ كَوْمَ كَهَجَمَ دَهَنَهُ مَهَنَهُ دَكَوشَ دَاهَنَهُ شَنَوَهُ اَهَانَهُ
 بَسَدَهُ بَحَلَوَهُ اَهَانَهُ بَهَيَّهُ دَهَنَهُ اَهَانَهُ بَهَيَّهُ دَهَنَهُ اَهَانَهُ بَهَيَّهُ دَهَنَهُ

چند پنجه سیگوید این است همراه بیان داران خواهد بود که تمام چند نوک را برای کشته
 داران کار این دارد و به بیرون رفتگی می شوند یعنی همه قاتل را با خود بینت از دستور
 داده باشند بجز همه کلمه های اگر انواع عده ای این شصده که در سیخ کوشانی این شصده بگویند
 سیخ است و صورت پل های بزرگ و همواره همراه است و داده باره بروز دهون و سیخ است که
 سیخ و سقوط است و گذاشتن شصده که در گوئی سیخ است سیخ در بیرون رفتگی هم کشته
 دلبران است که سیخ است سلطوره در سیخ است و سیخ است و گذشت که سیخ است
 سیخ است دو ضرورتی هم کشیده اند اول نظری ای ایسین میان گره ای خصوصی
 دویم پر پیش که خود را از جمیعت آن ملیعه شده ترسیده بیان میگردید
 خود را نمیگردند اگر افراد بر عدم این خود نمایند نمودند باله بجهد و گذشت که
 باید از ای کشته که چشم نمودند بیشتر از ایشان بیشتر بودند این خوب است
 که شما خود از ای ایشان سیخ میدینید و این ای
 سیخ و سیخ داشت این ای
 ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

کنکه مقصود مردگان پیشتر این دیدگاه است که یکی از مردان آن اگر مرد و بشر باشد

و اند امیر مرد اگر این نه مشهد و جسم بود لب بیهوده مردی شد اند هم

در جهان نیست شد و چون مردمی در صورت فی بر مرد نه در جهان نیست آید

بچه و زنده هم نماید این خود شاهزاد است بر یکی از زنده هش ای و با آن بودن آید

هم در جسم مرد نه بلکه در روح دایمال نزد است

در پاک شی انجیل حضرت موسی که پیشنهاد می شد

سوال گلپیمی : عذرست من به کیم کیم عذرست بر زدن فخر آی

بروم هنوز موعد در صورت خان بردا هجت و دیدم که بوقوع موعد و الدلخوار بی خود

لتوهست و مساعتسا کجا بود چنچه ابرازی نهاد و سرخ این داد عذردم و از ای

دیگر تقدیر من در بیچاره است اگر هر قسم این داد مصادق باشد

و آن شد عیش داده و میری آن معمول نباشد و جمله از عذیم ایش است که دیگر

بب لا آید ل و آید ل عذرخواهی عیش است و نهای از شیوه شیعی برآید و نهاد

در حالم مجری خواه بخود داده ایش از ذات اقام خارجه تو اید و شیعه

درینکم مجمع شدن اسرینه از دریاچه خوار خواهد داد و مسند اند دریاچه هر برایش
 نهش خواهید گردید و بعثت شعبه شف خواهد کرد که اسرینه بین ازان
 خوار خواهشند که دلخواهیکه برای اسرینه روز باران از مصروف شده و این خواسته
 در خوار خضرت عیسی و قوش پرسد و آسرینه از دریا در جهت نجات دادم عبور
 نمود و این عذر داشت تحقیق پیدا کرد لبند ابروز آن عذر دادم موافق نهاد
 موافق داد اصلی حقیقت را به بظیر بود ۵ جواب ۶ پیش
 و بث راست سند بر عده در کتب مقدمة به به دستم نظم است فهرست حکایت
 دخوس فخر است بیهت دعقول و ایزد است عبور خودان از دریا در فرم طور
 ایزد است بیهت و معمور درست که نظر خدا بر تیه و پیشتر کشنه مود داد این
 پیش در کتب بیهت در موافق خدیده هر آن که مفسنه داده اند در صورتی هر
 اتفاق آن مفسنه دخوال است و بیهت و میث بیهی تیز شیخ دال زدایه و میعنی
 صرف نظر خانم و میکت برو خواه آن است گردم که دست تهمه پیشنه و متصدی
 خواه اند نیز جمهه حسن اند تا لام خضرت پیغمبر عصیانم در فخر خود روح باشد

آیه ۱۳ بعد خسته دیج اسریز از مضر سر مود که با هر یزگو نمود و بید کند
 از مضر به بالهای عقاب برداشته زندگان آوردم یعنی در راه خسته داشت
 از محبت است بخت که پس فتنی در خبر گفتش بیاف دخسته دیج از مضر دور
 دیگفای الله یا نکه مواعیت مقصود از بالهای عقاب قدرت داده ای
 بود خسته اند خسته بخوبی کرد بود که اسرای این دل ندست و اداد
 مکی از پشت ذرعون که دارای سر زیغ قواد الالت است یعنی بود رایمه دارد
 مصالح شخص فرمود و تیر در پی بابت لا آیه ۱۴ بعد خسته
 از مضر یکی که به اسریز گفت شهراز مرور آن هریز دل آوردم شخص عیشت
 امر عود دیگر واضح است که اسرای این دل نکه در مضر جو سلاح کویم بودند
 در شور آن هریز نمودند الله یا نکه شور آن هریز عصود از رحمات مضر ماند
 که به شور آن هریز از راست زایشند دیگه هشت تیر در گرایانه
 آیه لا حسته اند میفراید از رای بیت المقدس شاه دیوار اسرائیل
 بود ایسم بود دیگر آیه و هشت در هضره رهبری بود داده در راه بودند

و پسچنی دیوارهایش در آرخاند شده کرد گلر یکند آن شش باغه و پسر
 اندرون سیسم که ناند آتش اعدامی ایشان را گذشت و مغلوب بوزد و محبو
 بر عاشت هشتم هزار یاری شد و زیر آتش خاند دوم پنجه کسریدن
 سعطم را خدم استه گردیده که کوشش در دایشش در حکمت بودند
 که بعترت اراده و حرف از خدای استه ایشان را ایله ایار طرفت که فرج خود
 با در ششم خودست دادند و در کتاب غیر اسرار خدا کار دکردند و زیر در ششم
 باست نیز ایمه شاه سیمینه که در دو محبت استه ایشان را هر یاری
 خالی در ادر ششم شرط دیر ایکد و پسنهای بیکر که با پسر خواهی میباشد بیهوده
 شانزهشم صلی بصفت لازم ایمه شاهی چهل مرد خودست خارجیون نداشند
 از بر سر سده طیبی نصور بوزد الدار که خصمه ایشان بود که کوشش دارایوس دار گشته
 که با مرضی ایشان را همچو اولیه خاطر بقدر خودست دادن ایشان را ایله
 خواجه با ورشیم ما مبدل و مخلص استه ایشان از مردم محبت شردا دادند در اینجا
 موہبیت پر کوشش بوزد دهشتم ایشان را خود شد و پسره همچو ایله

آبادگرند که بعزم ابابدی آید و بابدی آید
 که معاشر ایست کوشش درایوش را کشت فان دادند که هزار یک هزار
 آنچه خلد لشته درباره پیش نمود معنی گند در نوع قیچ دره نشود
 فرد است با داده شود و چنین شد فیض در پیش ابابدی آید ۲۴ درباره
 یونخاست اسره هر سیگی مکه در آس یوم ما نفعت آذاب نزند هر چند
 چند اند نگر و کوچیسوں در او شیوه سلطنت خواهد نمود حضرت
 شیخان خود با جعل در ابابدی آید ۲۵ این سیگی مدری
 نجاست اسره هر چند نکن قوم خوار ایسته صدمه جرم است
 ایستم خواهد داد فوراً همان فراز ایشان خوش بخت است
 شصت پیش روز خواهد گردید حال دنخده و همکار که دو ایل نصد که گر
 در یک چهل گند و نوع آن تختور و نیز است که ایشان دو هزار هزار
 و چهل گند و هم ریکوم نور ایشان داشت تا هشت شود ۲۶ پیرامون طرا
 از طوا هر دیات بر داشت و در حقیقت عالی آن نظر نکشید که صدر از

مش در بر سه ادل نزد ماه میز فراغت دلور بعثت عباشد
 غرضی آش ادب لخواری همچه هست بحسبت لخواری قدر علیهم فضیلت فضیلت و عرضیت
 ده اینکنون در رشاد داشت عدو کوادرت آنکه دلمکه نمودی محبت زنی ایست
 بسیار که اثر دیگر لخواری مش خصیت هست غریب نزد ماه ادب لای دشمنی ایش
 باش است که پس از عزیز بی خوبی است او اهل علم اراد شدن دمودیم زدن لور ایش
 اینستیا سفت یک گرد دخانیه فاتم اینستیا محمد صطفی خلیل الدف لجه ایست
 سیستیا هد علی یعنی امی فضیل من سیستیا بی ایش
 مقصود ایش علی یعنی ایش است که مراد حضرت ایش ری احمد ایش رسل الله
 علی ستم جمعیستند و دیگران ایش دیگر ایش بیشترین پیوستگی دارند
 آیه نای در حضور خواست حضرت پیغمبر که دیده ایش دیگر ایش دست به
 باز که ایش یک سند دیگر است بیشترین پیوستگی دارد که مقصود پدر داده ایش ایش
 در بر سه ایش روزی یعنی چهارمین دیگر ایش دیگر ایش دیگر ایش
 دیگر بود ایش بیشین بخواهی ایش تصریح میکند در این تصریح فضیلت داده ایش تصریح

متنظمه عتبه بیت و به است نوع آنند پس اگه از هم اینها قبیله نه
 و بخود پربر عرضه از نظرش این زیان ای ای طی خواهد داد هر چهار چهل هزار بیکنند محمد
 شرمنده میگردند چنانچه در این صورت آیده هست شاهان را تفسیح نمایند
 که همان گفته شد که خداوند کی است و لعنه کننده چنان آن را است مرثیه خشند و را غلبه
 نمایند خوش شد و خیر بران یعنی همین سو نه و دیگر خبر ای هموده نمایند حال آن
 همینهم در جواب سعادت حشمت گردید و خداوند از مصرا و عبور و ادن سمه همیش
 از آن باقی نمیشوند... آنده ای شرط داد موانع صعود نمایند و گفت متعذمه ندان که
 گردیده اگر تھن بنظر پیش فرمایند نظر نمایند از خود آنست آنها دیگنه
 و اور اکنون نمایند که مقصید چیست در پیش باب آیده ۲۶، ۲۷، ۲۸ بطور همچو
 تفسیح نمایند که ای شرط داده همچو خود را توسع خواهد دید ، ای شرط
 دیگه همینها را بخاطر دار ای شاهزاده ای شاهزاده ای شاهزاده ای شاهزاده
 همچو ای شاهزاده ای شاهزاده ای شاهزاده ای شاهزاده ای شاهزاده ای شاهزاده
 را نیسم اگه که همینه خود را ای شرط کرد و شخص بودند خود را بآدم نهاده

باور نیم میشند بس مو رو شو ای سرمه دا بنا کده خواهشید جواہر ساز را قائم خواهیم
 کرد آنچه بجهه یک گرد چنگ شود نه را بست این چنگ بخواهم گزینه آنچه در چنگ
 کوشش میشند کوشش نی اور است و تمام ششم با هم بینه و باور نیم خواهند گشت
 چنان کده خواهشید بسکر که بست بمنزکر کده خواهشید در برابر ۵۰۰۰ آیه
 بیان بست را گذاشتند آیه ۷ دایره ۱۱ حشد ادم در حق صحیح کرده خود
 کو پیش میزنند این اور ای صدق بطور آزاد راه آمی راه باش ایشان را
 سکر کده ای او شور را با خواهید کرد ای ایام را بقیمت و نیزه ای ایاد خواهی
 نزد گفتش صدا و نه بیان است از این ای ایست چنگ شد گردد که در حق
 گردیدند فدا دریا و بجهه را ای ای ای خود بسیه بسیه درین کوشش به بارا
 در این ایم بیش دسال نه در ایام دادا ای دیگر چه بجهه در کی ب غدر را باید
 دفعه بیست که شر را در این ایم بیش دسال محجع خودی ای ای ای ای ای ای ای
 در غرب دین خودی دلیل گردید خانه بیان را بخیل غلطست بمحیی
 نزد و ناسکه یک گرد دیرا و نه را اور چنگ شد یک گرد ای غیر قدر ته

آسرا ایز احمد ملاید دکورش امیو شریگ کرد اند و اگر رضو شریگ
 رسمیم دیگر معمودت داد دکورش ایز این این مرد چوست فاهم کن پس محمد
 پیغمبر آیت خوبی همراه کلام نه خود را بست مصیب اند و چه دیرا اند اگر کرد
 اگر علیکم در معاشران شکست نایم میگشت اهرالخوا و بعضا پردازند پس همین دنگ
 اوضاع از ایام پیغمبر که مقصده ایغور از دیرا چشم کردیدن آن جمله
 در راه پیش با کلام خواهد رسید در باب سیک آیه ۲۲ مکان احتمال
 دنی عجیب یکند و باره ایحالم پیش از ایشانم و چنین شد ای ای
 دیهود آنکه در آنکه محمد دیقشند بود دیگر باید باب ۲۵ آیه ۱۰
 باب ۲۹ آیه ۱۱ در باب ۲۳ آیه ۲۰ و آیه ۲۴ که مذکور
 ایست آسرا ایز بودا بعثت دلایل ایز قدر خواهد گردید همان شوره
 بتوکر صردو در ایحالم پیش از ایشانم بتوکر غیر را ایگر دل سیه زیر بودا
 بیکنند دلایل را ایز یکند در ایشانم بودت سیه به داد در بر یکند از
 برای سلطنت بر هر یکی ایضا در دل باب ۲۴ آیه ۲۰ و باب ۲۵ آیه

سیگویه که بز را اشراق و غرب میجست میخواست و بیش را از زیر پنهان کرد اما کوچک
 نویسم خود دارد باینی که که رخواست کرد و در دیرا امواج را خواهد زد و همان علیعین
 هرچند خواستگار دید و خود را آشوفته داد خواهد آمد عصای صخره فرخ خواهد
 داشت لتویت خواهی کرد اما بیان برخیست که مقصده از دریا و کوه آقام
 خواهد آمد و ایش را اینجا بسیه نماید که همه هیئت دیگر میان همان مشرق داشت
 بودند و بیش نداشت بدینها میگذاشت و در یوم آنکه هر قوه را در پروردید
 مخلص طهم بیان آغاز شده و بیش از آنکه خواسته است این خوب نباید داشت
 برگزیند بیش را باب دیم دیگر آنکه دو صدر کوشش در برابر هم فوج پیوسته باشد
 که در آیه ۱۷ سیگویه از دریا بگشت و حرفت بعور خواسته خود در دریا باید
 خواهد خواهد شد و چشمها می بند خواهی کرد که بزرگ دید و غریز آشوفته داد
 خواهد آمد عصای صخره فرخ خواهد شد اما سرمه نیز بود که در آبادی خواهد
 خورد از اینها میگذرد در صحیح و خالی و مادای این بود چنانچه در سایی چشم
 در باب نیز آیه ۱۷ سیگویه این هیئت را شنیده شده است از این

اور هنر اراده اول بیشتر آثار اخوند هنرمندان بود که نظر سایرین بسیار

اکثر اینها را در اشتراحت دوستی بزرگ آباد بودند و آنها را میگویند و معمولاً آنها

هنرمندان آنها میگذرند و همچنانچه بیشتر اینها نیز میگذرند و با مدارج موقت هنر

آنها میگذرند و اینها از اینها میگذرند و همچنانچه اینها نیز میگذرند و آنها

آنها از اینها میگذرند و آنها میگذرند و آنها میگذرند و آنها میگذرند و آنها

آنها میگذرند و آنها

آنها میگذرند و آنها

آنها میگذرند و آنها

آنها میگذرند و آنها

آنها میگذرند و آنها

آنها میگذرند و آنها

آنها میگذرند و آنها

آنها میگذرند و آنها

آنها میگذرند و آنها

در این صورت بحث است میگردد که عصا نیز هم اسم در اینام بیندیشان رفته شده چنانکه
 بیگنی - دیر - دایم و ایناچه در بین بحث زده خواسته شد مخصوصاً اینجا خواه داشت
 که سرمه هر چیز اعدایی بودند و زده شده دغدغه کردند، و دیگر آنکه در این
 باب یا آینه یا میگویند که دربار امانت شنبه سرمه گردان جهاد خواه را
 مخفی شنبه مراد از هفت امانت که بیشترین را بدینها تائیه خواهد داشت
 بحث فی رانگ آنکه فسخ خوده از خود و آنرا بمناسبت آنها نیستند این دلیل است که آنها
 بین باب ایزد و میبدیش هم میباشد تصور برداشته اند آثار، مصر، پر و کوش
 کوش، حلب، شفار، حلات، و دیگر آنکه همان خوبی هم
 همیز و آبها عیظی هم نیز خوده در این باب یعنی آینه یا آنکه در این
 باب نیز میباشد و آبها میشوند و میبدیش هم میباشد این مضر است که مانند هم
 بزر میباشد و آبها میشوند و میبدیش هم میباشد میگویند که برآمده نیز را تو
 خواهیم کرد شهد و یکان نیز را با خود خواهیم خورد لذا همین باب یعنی
 عیظی ایشان را با خود خواهیم خورد و روش تائیه مذکوره که رخصی و قفع سعی

بیورا و ارام ایکو که سخن ہے جس نے اوندی گوئی کہ خواہم کی کہ پت باریخ صدا داد
 آبھائی پر زور پیسا رنگ لی پاٹہ آکھو و ہم فیش باراٹ بیرونی درد کے داد
 برہامی تھماش احمد و بیرگی دھنس رو انداز و انہ تو اپدش لھنڈا ہاٹ ۱۲
 آئے ۱۳ دیکھو گوئی دای بگردہ دا چوام کھیر دش رو شش دیکھو گوئی ۱۴
 دیکھشوں ہمایل کہ مسخر دش بہا سیدیت بخوبی قذیق عقاب گوئی ۱۵
 کہ بکھار لعیدہ تو سندگریت لھنڈا تو ہمیں ب ۱۶ آئے ۱۷ دا ۱۸
 حضرت داد پیش نہیں اڑا عینستہ دو مرگریت دا را بیانی سید برا
 بیو کشید دمرا از دمتر تبر و لاز بیصل کند کھاں ۱۹ داد مقصود ایسے ۲۰
 حضرت نکر دہماں ٹھیک دی دعا و داد از اعدای کہ بہر لہ آہماںی خلیفہ نو داد
 رائے دو باب ۲۱ ایشنا ایسے ۲۲ الایہ یا کہ معاشریں ہمیں درج کیتے
 اس بھرپوری بہراہس محرف رسم دلخیل نوم ایں شکرا ار راسی طباں بہر قیمت ۲۳
 بردہ کہ جس نے اعضا می شریعت ایشکند، حل انصاف بخواہم در ہم اسے
 پیغمبر نصف ایسا پس از نام دلخیل داضھر دیکھو براہم طمعہ اور اسرائیلی مفتری داشت

با از مرانه که این آیت بد کرده را در فرهنگ شود و خود را با خصوصیات آن بخودم

وارد ۲۳ دلیل سخنی عرضه علی او آمات نسبته در آنکه خود سپشید گردید

در صورتیکه درس موضع صادر لفظ توضیح نمایند اگر هنگه گردندیش در بادار گردید

جست بر اساسه هر چنده در زمان بعض مورد تعلق نتوانیم و حتماً در آنرا اصلاح دوستی

خود مخصوصاً از بخوب را در ریاضی شد و پس داگر بر این شیوه خود را جسم از نسانه آماد

پنجم دو زنگ هنگه باش یوم باید آن آیت را در فرهنگ شود و دلیل

اعلاید و تعداد زیر از باب ۲۲ آشنا بعد از دریافت آیه سیک و آیه هر چند هم گوید

که در آن زدن خواه گفت که ایند اثر احمد خانیم که غصب و بدل حرمت شد

در آنی دادی بن برایع ایند را از منبع جست بدان خواهند کرد و حلیمه

زید در ۲۲ هشت پیشگوید بعد از هنگه شدید دریاب این عذر خواهند گذاشت

در باب ۲۲ یک گوید از نسبه آیه جست خواهد کرد که آن ایه که که خود

که چه ایه است که در صورت ظهر و میراث که آن نسبه را احمد خانیم دوچوا

دید ۲۴ پسر دید برایع یک سیم که بعد از آیه هنگه یوم چونچه گذشت راه

بابه ۱۷ آیه ۱۴) تفسیح ملاید که مهد زبان است حیات صدای نهسته اینها فرمید
 آنسته همچنان که شرمنده خویشند شدن را نسبت دارد اینسته که
 صدای نهسته را که کردند در دروازه سفر دارند بـ ۱۵ آیه هیا نموده
 آنسته حیات که نسبتش صدای است مقصود پیش است و آن استه عذرخواهی در غصه
 ادار مردم احتمال است برگردان از عذرخواهی این غصه در دارندگه حیات نهسته دارد
 از آن نهسته محبوس است پس قاعده همار مرآگر گشته اور در برجسته حیات از خواهش
 دنیز داشت امریکا در صرف قدر تنشیه برداشکند و میگذرد شورا گاهی را میتوان
 گفته که از دریا بجز فیلر عبور نمیشود هم داد از دریا صربیا به عقاب برداشت
 با دریا عبور نمودم؟ تفسیح اگر امریکا بر این مقصود باشد ششم روز
 و گرگز دنیم عبور از دریا نمیشود دیدن گنجائی از نیزه را نهاد در خصوص عذرخواهی از این
 دریم نهسته در سه موضع تراکه مدد مقصود از این امر است و نهسته در آن ایشان
 آنسته یک گویم که در خواناست ضرره در آن یوم ایشان صدمه را که مقصود
 امریکا در دنیست و نه مراد آن دور بجهت نیزه میشوند و هر یکی از این امر کرد

قاعده ایشان را خواهی سده دزیران نمودند در یوم جمعه شاهزاده هر دو فروردین و دهم بهمن
 این عرض ایکن بیشه شدرو لگد و حیران است هر سر چشم خود نمایست مجتهد و هر چشم
 همچو شرک دند و خاص مخصوص آنها توقد شد به رانکه سلطان شور بخوبیه نظر نداشت
 برازخونده که اسر هشتر اذیت کردند را دیگر ایشان را خشناب نمودند پس از این
 آیه ۱۷ ایه هشتر گل غصه را اندوه شد هست شران ای از اراده ای اند ول
 باشند که تور ادرار خورد و آنچه بتوکنند نظر شویان را نکشد دیگر راه آیه ایل
 بگویند که در آن یوم حسنا و بده علمه ای اسر ایشان ای ایکو نظر بیرون چفت حمل
 جسم میباشد، آیه ۱۸ لیکن ای همپار اطمینان نمی بود ای ایشان
 دلخواه زیرا علیم بود و بیش بگویید در ذکر آیه بیان آیه شاهزاده هر کجا که میگذرد
 ای ایشان بصر و آیه سوریه بیان دارد ای ایشان همچو جسم دا کوئر ای علیم بود
 میگذرد ای ایشان میبینیم دلخواه ای ایشان همچو جسم دا کوئر ای علیم بود
 میگذرد ای ایشان میبینیم دلخواه ای ایشان همچو جسم دا کوئر ای علیم بود
 ای ایشان ای ایشان همچو جسم دلخواه ای ایشان همچو جسم دا کوئر ای علیم بود
 ای ایشان ای ایشان همچو جسم دلخواه ای ایشان همچو جسم دا کوئر ای علیم بود

س مرتبه در دارا بخت گردانم و بیمه مرتبه دلار دارا نه برخایم
 برهه بیل در ای فخر غاذه مقصده اصل ای این سند دل ای هست که بهای پسر
 و فوکه منکر در آیات نزدیک دل کشیده عذر نمود و ایست معقوله را ای محکومه
 از محکم دفعه ای دینه ز داد نیشکه لو ایله عدم اور اک معذنه ای ایه هنوز مردو
 و تمشیر نیمه سار شده ای ایان مطابق ای همچو گردم و خود ای فخر غافل
 آن بوده است تقدیم مخدوم شایم دیده بی همیم دگاهی متعارف شریعه نیز ای محکم
 ای ایست معقوله در صدر است فی هر چیزی که ایشکه شریعه بجز قیمت عصده ایه
 و با ای هم اموی است دیالکسی سو محدود ای ایان و با تجذیب ای ای و دیالکسی
 محدود چنین مفترضی ای ایه را و با سو طبق ایشکه ای ایان و با خود فحش ششم
 در قویم هنوز نظر نهاده ای که که ای ای دل در بی جسد شرح رسال خود داده
 مقصده در این سند دلیل بعضی ای ایانه ای که گردیده در جمله درباره دنیوی نمود
 از دریا در قویم خلو پسر بعد از نکوس در ای خضر عصر کیتے بینه در موافق عدیده
 نه ای که شده دفعه ای ای بجز ایکم ای ایست دل کیتے مقصده در پیش بین

شد که در صورت خبر و حق آن بگنج و متصور نه گر مجذوب نمود از شرح
 آیت شد خود پیش باشد و میتوان از اکه خود که نماد اکه هم بر اراده دارند خود را
 بخواهند که بوده باز بیسیح در لایا ایش و آیه لایا حسن اند نهاده در بیه
 نش خواهید کرد و دست خود را بایاد شدید بخواهند خواهید کرد و از هبشه
 شده بسبس خواهند بخواهند بخواهند بخواهند بخواهند بخواهند بخواهند
 خود که در آثار باستانی از داشت و زاد خود بود بلکه در بیه
 در در برآمد از خود داشت شد شهر

از این شد بیوست دست نمیتوان باشد که بخواهند نهاده شده از در بیه
 شد بخواهند از ایل سریه شد از در بیه هم که تو سلطنت خود را داشت
 داشت شد و هر دو هم بر ایل سریه باید بخواهند بخواهند
 شد که بخواهند نهاده شده بود سریه ایل سریه هم بخواهند شده شد
 باس بیه شده از خود داشت شده ایل سریه

ببرگت جان و بیه ایل سریه نهاده شده ایل سریه ایل سریه

داریش مرقوم بود که این کشت مخصوص را در سیخ است ^{و این محقق که برگزیده شده}
 چنانکه در زمانه نویم که بعدها مرقوم دند که هست که خدا با پیرامیسم در نویم است
 که در زنگ خسیس قایقران است ^{دسته دسته داریش} سیخ است ^{زیرا نزد}
 منه نموده زنگها داشته اند و دارای هم بشد ^{و این شخص سیخ است}

چواب همایی :

اگرچه جزوی از زنگ خسیس

و تقدیم که چون سیخ خدنه و پیغمبر اولاد آبراهام بود و فرزندانش ^{و خدا از این}
 برگات طایفه خوش بود و هر چند در طبقه ایشان و خلیعتش باشد ^{و خواصی همچو}
 در زمان نویم چشم نموده و مخصوصه پسر اس دیگر هماریان بیرون نموده که چون ^{در زمان}
 سیخ اشرف از خسیس اولاد آبراهام بود و برگزیده پدر آنست ^{و نهاد سارمه}
 ابراهام که زنگ روی بودند نسبت سیخ ذرا پایی خسیس کشت آنها ^{و نیزه داشت}
 آیت کوران است در زمان خود ایشان بود که ایشان کشت آنها ^{و نیزه داشت}
 پس و خدنه دیگر همچو ایشان ^{و دیگر شرمنیست} است در زمانه
 خسیس اولاد دکریمود که از زمان ابراهام بودند شرمنی ^{گفته شد} خود خسیس

بی نسیم از نزدیکی سبودند و در آن او شد پس اگر پدر در مل مصیر گشت
 و لک دشابه طلب صدای این سیم که از دریه توحیم قدر کتنه به المعلوم
 از این سیم راحیم است اینکه در مصلحت گویند مصلحت آنکه همانند باشد گفته
 که عال آنها بکسر رستاره، را بله اگر بیشتر دانه اند پس خوب است و بر عرض خوب است
 آن ۲۳ بابر اینهم میگوید که در دریه تو درین سیمه که اراد آن اش میگشند میگذرد
 دیش آنرا بانگه خواهند خود دیش آنرا بانجیست که لفظ نمیگذرد
 در مصلحت حطاب با حقیقت زیر آنها در دریه تو را میگذرد آنی
 چشم این ریش را باز نمایم و سیم دل در دریه تو از همان ریش که نیز خواهد
 بود این سیم ایرانی هم میگذرد را این علت خود و اداره دادن از مصلحت اینکه
 پیش در مصلحت ۲۸ حطاب بیخوبی نمیگیرد آنها ۱۴ در دریه تو نمیگذرند
 بعنگدیده بمنبر دشمن دشمن و جنونه دشمن خواهند داشتم زار تو در دریه
 همی بیشتر که نهانه گردیده بمحضی بلاد و نیلان در مرور ۲۷ آنها میگذرند
 ام اراده آنها و نیلان در مصلحت بقیه بانه در امداد ای کرت خواهند ایش

ده می بیار اجنبه خوب نگشت ، تو راستشی باب ۳۳ آیه ۱
 کرت داد موسی بریک از فهریدی آیت و اینست که مقصود از
 ذرمه و مسیم او لدبار ایهم است زیرا میگوید میشست روحی آهان در درجه
 بیان خواهیم نمود و جزوی تحقیق منیع ندارد پس نکه قصیر بخوبید که آن ذرمه
 همچندل و مصلحیز و مظلوم شدند و بعد از این در کنگره شده و میشست که
 آهان باید گردید و بذوق این باتول بگوشت که نیزه شهزاده در درجه
 هنی صدر اول آیه ۱۷۰ حسن ای شاهزاده افشه خود ادعا شد و سپه امداده قلعه داد
 ۱۷۱ میشست روحی آهان سید ، و میر صدرا و میر قدر ۲۷ تکونیز بر سکم شفراز
 خدا اند یعنی اند که بذات خود گونه نیخورم چونکه پریگان خود را از من درین مردم
 بشار ای سیده تو را کرت این هم داد ذرمه تو را اند یعنی که در کن رسیده باشد
 بسیار خواهیم گردید بلکه ذرمه تو در درجه مشتمل ایشان را بیرون شد خواهی
 که را بینه آیه علیا و ای شمشیر ایم لفظیه بودند که همیشه اینها را دل نمیخوردند و اند
 آهان را متعصرت شدند ، و قوع ایشان را در گوک آدل و بابه ۳۴ آیه ۱

بوداد است یه شل یه سکه بس در یا کنتر بودند ۱۵ و آمیزه های زین بر ذره تو
 بگت عزیزه هشت پوکه فشن مرا اطا هست نودی در خدمت چهارم کوک او لبند
 نیز اخیر سکور است بوداد هر چهار سعادتمند یه سکه کن در برابر شمار بودند تغیره داشت
 قدر باز ایسم هر یک تارمان سیح دارا کیست بودند و چهارم برگاهت ذریه ابراهیم کوک
 او بود چنانچه دیضی دوزده کوک در باره ابراهیم سیه شان ۳۳ کوک کوک تو را داد چنانچه
 بگت نهم حاشیه کی یک کوک تو را لعنت شنیده ملکون بودند هشتم حاشیه دهیم بیرون
 بگت نهم هشت در خدمت ۲۲ کوکن نیز باز ایسم سفره آیه ۱ آمیزه های زین
 از ذریه تو بگت نهم هشت پوکه در باره اطا هست نودی در باره سیح هم
 سنه موده که از ذریه تو زمیزه است بگت نهم هشت پوکه فشن ابراهیم
 یا سکه مکوک شد از ایست پیش سعادتمند که قدر بسیح در خدمت ابراهیم داده بود
 بگت هشتم دشمن رای ایمان یادگردید و همچنان که است ثیث ایشان ایله ابراهیم بود
 بعده ده کوک هشت که خضری سیح از ذریه ابراهیم بود در گستاخ بدل تغیره داد
 ای خاصی سیح هشتم ایم چنان حشم ذریه بود و بگت داد سیح بیرون

بو همه حضرت ابراهیم دیرب آن بیو دکه دیگر نیز سیخ در راه ابراهیم در عالم که میگذرد
 دادند داکرسته باشد و دیگر از خواهر ایشان که مردم شد عیاش است که اینکه قدرت ایشان
 حضرت ابراهیم کرسته شده بو همه خود ابراهیم بوده که بیعت زوجه ایشان دارد
 اگر شاید ایشان پیش از آن مخدوش شده که این دیره همان سیخ دارد کرسته کرسته
 دادن سیخ هم بو همه ابراهیم شیخ نه بو همه خودش درسته ابراهیم الدین ابراهیم سیخ
 شایسته بیو دیگر که کرسته باش شایسته بیو دیگر ابراهیم که سیخ شده بو همه طیعه است که
 ابراهیم شیخ قدر ایشان دارد حال آنکه حضرت سیخ هر دنده اعلی بود پس بعد
 یو دکه شاید پیش از شیخ است که برالمفت نیشتر از حضرت سیخ را بایست کرسته
 و مخصوص دکتربار اینست ²

باب ششم از فصل اول سیحی

در حضور خواسته که بو همه شاهزاده سیخ گز و مخصوصان خود که مخصوص این خواسته
 شیخ است بو همه خود شیخ است بود چون که مخصوص شیخ است همکار دخانی خواسته بود
 و درسته شیخ خود بود که سیخ خود را ایشان خود لفست عالم را بخوبی قبول کرد

ابوالسطر اعلان داشتیم پس با بحثه ای این سیح اگر هر چند مقصودم نداشتم

نمی توانم و بحث بخواست دیگر نمی توانم : هچوای سبائی :

هر چند حضرت سیح ببرخاسته خداست خالی بود لطفاً بخوبی سیح نموده برادر علام

الله مختار خاسته خدا شاه سالم آمده بودند و مخصوصاً دعوای ایام ایل بود که بعد از این

سیح دیگر حکام و شریعت تو را است هاشم خاسته نمودند اگر در رسانخ دخواست کنید

شریعت اذیت ایشان را اگر پنهان نمایند و اطوار را نمودند لکم تو را نموده باشد

نمودند و بدینجا همانند دیگر پنهان نمودند لیسته هست حکام و شریعت که شریعت بود

و هر چند نیست که هشت بیان این اوله سیح از خلاصه فداهست که قدر کفته باشد

نوی طلاق ضمیمه نهاده مگر نمودند مختار شده داشتند ایل بخاتم و شریعت داشتند

آنقدر ایل نمودند پر اگر آنقدر ایل نمودند مختار شده ایل بخاتم و شریعت داشتند

و خالد و براین پون بخدا دوق آیه را است بخوبی نهاده نمودند ایل بخاتم و شریعت

ایل دیگر سیح از خلاصه نمودند ایل امراء است در حکم کسر طلاق است همچنان

ایل امراء است همچنان ایل ایل بخاتم و شریعت ایل دیگر شریعت نمودند

پوری خسیر نهاد زنگل پل خضرت عصیر خسیر چه هر که لرزد سرخو شنید عمال کسر کنگره
 پل خسیر را کرد و داشت خضرت پوری خسیر گوید و دیگر ایال خودست اداره خسیر
 آنچه کس با این سعی خواهد گذاشت خود را بشر خسیر دارای خود را بقلم خسیر چه
 خسیر پوری خسیر چه خط بدل نداشت که خسیر پوری خسیر گرد خود را
 دو شش گیره دوبار تراوید هر چند نیست و اگر گوش ایام سعی خود دوی
 اداره اداره خسیر میدارد و بخاست خسیر را بخواه خسیر خسیر خسیر بود
 این چنانچه با خسیر خسیر که دفعتی خسیر خسیر آیینه ۲۱ نه هر که اداره خسیر
 خسیر اداره اگر گرد در گلوکوت آشیان دفعت خسیر خسیر خسیر که اداره خسیر
 که در آشیان است همراه خود ۲۴ دیگرس بخاست مرگش گزند و برآید خسیر
 مرد چهلی یا هزار که خود را با دیگر شناکرده بخاست سپاه بود و امنیت خود را
 ایام پلاهمبری سعی که هشت بخت است هسته زن خسیر پس گرد نهادست که مژده
 بال خسیر خسیر که بخست هسته زن خسیر پس گرد نهادست که مژده
 تو میتوانی بسته باشد آیینه ۲۵ شنوند از اینجا شکم قدر است که خسیر خسیر

شه مود و مقصود حضرت سیح و مولایان این میشست که بدان شب طی خوده آید نیز راجح است
 لور بیشتر ممکن است دیانت را همان مسئل ممکن است بوده اما برآمد جهانگردی باعی برای
 این زاده ایس برای همان مسئل ممکن است بگذاری عصی شود که در فرقه اسلام است آنچه در دنیا
 داشته باشد را که با آن ممکن است از آن خود بگذراند و آن دوستی پر چشم است و دیانت نیست
 چنانچه در فصل ۱۸ حضرت میرزا علی خان ایس ای ای اگر شیراز از آن میگذرد
 شده بود و همچنان نیز دزدی این سر اسکندر دارد و بدل صدقه همانند است این شیوه
 آنکه دخواه مرد ۲۲ تا می بعثت اینه همانند بود بدن کوچک ایشان را
 صدقه ایشانه همانند است و در فصل ۱۸ این شیوه ایشانه همانند بدن کوچک
 دیگر خدمت مرا ایشان که ایشان را بجای حیات او خواه بود و در اینجا هم فصل دیگر
 میگذرد ایه شیوه آنکه در ورده پیشیده دفع این است که بندی که نهادم ای خدمت ایشان را
 آنرا خوده را نمیشاند که ای خود را ایشان کشاند و همان را نمیشاند
 بخانه سار و در بیرون شنبه پنجم ای ۵ آنچه میشاند و میگذرد اینه صحت است
 تو بزرگی بزید بلکه درست میشاند تو را نمیشاند و میگذرد اینه آنچه بزرگ

تو خواسته بود ^و آنکه دسته خواهند خواهد بود و سداده آبی است خواهد بود
 بعینه نخ برخیل مکالم را وید بجایت فسرا دراده و فصل ۲۴ آیه ^{۱۷} تجی
 که خلاصه ایشان است ^{چون} خسنه زدهان در بعد از دیدن کمیت خسنه زده
 جسم غواصگشت آنها را زیده گردد خواهد بود لفاظ همچوی بیان این امر
 یک گرسنه بودم خدمت دایم شنسه بودم بیرام خود برخشنده بودم مرثیه ایشانه
 بکسر بودم پاهم دایم بخسنه زده گردم در هر قدری که کچتریں باران ^{با}
 بعینه آرد آنرا باز کرید و با صیب شال خواهند گشت که نکسر خوبی نباشد خود
 پس شاد و عذر ابر و عاد اهدی و حیات بابریم ایل این آیات را داشت
 و در سیده حیات است مردیان په در زمان حضرت پیر پسر در زمان حضرت پیر سیح و پدر دیر
 شانه خود را او امراء عزیز بوده داگر حضرت پیر خوشیشان را اصلی کشید
 ادا مردان بخیز خوده بود و حقیقیان شرمناسیه بود و در قریب میان قولدانی
 ایلان پنجه زده بود و در سینه عصیان طیعتان ایکیان خواهند گشت سیکرد
 و فداه ای خوشیکن و ذرید کاران سینه خود آن را سیده سیمیریزه بگویید آنکه زنچی

مُحْسِن سَعِيْهَتْ دَعَالْ لَكَمْ چَانِيْشْ دَارَاهِ بَزَنْسَمْ دَبَبْ بَنْجَمْ نَادَوْلْ
 تَسْهِيْلَهْ سَدَمْ سَهْتْ كَمْ يَعْنِيْنَهْ كَمْ كَرْ كَرْ بَرَادْ بَرَادْ ثُوْدَرَلْهْ يَعْنِيْلَهْ
 يَادَنْمَ دَسَنَهْ يَادَدَهْ بَرَتْ يَسَلَّهْ جَنْ كَرْ كَرْ بَرَتْ دَرَدَهْ
 نَاهْ لِيَقُوبْ بَهْ حَارَهِ آيَهْ ۲۱ ۲۲ اَهِيْ بَادَهْ اَهِيْ صَفَرْ دَارَهْ
 اَكْرَكَرْ كَرْ كَرْ كَهْ اَهِيْ اَهِيْ دَارَدْ عَمَرْهْ دَارَدْ اَهِيْ دَارَدْ عَمَرْ
 اَهِيْ كَاهِيْ شَهْدْ ؟ پَسْ بَهْ خَطَهْ بَهْ شَهْدْ كَهْ مَرَدَمْ اَرَاهَمَلْ عَادَلْ شَهْدْ بَهْ شَهْدْ
 اَهِيْ بَهْ شَهْدْ بَهْ خَانْهْ جَمِيمْ بَهْ خَانْهْ مَرَدَهْ بَهْ شَهْدْ بَهْ جَمِيمْ بَهْ
 بَهْ خَانْهْ مَرَدَهْ بَهْ خَانْهْ مَرَدَهْ بَهْ خَانْهْ مَرَدَهْ بَهْ خَانْهْ مَرَدَهْ
 خَدَلْ عَنْهْ كَهْ دَهْ بَهْ حَدَهْ بَهْ خَدَهْ دَادَهْ دَرَنْوَرْ ۲۲ هَشْهَهْ
 آيَهْ ۲۲ كَهْ عَدَهْ اَهِيْ اَهِيْ كَهْ كَهْ رَاهَهْ عَدَهْ مَهْهَهْ دَاهَهْ دَاهَهْ
 بَهْ خَانْهْ مَهْهَهْ دَاهَهْ دَاهَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ
 اَهِيْ بَهْ بَهْ

دیگر رقیب نیز درخواست داشت و در آنستی میگفتند که دنچ خواهد فصل
 تی سیفی دارد اینکه ۷۷ ناگاه زنگ فرد بودی میگفتند که این میگذرد که
 خسدا و ندا بر رحم کم که دشمن نمیگشت و داشت پیغام برخواستند از دلیل
 این شکر که خواهش نبودند که او را بخواستند و در قبیله نوادرز میگذشتند و در جهاد
 خواست داشتند که این میگذرد که این میگذرد که این میگذرد که این میگذرد
 آنده اند اور پیش گردید که دشمن میگشتند که این میگذرد که این میگذرد
 گرچه دشمن گفتن این میگذرد که دشمن با عدوی میگذرد میگذرد میگذرد این میگذرد
 میگذرد این میگذرد این میگذرد این میگذرد این میگذرد این میگذرد این میگذرد
 همان ریح نیز عرض کرد که این میگذرد که دشمن میگذرد این میگذرد این میگذرد
 که خسدا و ندا بخواستند این میگذرد که دشمن میگذرد این میگذرد این میگذرد
 از دشمن تو نمیگذرد از دشمن تو نمیگذرد از دشمن تو نمیگذرد از دشمن تو نمیگذرد
 ۷۷ در جان زور از این میگذرد این میگذرد این میگذرد این میگذرد این میگذرد
 از دشمن این میگذرد این میگذرد این میگذرد این میگذرد این میگذرد این میگذرد

و حسنه شده گان و حبیبیان هر اش د راید و شده گان ف نه اش
حسنه شده چاچخه و فخر ل حسنه بیچ خیر یادک در قسم بیدن هر اش

از هم جمعی از صد زن بیش اش بودند آئینه ۳۸ و نیز گرد و مخواج هشتم

لیست مرفع به بالکه دیده د موہبیان سلکی هبند ایشان با تند

آئینه ۴۸ و گزگانه نزد توان است بخواهد که ضمیح ضاد مرالکه دار

همی دنکویزی محسنه شوند بعد از این کنکه آنده همینه شونه شنیده مون

اما هر که عذر خوش است ارباب نیز بخورد و از برای تموص و از برای خوبی که در سیان

بله بند شده بیست است و فخر ۶۶ شعبده آئینه ۳ و پر کنایه فیض

لطفی است بیرون گوید که حسنه اند مران قدم همینه اکرده است لذ

زیرا که نیزی برای همی بیدرست اند خانه نکر غاید شد و فخر ۴۷

حسن همینه شد ۴۸ و نیز چنان در سیان شنکن شد او لد در سیان چاله

نموده اند بجهت از نیست از برای خود یعنی همینه شونه بیش از برای شاه شنیده شد

شده گان بزرگ شده بند از سیان ب طایفه همیشان مرد شد

خواسته گرفت ذکر یا ب ۲ آیه ۱۱ در آن روز طلاق پسری ری
 به سند از مصادر قوم و خواسته شد: پسر علوم و حکم شد که بیست هزار
 دجارت داد. تبیر فارغ نماینده سرچشیده خود را چنانچه بنام خواسته همچنان
 باشد **هر ششم از فصل های شالی صبحی**

که مولود بعد از سیخ نیز باید از زیره از ایسم و اسقی و قیوب و داد و داشت و پنج
 میزه کویس ۲۱ آیه ۲۱ آنچه خود را با این بابت خواسته بود گرمه کرد و یک
 خارج از این ذریه بشد چنانچه نمیتواند از خانه طلاق است و درست نماید؟
 و غصنه باش بپیر از ایمان برادران جریمه داده خواهد بسیخه از پر کوتاه
 با از قدر سیخ بیوش شود چنانچه در تو راست نمی پسر ۲۱ آیه ۵ همانند
 که مصد از نهادی نهادی از ایمان نه از اراده ایمان نه پسیخه برا شتری میتواند
 از ادشته است: چو ای مسامی او نه عبد با هم عقد
 از امر غشته است دخیل نموده مدارد چنانکه کویس ۲۱ آیه ۶ میگویند و

درین تو بعد از تو خوید که لف و خوشنده داشت این است که می سر شا به رو کوی
 خشند شود اما نه سعی نماید مصادق این آنکه حضرت سیح بود و این گوای
 در آنهم فورش بکمال رسید و خود حضرسه عین زیر اندر شد و بدین مصادق آن
 تواراست نمی پرسی صدراز هم ریسح بقصد این اکمال این آنکه دیگر حق شفیعی هست
 برای مسد رانداید دنباله گویی که موعد بعد از سیح زیر باشد مصادق این آنکه بود
 باشد پسون در تواراست به که رای سهر قومه هند از در رای شد که موعد بعد از سیح سنت
 از شناسن اینهم داز برادران باشد و اینکه تواراست رسول آنکه پیغمبر داز برادران باشند
 بدین اینکه خالقه ادم که نیز عصی برادری قوبه شد در تواراست از برادران پیغمبر
 با آنکه عیسوی بالیعقوب فالغ بود و آنکه دشمنی در عی و داری شد با وجود این لذت
 از برادران است چنانچه در پایه ۴۴ تواراست پیغمبر قوم است آنکه از اندی
 مُحَمَّد که برادر تو است پسر پنهان است به اینکه می شد می شد لطفی اول
 از برادران است زیرا در تواراست به اینکه که اینکه را از دزیره پیغمبر اینهم نیز آمد
 اینکه می شد که مفسر می شد از پیغمبر ایشان داری ایشان داری ایشان داری

سکون می خنیده ۲۲۰ فرمایم گشت که این جوان کشته شده دلخواست ما خس
 بندید همسر پسر که سرا برگشته بود تو شد و آنچه نادیر کرد تو از این خوا
 ب شد و پسر کشته شده نیز این خواستگر را بخوبی نیز کرد از این قدر تو است آیه ۲۲۱ و ۲۲۲
 با این پیشیده بود و او نیز کرد سکن صلح ایشان در صحرای فاران سکنی گردیده
 فضل حسین علوی بزرگ ۲۲۳ خدا از تماش کشیده قدر من بجهنم ران فضل
 قورات شمشی دو طایفه نیم عمویه و نیم ابراهیمیه که تاده شست کله ناید
 چهارم حسن اوزن لژند فضل ۲۲۴ آیه ۱۶۰ بر زمین بام سرمه از اش گردان نیز شد
 این دویله هم دختر مردند گونه طرف اینها که در قورات است آباد آهنا از اینها
 خود را نهاده است حضرت پیغمبر امر بهید است آنها می خوردند و عالی آنکه هر یکی از اینها
 دویله صفت کلام قورات است آنرا پیغمبر می خوردند هر یکی از اینها نسبت
 با ابراهیم ناشست است و در زمین خارج می شد شاهجه خوشیده که از این دویله
 دیگر نیز عشمیه فرزند هر چند با اینها در قورات نشست و بعد از هر یکی را که کشش
 کرد برداران نیزه بیشتر بخوبی نمایند بلطف حبسند و عوست نمایند ای ابراهیم

د بقای مردابیم کندهم دیگر بر این بحثست سئن بزم حق داده از لذتگذشت
 از این برآب دندان در آنکه از این است تور است که بسیار میشه که درین
 پسر طوبیت نزد هندا علی شوهر و پسر از پسر ایشان دیوانی گردیده خود
 در این پیشنهاد آنرا یعنی دیدار یکسانان که نهاد میشه او را فخر نمایند
 و حضمه از مرد است سیداره و نزد هندا علی آنرا یعنی خداوند عصیانیه
 که ایشان علی برادران شهرا ایشان بسته میشوند و عزادار کنند و از علاوه کارهای
 گوشه هندا علی او شیلیم انسان به دیره نمایند اورد ۲۱ دیگر خداوند عصیانیه باشد
 بعده ایشان را بر ایشان دیوان نیسم گرفت ، ذکر ایشان ۲۲ آنرا
 نهاده بی میست و تجاه این مقصود شده قدم را خواهند شد و دیگر خداوند عصیانیه باشد
 و دهی بی پیغمبری مدارد دیداره سیخ هم لطف کاهن شرطی شده پیشنهاد
 ذکر ایشان ۲۳ جنومن خودش که روحش علیش در هندا خواست که ایشان خواهد کرد
 ایشان دیدار شد آیه ۷ و آیه ۱۵ نامه بصریال ذکر که ایشان دیدار
 را قدم است متعقد است که خدی چنین در فرض شرط موده چنین عذر کرده

که اگر نفسی بعد از سعی‌النیاز داده شد مود و خلصه اینها قدریم خواهد بود
 برادران بنو نبیش و بقول آنکه دیگر پسر در این خبر داشتند
 بُشْ رَسْتَهْ بِلَطْوَرْ بَلْ لِغَيْ بِحَسْتَهْ سَعْ يَكْ جَهْرَهْ تَلْيَ اَسْنَدَهْ کَهْ خَسْتَهْ سَعْ بَلْ
 خود دُعَدَه مُشَهَّدَه مُوَدَّه دَائِیَه تَلْيَ اَسْنَدَه مُخْفَوَه اَزْنَوَه دَادَه مُدَبَّرَه مُغَرَّه
 بِولْ هَسْتَه کَهْ دِنْهَرْ دِنْهَرْ اَسْنَدَلْه اَسْنَدَلْه اَسْنَدَلْه اَسْنَدَلْه
 خَوْهَتَه دَاءَلَسَه دَهْنَه دِنْهَرْه خَوْهَدَه دَادَه کَهْ بَابَه بَابَه خَوْهَدَه دِنْهَرْه
 کَهْ جَهْلَه مُسْتَوَاه اَزْبَرَه کَهْ ۲۶ لَکَشْ آَسَه تَلْيَ دَهْنَه پَنْهَرْه اَنْهَرْه
 کَهْ پَهْ اَزْرَاهِمْه خَوْهَه فَسَادَه شَهَادَه شَهَادَه خَوْهَه اَمْهَه شَهَادَه
 بَلْ اَلْعَمْ بَادَه شَهَادَه اَهَه اَورَه دِنْهَرْه اَسْنَدَلْه اَسْنَدَلْه اَسْنَدَلْه
 آَسَه تَلْيَ دَهْنَه کَهْ بَرْه بَرْه پَدَه خَوْهَه رَسَادَه دِنْهَرْه خَرْه تَرَه کَهْ دِنْهَرْه
 عَمَّ اَهَه اَدَه بَارَه دَعَه شَهَادَه خَوْهَه دَادَه دِنْهَرْه اَسْنَدَلْه اَسْنَدَلْه
 سِیْگوَه کَهْ مُسْعِدَه هَسْتَه بَرَدَه کَهْ اگر نَزَدَم آَسَه تَلْيَ دَهْنَه فَرَدَه شَهَادَه
 آَهَدَه آَهَه اَگر بَرَدَه اَدَه بَرَدَه خَوْهَه رَسَادَه دَادَه خَوْهَه سَادَه خَوْهَه

و صداق و نصاف لزمن خواهش است ۹ بگز ه زیرا که مریع ایل داشت
 بعد از اینکه مردیدم یار و شاهزادگان میزند بالغ فریزه اکبر بر پرایان جمل
 همکم بری شده است و دیگر حسنه ایل را در این که دلخواه کوئی نیک عادل حاده کرد
 نهشته ایلچوی آن روح را ترسید ادشای ایل را تهاشت و خواهند برای ایل
 پیش خود بخ خواهش گفت که هر سه پیغمبر شرود خواهی گشت و شایانه خوش خواهد
 داشت اگر چو میشد شخصی دارای ملی داشته باشد آن بود که بقدر این محدودیت خواهی داشت
 در این بسیار دارم اهمال خواریان میزند که چون فرزند یا هستم بگای خاریان عذری
 بودند اینها چند صدای دشیده میزند اما آن مسمی نداشته باشند که همچنان که را که
 نشسته بودند کرد و زبانی گشوده شده چون بانهای ایش را بین اشکه گردید
 در بر ریکار از نشست بگای ایل بروح تهدید میگشند ۳۳ پرسنده
 برست راه رفته اند و در روح نهشته میخودند از ایندر قله شجاع است که صلی
 بریشند و میشوند ایل آن ملی دشده و دیگری تو خواهش است که کوئی
 در اینم ایل است بگذارد ایلی که در ایل ۲۴ لر خبیری داشته باشد ۹ بگز ه خود را

بُشِّریتِ تَمَّ وَهَدَیٰ وَرَحْمَةً مُسْكِنَةً لِلْجَنَّةِ
 وَرَاهِیٰ تَبَعِیدِ حَلَقَهُ وَنَجَّهُهُ کَمَا تَعْصُوَهُ اَنْتِی
 رَوْحَ الْهَمَّ وَصَدَقَهُ پَدَاهُ لَهُتَّ دَرَرَ پَرَسَهُ خَوَابَانَ سَدَهُ لَهُنَّ
 سَفَرَیَهُ اَوْهُونَ سَایِدِ جَنَانَزَهُنَّ وَجَدَقَ نَصَافَیَهُ خَوَابَهُونَهُنَّ
 بَیْکَدَ وَلَیَهُنَّ اَسْتَکَهُنَّ وَبَیْلَهُنَّ خَوَابَانَ عَلَمَنَهُنَّ
 وَدِگَرَ سَفَرَیَهُنَّ هَرَیَ بَیْسَرَادَهُنَّ کَلَمَنَهُنَّ کَلَمَنَهُنَّ اَنْدَشَدَهُنَّ پَرَسَهُنَّ
 بَیَامَ رَهَنَزَهُنَّ خَوَابَهُنَّ وَخَوَابَانَهُنَّ اَزْکَهُهُنَّ اَیَّحَ حَمَرَیَهُنَّ دِگَرَ گَفَنَهُنَّ وَمَرْوَجَهُنَّ
 حَضَرَتَ رَوْحَ اَدَبَوَنَهُنَّ وَنَسْرَهُنَّ خَوَابَهُنَّ شَکَوَیدَهُنَّ اَنْجَهُهُنَّ کَلَمَنَهُنَّ دِگَرَهُنَّ
 حَسَبَرَهُنَّ وَدَادَنَیَهُنَّ عَنْبَرَهُنَّ کَهُنَّ اَزْهَنَهُنَّ دِگَرَهُنَّ وَجَرَهُنَّ
 سَیَحَهُنَّ اَیَّدَهُنَّ بَارَیَهُنَّ اَلَّا حَسَنَهُنَّ وَجَدَهُنَّ دَسَنَهُنَّ رَاهِهُنَّ کَلَمَنَهُنَّ بَیْسَرَهُنَّ
 هَانَسَکَهُنَّ اَمَدَهُنَّ کَوَرَالَهُنَّ خَوَابَهُنَّ دَرَسَهُنَّ سَرَزَهُنَّ بَعْرَهُنَّ بَیَانَهُنَّ
 سَعْیَهُنَّ عَوْنَانَهُنَّ تَارَاصَرَهُنَّ اَهَنَهُنَّ تَارَادَهُ حَسَنَهُنَّ اَرَاجَهُنَّ اَورَدَهُنَّ
 ۲۷۲ زَرَلَعْسَهُنَّ اَزْکَرَنَانَهُنَّ اَمَدَنَهُنَّ فَهُوَ خَوَابَهُنَّ وَنَخْسَهُنَّ کَوَاهَرَهُنَّ کَلَمَنَهُنَّ عَذَلَهُنَّ

باشند خواهند داد گر کسی برآورد بخواهد نیز باوی خوشخواه شد پس پرست
 که آن تئی بشه و بیخی ایند همچو عیشه از سعی است و درباره آن بروند و ذکر نمایند
 از برادران بشیانند از برادر طولیست پنهان و قویش و دلایل این بخواهد دلصدیل نوید
 رول بضریت سعی از برادران بکار رفته است زمان فراشده چنانچه و نامه داده میباشد
 بضریت آن را ۲۶ زیرا بهمن ماهه زمان فدا میگردید و روز شرکت این سعی داشت
 باشد زیرا بجهش دار سعی تقدیم یافته شده بمسیح شدید در این صورت دیگر بزیو
 نه بتواند نه خدمت نه آزاد و نه مرد و نه زن بگشته شایع بمشد چون رسخ شدید پس
 نهاد اینهم میگردید و در این میگردید بحسب عده موافق این آیه برخیانند خبر چون رسخ
 بود و میگشت از سعی زمان فدا و نهاد این میگردید و در این محبوب است در این صورت
 خضرت رسول ائمه و حضرت سعیه الصدیقی خود بظریان ل از برادران بشد که در در راه
 رشت نهند چنانه ام تو نموده خود را بیخویش بتوسیه گرداند و چون بظریان در آن
 رسخ این بحسب تصریحی هم رسخ دیگر حضرت دیند نظر کرد و نزد در ائمه
 از آواراست و بخیر رایی ام خوب حضرت رسول الله پیغمبر میگشود و اراد شده ملطفه رود

و پیران عصر و از خواه رخوار در وحی آن را با حب رفتو و حجج رسول الله خود بنا افتاد
 آنچنان شد آنوقت سرمه نمایند که آیات و حب رخوار رخوار بول آنچه داشتند و موضع آن را
 شده از خود آیا سکه می‌دانند از این آنچه داشتند عصیر نمودند و گذشتند آنکه همان خبر است
 یقون بسته که در فصل ۴۹ تکوی نیز نمایند آیه ۱۵ عصیر نمودند از زید و اشتر
 درین آیه اولند و از خصیت شیوه اینها برآورده است که هم است که از جمیع عصیر شده
 این آیه را می‌دانند از برخوار رخوار درین آیه که مخصوصاً اینکه شیوه اینچنان است که در فصل
 ۲۷م در فصل اول جسم شده و حال آنکه اول آنچه نمودند عصیر نمودند این است که بعنی این است
 باید در زمان شیوه آیش نمایند و در زمان حضرت پیر احمد بن حنبل این را این آیه
 در صدر شد و مقدم آن آنچه داشتند تو بروند و بعد از خواری می‌شوند
 و همین نیز شدند چنانچه خواه حضرت می‌سچ و مزود کنند بر این می‌نمایند امام فضل
 اینچنان می‌نمایند آیه ۴۲ تصور نمایند که بجهت تمسیح زینی آنها مام ۴۰ نیز نکته
 نهادند شیوه و نایه مخصوص از اینها طوایف خانمیه از دریه آنچه نمی‌شوند
 یعنی در زمان شیوه طوایف قیمع که از دریه آنچه نمی‌شوند بسته باشد با جسم

و در لکل علت اراده داشتند ایس زیر نزد حضرت موسی کار مشهود بحیث طلب است
 پیش کردند اینکه دیگر بخواهد در مطر لواه حضرت پیر سیمین خان را بخرد
 آنکوون هم قبیل پیر سیمین خان نداشتند اند پایه رسیدند اینکه خبرت داشتند که خود را
 ندارست محسن و بشور است که آن قبیل هم اتمدیا نیک شیوه جسمی بخواهد باشد
 امشد و درباره از دست ایسم دنرا کی و لفوب دست کنند اینم مرغ است از خود در
 تکوی آید چند اوند بار ایم پسر مود داشتند بزن خود را همچنان که اینکه سرمه
 باشد و او را برکت خواهم داد و ایسم پسر از این چونیکم بگذرد اور اینکه کشته
 اور ایم خواهد بود و چشم بلوک خود را در این لفوب می‌دانند و لفوب عین اینها را بخوبی
 نمی‌بینند و در آنکه شیوه بیان است دیگر که درباره این دلیل چون اینها را بخوبی
 نمی‌بینند اینکه خود را بخوبی نمی‌بینند و مخصوصاً اینکه اینها را بخوبی
 بگزد داد یعنی دلیلی نمی‌بینند و مخصوصاً اینکه خود را بخوبی نمی‌بینند و در این
 بخوبی اینها می‌دانند و لفوب بعد از خوبی خود را بخوبی نمی‌بینند

و خصوصاً بعد اندیخته دنور ایش رت طخونی سلوه و اجتناب همچنان که زدن راه آنچه نیست
 سیفی ملید و نام بیان و دریه وقت میر از مردمه ای خضرت بخوبی شد دادرس
 ای در آمدند که سبله کرد خسته رسیده ای خصوصاً تسبیح جز دست ریث نیاز است
 داد که بعد از طهو را آی خضرت دنور ایکند گرددند داشت دناری کشیده دلکشیده
 بلکه در بخش کلمه سلطنتی ای روح نو زند و مخصوصاً ای خصوصاً ای خداوند ای خداوند دناری داد
 که طایله همودا پیون مرغوب بر و شیخ زین طولانیه و سلطنتی همودا پیون
 بیان بسیط بر دیس دیس زرس بر بیان و مقدم نو زند خضرت بخوبی نوار است
 همودا را اور قریشی دنور داشت ای ای زده طایله و دلکه دلکه که ای ای ای ای ای ای
 مقدم هم شد لبند ای عقوب ای عینیه که که ای زد ای خداوند خلیه و دیست بسیط همودا دیز
 هب دلکم خواه شد و دلخواه خواه نو زد ما ای دلش سلوه پنج کلمه بعد از خضرت ای عقوب
 تازه ای خضرت بسیط همودا بر سار بیان دیس دنار خداوند دنار دنار
 آی است نو زند دنار ایلی بهشت که در ۱۰۰ صفحه ۴۹ کوچنیشتر فرا خداوند
 بسیار بیان دیست بیان دیست ای ای

دست قبور شد سفید شد پس از آن پرست بر روی کناره زمینه ی یهودا
 پیره زیرست و پیره زاده کشید که از این خاندان بعد به منتهی صفا می‌رسید در آینه
 خصا از یهود افسوس نداشت از این اولاد دشمن خسته کوایه بود ما فریاد شد
 که نسبت بر جای چشم شود ، از خود لای ایستاد عورت که مضریه بسط بود از این روز
 بسط دیگر که در نهاد یعقوب بکران در راه افسوس باشد همان شیوه و همان حضور کشید
 چشم بود هال گریزی گرفته و تصور عصا سلطنت است درباره یخ همان
 شاست یهود زیرا پیش از نهاد رسیح الگردش ای سلطنت را از داد و گیرند نهاده
 کلی سلطنت دریاست نبرده است قدر شد و دعای ایل زید و ایل زید و ایل زید
 رسیح در رای سلطنت بوزید چنانه فیصل کتاب هوئیت خبر بد که خی بردار
 دریاست نزدیک ایل زید بوزید آیه یا بی ای سپاهی روزی ای بسیاری بود ملک
 زیدیل سمه در دید و در دید و دید
 بیکسر اول همچنان دیگر ایل زید رسیح غفار زید و همسر فانیه بود او را ای
 سلطنت بوزید و ایل زید بسیه همچنان دید و دید و دید و دید و دید و دید

در این ایام ایرانی هشت کمال و از این هشت نظر باله و بیست هم بیو زندگانی در این عالم داشت به سی و سه
 ایام آن را شده را نیست و این درباره مسیح دیگر نگذیر این هشتیم داده اند شیوه
 در بیان است بیو اتفاق پیش خواهد شد و تا آمد مسیح تعلیم شده بود از جو دایم حیات
 ایام آن را شده فیروزی می داشته اند آن یعنی دشنه که ذخیره خود را بخوبی خود را مسیح کرد
 جسمی می فرماید اور از درباره محمد رسول الله قول شنیده داشت من خوبی بیشتر چون
 و شخصی کند باید می داشته اند که در صورتی که جسم حضرت مسیح باشد را که در زمان خبرت بر کار خواهد
 بود از این طرز مسیح نماید با اینکه مسیح مرغ هشت مراد آن یعنی دشنه و آیا است مردم از این
 که شخصی هم نباشد این مسیح است بلطف اول از این طرز مسیح محمد رسول الله است و دیگر ارجاع آن کند
 هموارا این باید طبق مسیح حب و دل برآورده اند آن است که در خصوصیات این شاهزاده مردم است
 که در آیه ۱۴ حسندا و بده آغاز که پادشاه می شود این دستگاری داشت که از زرایی یک نیکد
 دشمنانی دلخی پادشاه ارم و پادشاه اسرائیل را در خانه نهادند و آن است این دید
 که خود خدا این دشمن را داشت با کاره خالق شد و پدر خدا خواهد شد و پدر ایشان را
 خوبی دید را نمی بدم آن دو پادشاه که دشمنان اغاز نمی داشتند و پدر ایشان را

هوا هشده در فصل ایمیده و فصل داده که بسب دیگر ملک که آنرا پس بگیر
 از سه دارانش پنج پدر ملک را کشت و چالش سلطنت نمود آیه ۹ باب عاشر
 آندر بخش برآمد و رسیس لقتن سینه و آغاز از کست این سلطان آزاد شد
 ایمید بابه ۵ که خدا دش این است بعد از کشته شدن این سلطان که برآخت قاتم
 گردید نویز آیه ۶ ای قوم کشت خواهد بود و باهم شورش کرده بگردانند
 زیرا که قدم بام است و قوع آیه سیمی تو له آیه پسران خمسه عالم شده و دشمن
 آن دو سلطان هم را نمی بینیم با وجود این در فصل اول این بحث که آیه ۳۳ این امر را
 برای تو له بسیج شده دیگر است در که آن این سرتیخ شنید اوند برآیی فرزند نویزه داده
 بعد از تو له بسیج از مردم که با گردید کار کارش ، مدد خطا فرشته شد پسکه هر کس که صد
 تبر از تو له بسیج می خورد اند با از زرداده و آزار دلیل ملکیت این زر داشت دشمن از
 زر دشمن مورد دشنه قشش کار کار شد و بود آزار از این بسیج جزو دیدار داده
 اگر این کوشش شد بعد از نظر دنیا ایس پسکه هر جست این جست ایش خود داده
 ذکر تئی دهنده و دیگر ایس هر کس که نخست و دیگر ایس درباره محمد رسول الله مخوب شد هر کس نه

ایں بیش کریب آنچہ پیشتم غم منیکرن نہ بیداره عذت شد آنحضرت سعیج فدا
 ایش نیست شود که دضرت آن تی میصریا یا پسہ آن حسرانکه در ویده راه
 کوہتے جی نیزه آن شادیرا که در پشم خود داری خی یا بد ۲ اور فیضه ایش
 که در باره سعیج از نکتہ قدر دلسرد اور داده و بیکه نیزه نیزه نیزه بدر است که در ویده
 از حضرت ایش ساله لگت شد خواه آن ما بعد از سرا احمد از پیغمبرت دل نهاد
 سعد شمس ببریم گرد که نیزه آن لایت که نیزه نیزه ای طویل حضرت روی
 دلسرد اور داده آنگه کوییسم آیین زبان ایم در باره حضرت شمس نیزه ای داده و این خبر ای
 هست دل نایم
 که هنروش رست پیغمبرت سعد ایم و خلوص پیغمبر اعظم ایش ای که بپیغمبرت ایم
 و ذکر کیسم لی چون بخوبیسم که بفرازی ای ای که نایم نایم نایم نایم
 بخچیم نیزه ای ای کوییتم نایم نایم نایم نایم نایم نایم نایم نایم
 پیغمبر ایم نیزه ای ای کوییتم نایم نایم نایم نایم نایم نایم نایم نایم
 پیغمبر ایم نیزه ای ای کوییتم نایم نایم نایم نایم نایم نایم نایم نایم

لارهست که نصف را فرام داشتیست سید قدری سر بیوت ۲۶ آیت را در پنجه
 می‌بیند که دفتری ایشانیه آیه ۲ دو شد به خود را در بیت نوشته خمینی مذکور
 پژوهش کیمیار و پژوهشگریت را در بیوت نامیده این بیوت بایز است با برگ
 آیه علیع مکافات است که می‌تواند برای همین سیم هر دو طبقه باشد داینه دادر
 زیلوں و دیگر اسخان دانند و در زیر خمینی می‌بینید و اگر کسر و غیره خوار
 و معاذله است ایشان را ایشان می‌برایند بدینکه خواهش و آنها
 برپاییان دارند که در تمام بیوت را باید مردم و فقرتبار برآیند و از آن کجا
 بدال نمایند مخصوصاً از این دشت به که در این می‌جنبند میرزا محمد
 و خضرت علی امیر المؤمنین است که از این خمینیت است که عدو شدند و همچنان رئیس
 شیخ ده بیانی شد و اند و در مسیر آن مصراحت آنها جعل شد که شاپرد او شیر
 و دیدر ایلخانی تو را شد به داشت دشنه و هم دشنه و از تهران فرار آمد
 و شنید را بخدماتی برایهم دعوی شد و دلست ذمودند تا کما مرگ شود آنچه را که خضرت شیخ
 درباره روح تسلی دشنه و راه پرسیده بود که او درباره فیض می‌داند و دست خواهد داد

۱۳۹۰

و آنام سعادت و نوشان هزار و دوست شصت سال شد و لعل اخبار داشته
 توراست و چهارچند باین نظر پر این میخان ستم است بعده روزگار که در جهان
 بسیار است و دو قصر ۱۴ سفر اعاده داشت که هشت ۲۴ دشتر و روزگار که
 بحسن زیست گردید چهار روز بعده که در عومن شد سال بگذان خود را شنید کشید
 و شخص ع محمد را خوب شد نهاد و دو قصر ۴ هشت قدر است که روزگار که سه زیست
 مخصوصان ایشان را میخانی روزما میصد و نو در روز بر تو بین دام باشند با مخصوصان ایشان
 امر هر گزشی شون بعد از آنها هم پنده شد اینها را باز به پهلوانی خود بخواه
 و بازگاه خاندان یزدرا پهلوان چشم بر دزیر اینجا گشایشان بودند هر دادم و دسر
 سفر خردیج خصوصی عجیب فطر در توراست بلطفه پنهانه این توی یار یار گفتم
 یا هم یعنی روزگار مخصوصی از زیست است که هر سال این عجیب را دین کسری میکند
 پهلوانی خود در رحمه و نیز رسم یا هم که این روز باشد سال تر رحمه خود را آن
 سقفو داد آن بود که اطاعتی است که شفعتی نو خانه خوار یا میام داشت و سعادت است
 آن داشت بد صد ازمه هزار و دویست شصت سال (ایشان پهلوانی خوانند) با خلو قائم

که بخشش جمعت پیشی یافته و ملک عیش باید اهل جمیعت شد و دود طول کشد و این طبقه
 این مقصود آن یافت که امری مانند شد و اگر گنجیده که حضرت علی عزیز نباید دعوی
 نمود و حضرت رسول الله تک تبر عذری مسخر بود این هر کس شریعت را در قول آن حضرت
 مسخول نماید که فتنه بود در عین حال هر افسوسی انسانی را شناسد و در برداشته
 مغضوب از آن جمله اند در عین حال ایام است که در این وقایم ایام بخوبی سعادتی هست
 در این ایام پس مسخر حضرت پیر عیسیه نباید در زینه همود و همود خود را درج
 نماید و ملک عیش مخدوم شریعت آنها در عالم شریعت افریست ایشان را کشید
 که مردی ایشان در راست بودند در باره ایشان حضرت گفته شده چنانچه حضرت یوحنا
 بعد از حضرت پسر مردی ایشان در راست بود و ملک عیش همود عورت عذر زاد
 رسول الله مردی ایشان در راست مخدوم بود و ملک عیش با هم و نزدیک است در دربار شیراز
 نماید و شرح بود عده صبه نماید و امر آن در پر کوارچان در عالم نادم
 و پسر و دختر ایشان محظوظ و نوش بود و همچوپچیکه از هنر و دل غلطیمه عالم
 بمنزد است ایشان را محو شواست در شرح و گوش ایمانی داشت و داشت نهاده

از اورده هشتم آفاق ملکه سید را او پیا او زنگ را نمود و خوش داشت
 افس از ارضیه است شرک بسته پرخواست داد و بعد از این اتفاق
 دکر درست و اقدام آن دشت به آنها رسید گویی بعده بر جو رعلم قدر داشت
 میتواند که از گردنهای بیرونی درباره هشتم اهلشان داشت
 نقشی آنها بر دیگر من در نهاد نم در آنجا رسیده مفت سده و مهر و مهره
 بمحض تمرسته مذکور بطریق است و دفعه ایست که اغصه مصادق آن حسوان
 و قدره بعیضی هم خدا حضرت پیر عقول شد زید این شفاعة است بود و سرعت بزم
 اش ره برساند دین فرشت ادیت داشت و همان چند شخصیت که مفت بدم و مهره
 صیدیشی بمحض تهدید مذکور از نظرش نم دکر بدم بکه همان قسم که در مقدمه
 داشتند بسیار دادیل خدا اطمین محسوس پیشست بخدمتند و در اینجا نیز
 از هشتم آن بلده اداره شد و آنکه بتویشه و بزیکاره شدند و کراپاره شدند
 آن دشت هست زوره و اولد آنها که دشت نم دکر بجهت نظر خودم عقول
 گردیدند اینجی بزرگترین که بسته سیاسته بفرشته موجود است و دکر که راز خجله در خبر

کلدانه داد در آنرا یافت اسما داد و در نامه پل مصادر دارد این است در
 مسند تیرک ۲۴ سنه دلیل داده است و بیش از خواهر بود پسنه دلیل داده
 سلطان شر خواهد بود و مسیح بر همین وکی تفکر برای تصور از این
 که در آینه مذکور ره است دلخواه اد است پیغمبر از این است ذکر بر همین
 لام تصور خواهد بود که همین پرس غلویم فحیمت دارند آن است که تفکر نیز
 نه بر ره است که قدر دلنشیانی آنها در سر زدن و نیم تصور خواهد بود که در آنها
 که در آنها زیر مدار سعادت و هر قدر که این بود دلخواه خواهد بود اما همین
 دلیل نیشان دهنده تئوچی مذکور نه و از برای زیر است آن را عذر در مردم
 بیش از گذشت اعدام نیز شدند و عصمه دمخت و نادو کرد و هن ب دلخواه
 بود و با این بعد از سال دینم و نهضت صفت زید بود و شر و حشیشه
 که بمندر است و حایت همین قائم نزد دلم و عذر از بزرگی را از خود
 بیش نیکه سر زل و خطر بود و نیز همین همینی ۱۱ عامله کرد و دیگر زخم
 آنها در دریک شفاست بجز این دین هشتم و تایخ خواهیم آمد محمد بن اکرم

در فصل ۱۲ که شفته بیشترین مدار آن را اول دعده عظیم آنهاست نزدیک
 پیشنهاد داده خوشیده را واده ذر بر پیش دبر پیش آنحضرت را وارد مسماوه بود و دعا
 شده از درود زده و عذر بخواهید مسماوه و عذر و دعای در آنها میراث
 که ناگاهه از دنای بزرگ آنحضرت سه دفعه خواسته دبر پیش را و میخواسته فیض خود
 دو شنبه شفته که کتاب آمان بار برد و بخوبی بخواسته و آن را در زندگانی خود
 در زادن بود استاده که پیش از این زاده بخواسته او را هسته اگردد و فرا رسید پیش از که
 که بحص این پیش بخواسته طوال غصه حکم خواهد بود و با پیش خواهی برای بوده در زاده
 دلخواه سایدند و در آنچه مختار شفته که خشن ایسوس شده بود که او را بخواسته
 شفته دزپر در اندیش و در زاده بخواسته با هم میتوشد مقصود از آن این دیگر که
 اسلام خضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها یا هاست و خوشیده خضرت عقیمه بول الله علیها یعنی عصطف
 حالم خوشیده بود و با حضرت ایم الموصی فتحتم و درسته و آن آنچه که در زاده
 مسماوه بر پیش است آنچه آنچه است که لازم دارد و زاده فشنه زندگانی خود که آنچه داشت
 اسلام بودند برگرفت که فشنه زندگانی خود بخواسته باشند و که مسماوه در

آنسته از دیره اد امام زمان همی برخود بود و مخصوصه از آن از دایرگاه لیل
 سلطنت برگزینست همچه سروده شد که از طلک و سده طعن برگزینست که سنت
 شد که ایک آدم ای اسرار خود را در زمینه سلام را تصریف نمایند و این
 اسلام ارد ای ای خلیمه با همه ایش زمانی کوشه صفتی برگزار شد فراغت
 شمشه برداشگرید و بعد از برآوردن که شمشه ایل از زند و دار و هم از زد و
 فاطمه زهراء ولی الله بهدیست خسنه بعوشه بقصصه میش بروانیه عذر و ایل
 عالم سکراین فرمود و خاست چیست که برای ایل و خاعست خود سعن غردوال
 قیم مو بخود که دوازده هر از زده فاطمه بود شمشه جسته خدمگرید خسنه
 بخوش و عنوت دهد لست که دختر ای خدیمه سلیمانیه بود شمعه است که بعد از
 قیم جسته خدمگرایش بباصلیح تو راست و بخیان قیم مو بخود غردوال
 بخیزند و مسنه بود و سیر رو خود هست را تسد هنوز ایله منسیح با هم ای
 آنها فسمه بود و که برای علکوست ایل رست داد خانم ای قسم ای نازل و داد
 آنها یا ملایع ایل رسته ای قسم ای کلمه بوجاهده ای ای خسنه کی

إِنَّهُ يَنْهَا وَمَنْ فِي بَرِّهِ لَمْ يَسِدْ
يَأْتِي مَنْ يَأْتِي إِلَيْكُوكُمْ هَذِهِ
أَقْرَبُ يَوْمَ الْمِسْكِينِ وَالْفَقِيرِ وَيَا طَهَرَةَ الْجَنَاحِ أَقْرَبُ
قَدْ أَقْرَبَ الْيَوْمَ الْمَزْرُوفَةَ فِي الرَّبِّ الْعَظِيمِ شَفَعَةً وَلَدَخْلَ
فِي الْمَلَكُوتِ كَذَلِكَ تَصْنَى الْأَمْرُ مِنْ لَدُنِ اللَّهِ فَإِنَّ الْمُسْلِمَ

فصل ثالث :

از ساده همه لا به سوال و جواب کیفیت ایں یعنی این عصیان
برکه و دکر حیات دار، ماست طلبیت دادر که در یوم طهور بر عوام
حیث غفت کفار بر آنکه حیات داره شتریخ بایس
باب اول فصل ثالث سوال مسحی:

دیگریت تسبیل داریں ایں بس کہ بچہ دسید بوده . جواب .
حیات کیفیت ایں ایغید درسته بکار داشت دندونیخ بخیر شفیر بر خوبی
آدمی کل کیمیا همداخ ای دسدار دیگریخ دیگریخ دیگریخ دیگریخ دیگریخ
آق نیز ریخ بخرا این حسنه ای ای دسر از حرب ریحان دارد و دیر

خواں آن محمد جو ادوانی محمد پسر علیه السلام که این بی دیدست نهور جان
 اب هم که دیدست خون سخوان نمی بودند خوشکم نمکو خوشگشت از شر
 خود را با تطلع دیدند و این سخن خشید و پس از سخن آن مهر بر عرض نداشت و این به
 بعد از آنسته ارد و آخر از فیض خشم بدهدست و سخن نهاد شغل شدند حسین شیری
 از رسیده های از دکور را ناش از نیسته قیام آن بوجود سعد برقی عالم خواسته بدمد
 این نیز سرمه برشت شد و قیام در حسنه دلخواهه در آمد خوبی را داشت
 که بسته طی شود در هر چند خواهد احمد اینست بخراپایه چنانچه در شال عین ضریح
 آیه ۱۷۴ روسته داریکه ای خود را دست بدمادم که یکند بسی هم مر اجتنب نمی
 را خویش باشد در فصل ۶ بیهده عی خدا ایضاً برای سؤال این که که زن
 را مادر می کداین خوبسته در آن راه شود که در غشت از زار برون خواهد
 در راه بخستی در فصل ۷ آیه ۷ المدحسم سؤال نماید که یکند داده خواهد
 شخص نماید که خوبسته زر ایشان و شوال حسین که بجز خود نماید و از
 رای ایگور را کو گذشت ده گرد کیست از هم که اگر متبر رئیس از زاده ای فیض داد

سَكَنْ دَهْ دَرْ دَهْ آَلْ بَهْ صَنَاعَةْ وَ الَّذِينْ جَاهَهُوْ فِيْ سَبَقْ مُسْكَنْ
 سَبَقْ لَهْ : وَ زَيْرْ حَمِيدَهْ دَهْ كَدَرْ عَلِيدَهْ آَهَهْ دَعَسْ بَهْ دَهْ صَنَاعَهْ جَاهَهْ
 كَدَسْ كَرْ آَهَهْ بَلْهَهْ هَسْتْ بَهْ بَهْ رَاهَهْ دَهْ قَتْ آَهَهْ دَرْ سَهْ قَهْ دَهْ بَهْ بَهْ حَمَدَهْ طَهْ
 سَعْكَشْ : آَكَهْ بَهْ رَاهَهْ عَسْ دَهْ كَهْ مَقْدَهْ بَهْ عَسْ عَدَهْ آَهَهْ آَهَهْ طَهْ دَهْ آَهَهْ
 حَصَرْ گَهْ دَهْ كَهْ بَهْ بَهْ مَهْ كَهْ بَهْ بَهْ آَهَهْ دَهْ جَمِيعْ شَهْرْ لَيْهْ دَهْ شَهْرْ آَهَهْ آَهَهْ دَهْ آَهَهْ
 هَسْكَنْ هَكَنْ دَهْ دَهْ تَسْبِيرْ آَهَهْ دَهْ آَهَهْ شَهْرْ بَهْ كَهْ كَهْ دَهْ دَهْ شَهْرْ دَهْ
 هَسْكَنْ رَعْصَهْ لَهْنِيْ جَاهَهْ بَهْ دَهْ
 دَاهَهْ لَهْنِيْ دَهْ حَرْشَهْ دَهْ دَهْ بَهْ شَهْرْ بَهْ
 بَهْ بَهْ شَهْرْ بَهْ
 دَاهَهْ بَهْ رَاهَهْ آَهَهْ كَهْ بَهْ
 بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ
 بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ
 بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ بَهْ

بیست و دیگر شیخ برسد و دعوی خواست این نموده اند و حسین رفاه وجود را

این بیشتر خواست که داده اخطم و آنم از این رای جود و طور برکت پر نمودم

و بیشتر بحیثی در خود دیگر بیشتر در طور سچ باشد سید دیم برسد و داشت خود ام

سی رام را بانگ نه بحیثی سه مجھے گردش بهره کرد پسند در میز از او این کرده

در این درستگشته آمد حال در آنچه عصر جهت طلبیت در طور است تمهیه

بداشت ادای بزرگترین فخر خضرت علی بوده اتو بادر و میگردیده بجز

سایری گردید که در یوم پیغمبر موعود خواست که نه بحیثی سه مجھے پسند گزند

و بعد آنست بیان شدی قدر این فخر برکتگشته خواهد آمد آناد اضطری در

گزند که این پیغمبر اعظم آیس ائم و بیشتر ائم و مجھش کاملاً بانی را معلم شده

باب وظیم ارشمند سویم

و حضور پیغمبر اسلام بسی دیگر ۱ در حضور سید نوون بر عذر از علی

کش خویش بیکار بحیثی این بوده که در اصول دین این خود را ایشان و تقدیم

کش نموده اند در پیش از اینست دهرا نهیش خود بخوبی بطور موعود

میشه نه خستن اینگذار و نه که نوی گزند و اس و خسته که هشدار یوام داشت
 که نیت عدی تمرت بهت چنانچه هم شنید که گفته دیگوسته که آها از عده خوش
 عالم تو دعا صبرم چه اگر این صاحب دخواه حق بود او این نصیحتی می خواست
 خانم درینکه پسند و هر چند دیگر که بضر از سیاست داشت پسند غیر این
 دلخواه دادست می خواست علی رعایت بوده اند اینکه پیشتر که نصیحتی می خواست
 در فصل عادی خواست که بصیرت و حلم زرگز برخواهی هر چند می خواست
 کرد و همسایه ای خواست که تو درین نیت نباش و تریس همود اگر زور و در راه
 نان بخورد در اینجا خواست نان را تریس و باب ۲۹ آیه لی و پیش خود که هم
 بیس و پیش خود را زده اور اور خوبی نه گذاشت باب ۲۹ آیه لی و جمل
 بیس داشکن هر آنچه حسنه اوند اور اما مومن خود بود تهیه خوب گوید فارغ شد
 که این نیت و دنیا خوب اور اگر که گفته شد پسند نهاده باشد بیس آیه لی اینکه
 دهنده ی گفته ای شخص متوجه تدرست ای باب ۲۹ آیه لی که هم
 گفته شد صادق که است و پیش کنند کان آن را است بر زیستند و بنابراین برع خوش

در پیش خانه بیان که از علم صنعت بود و نه خضرست سخن را می‌شد بود و جمهاد
 هر این شخص لفظی می‌خواست محروم نمودند و درسته باشگاه خود را می‌ساخت که در صحن
 آنکه از استه دو در بختی خصوصی فخر شد و حسنه ایشان در نزد عالم و مشریق است
 که می‌عینه اند اسرافیلیه گان و می‌سینه ایشان بایکاران دای بر عالی شان را زور دارند که ای
 آنها را بر رودخانه برسیده چنانچه نه خوده همچویع دند و همچویع گان اذون
 بدسته دای بر عالی اسرافیلیه گان و می‌سینه ایشان بایکاران را زور دارند و فتحه بزرگ
 بر عیشه و طول نزد بجهت رسیده ایشان ساده بسیار براین خذابه را نهاده
 باش دای بر عالی اسرافیلیه چون بور عینه داده برسیده ایشان که در دریا
 آنها را مردگان دیگر نهاده بزیره است پرسته ، در آنها شاهزاده فخر شد و سرمهی
 کا ذنبه نزد در خود بودند چنانچه دریا شاهزاده می‌داند نزد خواهد بود که عینه ای
 نهاده که را در خدا خسرو ایشانه نمود بزمی که آن محمدیه که اینها را خرد نهاده
 خدایشند نمود و هدیه که نگهداشته بروز نهاده ایشانه داد و از راه طمع همیشان
 نهاده بینده هم را مایه نفع نمود نهاده پدرسته در فرقان عینه شد

وَتَبَرِّىءُ إِلَّا طَعْنَاتُهُ مَا كُرِّهَتْ فَالصَّلَاةُ أَبْيَسَتْ تَأْمُلَهُمْ ضَيْفَصَلَّى
 وَالْغَنَمُ لَهُمْ بَلِيزَةٌ أَمْسَى جَعْلَهُمْ الْمَهْمَةُ هُوَ دُوَّادُهُمْ إِلَيْهِ عَلَىٰ يَاهَزَ
 الْكَلْتَ بِلَمْ كَعْرُونَ يَاتِيَّهُمْ يَاهَزَ يَاهَزَ الْكَلْتَ بِلَمْ كَعْرُونَ
 عَلَىٰ سَبِيلِهِمْ دُرْجَارَ اذْنَارَهُمْ دُرْجَارَ اذْنَارَهُمْ دُرْجَارَ اذْنَارَهُمْ
 تَحْمَلَتْ خَطْرَ اَنَّهُمْ حَرَجَتْ لَهُمْ لَهُمْ لَهُمْ لَهُمْ
 دَعْوَلَ بَنِي دَعْنَاصَهُمْ اَنْهَرَهُمْ لَهُمْ لَهُمْ لَهُمْ
 صَرْعَنْ بَخْرَهُو كَلْدَسَهُمْ تَقْرَنْ خَوْشَهُمْ اَمَارَهُمْ كَهْصَدَهُمْ
 دَرْجَتَهُمْ اَلِ عَتَهُمْ طَلْهُرَهُمْ دَرْجَتَهُمْ بَهْكَنَهُمْ دَرْجَتَهُمْ
 كَرْدَهُمْ دَهْجَنَهُمْ كَانَ بَوْدَهُمْ كَهْ كَهْ طَلْهُرَهُمْ حَنْتَسَهُمْ دَرْجَتَهُمْ كَهْ كَهْ
 شَنْتَهُمْ خَنْتَهُمْ اَجَدَهُمْ اَبَرَهُمْ اَهَرَهُمْ تَهَلَّهَهُمْ خَانَهُمْ قَيَادَهُمْ حَضَرَهُمْ رَوْحَهُمْ اَنَّهَهُمْ
 كَرْدَهُمْ دَهْجَنَهُمْ كَهْ كَهْ طَلْهُرَهُمْ دَرْجَتَهُمْ بَهْكَنَهُمْ دَرْجَتَهُمْ
 مَحْرَدَهُمْ شَهَدَهُمْ دَاهَرَهُمْ دَهْجَنَهُمْ لَهُنْرَهُمْ بَهْ كَهْ دَهْجَنَهُمْ
 دَسَرْهُمْ كَهْ كَهْ دَسَرْهُمْ مَوْعِدَهُمْ خَوْدَهُمْ رَابِدَهُمْ اَوْ كَهْ كَهْ دَسَرْهُمْ

باب سوهم ارسطل سوم :

در خصوص پیغمبر از پیش از کسی دیگر نباید عذر است و از این مکاتب که تا
 بیان ارجحیت آن بود که پیغمبر عذر است و اشراست که تا بر این خود و سخن
 سپر و لذت بر سرست و مرتقبه بیشتر بجهزاده از اینکه است که تا بدینه
 یافته شده از این خود و عود اغیر، همچنانکه که چرا این قدر غافل است تا اینکه
 اشاره شده و عالی نمایند پس که تا هر سفر بجهزاده بود که صادق خارجی را برآورد
 بگوییم شدست بیشود از اینکه دلایلی در این فقر و صفا حسب اینکه کاری نمایند زیرا
 که تقدیر شده شمرگز نظر است ما خود عالی تقدیر مقصود از این
 فرج دل بنهیم که به عیش شد که مخلوق خود بفرار افکار و فکر خود نمود و پکرها
 دو دیر بتوانند و بتوانند شما اگر این خواستگر نمود بلطف این جمیع قدر خود را و یعنی خود از
 دل آن سیس آنی و آنیست دزد است نذریه فیضیه دزد از بوده دل
 فیضیه بحسب نهادت خوب نمایند «چون از این بهتر است نهند این اصرار که
 عذر داشت از این خواستگر نمودند و گویند فلسفیکه دار این که منند در این

دعیم بچشم در فصل ۲۹ تواتر است شنیده ایم آیه ۲۲ ترتیب این است
 دین بالطفت و در صورت آن میگذرد که اتفاقی از اینکه شاید
 میشود طریقی از طریق هر شاهزاده چون آنها از این پیشمعنی پیش
 اتفاقی از اتفاق رخواسته است و در فصل ۲۷ اذیال سفره ۱۹ از این قابل
 راه خود مشکل برداشته است اما همین از این مختصر مخصوص سازی برای دینش
 غال لگز زرد خواسته شد و بر این شیوه از این روی خواسته خود را به سرمه کشید و بر این
 درگاه خواسته خود را داشته اند فهم خواسته کرد و درین اولین بیان
 آیه ۲۲ بله بحث خود را خواسته خود را بخوبی این بحث بخواهد که فرمایش این ذهن
 را بخوبی تصور خواسته خود ۲۴ که اصدی از درگاه بر این هر آنرا نهاده که اگر
 همینه خود را مصلوب بسیکر نماید کیست از شیر که امور شیری را در گذشتگر
 دری خواسته که در دیگر است و همین پیشمعنی این بحث خود را بخوبی درگاه میگردید
 گوید میشند این بخوبی شد که چون عذر خواسته شدین برقرار اراده نداشتند
 و عذر داشت کتاب را نهاده خواسته دلخواه بخود بر این دارای دخواسته خود نداشتند

و مخالف اماده و سریش های داشت سایه دور و محکم باشد و عوام بسم الله
 آه بار خواسته و خواه گان گزند که علی دین مخصوص و محفوظ از اینجا است
 آن عذر بر قدم و داشت عود تکدازه ، **اللَّهُمَّ جَبِّ رَأْلَبْرَا حَمْدَه**
وَسِنَ اللَّهُمَّ كَبِرْهُ تَكْبِرْهُ **الْعَفْيَه** ، **وَلَيْسَ لَهُمْ نَاءِيَهُ إِنَّ الَّهَ وَالْحَمْدُ**
لِلَّهِ لَمْ يَرْكَنْهُ دَرَكَهُ **وَإِنَّهُ** **إِنَّهُ** **إِنَّهُ** **إِنَّهُ** **إِنَّهُ** **إِنَّهُ** **إِنَّهُ**
 دیگر از حجت احتجات ایم که شنیده شده است بود پس از خودش از برادران
 پیغامبر دی خود را از روی تیغه سیم دلصیرت شد بود دارست لایه
 نهیں بعد در مرتبه چانچه در بیان از قدر اول این بود در این خصوص
 همچنین که رآید نهاد راین بایضه صاریح عت شدگر بجمع بایب مذکور
 نمیشه از این شنیده بخواهیم کرد **لَا هُنَّ مُصْرِفُونَ** :

باب هزارم

در خصوص پیغمبر دشمنه دشنه اهمام کتب که که از احتجات مذکور
 درین طور پیش از بود شنیده شد خود را این عهد قرار از اول خوشمه فیض نهاد

ب که درین بزرگ شہر باس محب و محبت میباشد بودم زیرا که عذر بری پسر است
 از آنست توراست بسداد میگویند که هکم فرد دست رئیس توراست این بدل
 و نهضت علم شد و بندیر خواهد بیشت از جله شده دلش اینست یا این بدل
 بست توراست خود بیچاره ۳۱ آیه ۲۶ پس بزرگ شہرست ^{الله} پس از زندگی
 بعد فیض اعیان اینست و در مردمون زیرین داده است که بیشترین شریعت خدا اینست
 کامن است و جان از زیده میگردد اما و در مردمون ^{الله} آیه ۲۸ این دل دیگران
 حقیقت داشت ^۲ مرفق الفعل حق است ^۱ تا این اینداد پایان اینست
 در آن معمول است و در مزد ۱۱۹ آیه ۲۴ شریعت توراست ^{الله} این اینداد
 لفظ دهنده میگویند ^۳ آیست را در حرسه حق توی عصمه خود ^{الله} باش
 که شریعت توراست کامن است داده اما این اشیاء داشتند و اینها مخفی
 باشد تا این اینداد او امر مسدیل ایش توراست خوب و معمول گردانند این منسوج
 شود و بعایست بزرگ شهید از این بسیج در گریند که همسه از هنچ منش و این
 توراست را لیش داده و منسوج نموده شدند در توراست خود ردن پیش را کوکا داشتند

نهست و معلم دعیت از حضرت پدر باره پسر بوسن بیهقی شد آنچه
 پس همکش شاید باره خواک و آشیدن با خدمت عینی است ماجرم نداند و آن
 نصرت حضرت قبر از حضرت پیر کوشش شد ۹ حضاده غمین خوارد کرد از همین
 عذرمه که درین بزرگ یعنی پسر عزیزه که دشنه خفته دارد و گشتن ناخوش است
 بخاطر عذرمه که درین احوال پسر بزرگ است بضم آن که محظوظ
 بسیح دانخوی سر صحبت و نزد ایشان آیت زیر عزم است که این شعر را
 که حضرت کس درین ششمین ایام بعد از گوید یه چه اگر بیان ادلی عذر بود در حقیقت
 پیان گرایشی بگشت چون هم از نزد ازکر یافته اول اکبر شاه و سه گویی
 و سلخ زده است در صرف احوال است و چون درود است منزه فخر ۱۰ میزبانید که هم
 عیل اطهاری بسند و هم طلاق داده را گزیند و لذت این طلاق آن دادن سلام
 و هم طلاق داده را گزین ، باری بزرگ یعنی شصت ساله ایشان را نیز شد و آنکه
 گویی شد ایضاً دیگر مردی نباید بود ایشان بخوبی و بزیسته بیش از حد و آن
 را بخود آن بود که درین شیوه ایام شریعت کسر خانه نهایه و مخالفت اداره کی عذر نداشت

دارای است دیگر مضری از الدیاد مفهوم مودت پس کند و درست یعنی بزرگ امداد مدلی دارد
 بنی هاشم که موظف کوشش باشد و این رضامش صدای نیزه را به دیگر شاهزاده های
 نیاز دارای یعنی کوشش را بصدق تبلور آورده که از این راسته سکردا نام او شهید مردانه خواهد
 کرد و ایران را بمحبته بردازد خواهد بود گفتنه صدای نیزه را همین است که
 همه هاشمی است ایران را صدای نیزه خواهد بیان شد دارای الدیاد مضری دخشم خواهد
 مخصوص داشت که نصریح عبارت فدا بپرسی این هاشمی است که غرض سعیت ایل بعد از
 یعنی مضری ایل ایل الدیاد خواهد بود ایل ایل ایل ۲۵ آیه ۹ بمعنی مضری ایل
 تو سلطه موکل نظر حضرت ابی سعید و دیوان ابی سعید نام داشته ایل ابی سعید در ایل ایل
 محمد دا لیکم رب ایل
 و حکایت ایل
 پرس مخصوص دارای الدیاد را نیزه اند و ایل
 همچند دیگر از عیاست صدای نیزه ایل
 مضری داشت صدای نیزه ایل ایل

که در رایتید کمی با خدمان سپاه پسر و احمد باره خوب است
 این ایشان را نیکو ثبت نداشت بردن در داشت از این پیغمبر ایشان تهم کرده علیه
 نکشد دیگر آنچه یافته شد در پیش از اینست
 شریف ایشان نیز این را از این موقوعه فرض نمایند اما این نیز نظر اخیر مگهار این را
 نمایند پس این میتواند این را متعبد در پیش از این موقوعه نموده و احکام فرمان
 این موقوعه در پیش از این موقوعه داشتند اما آنکه شریف که شریفی است باید از این
 احکام آزاد و پر از این موقوعه باشد شریفی دیگر ممکن نموده تو این موقوعه
 اینقدر قدر نباشد نیست اد بحکم این موقوعه دیگر نشانه ای اینست در این
 احکام ایشان شریفی خود دارد این موقوعه داده ایشان میگفت محظی دل
 نداشته شریفی خود دارد این موقوعه زیر این شرایع داده ایشان میگفت بهتر رفع
 دیگر این عقول بوده دیگر دیگر شریفی داده ایشان میگفت که فاضل قدر
 دیگر ایشان دیگر شریفی داده ایشان بوده بهتر شریفی دیگر شریفی دیگر
 شریف داده بخواهد که در پیش از این موقوعه دیگر شریفی داده ایشان

ی که تمام حسنه کنندگ دارد بر ارشاد خدام خواهش بده را علیت نزدیک
 دادم هم میشد این در این حکم را شیرداد بخوبت پر فضه بود بعضی این کو را خبر
 خوار باز هم حسنه اند برای سچ و زنود که در خصوص این کسر بر خود را بخوبی ندانید کنند
 چنانچه در نامه لغایتیان بیهی آبیه ۲۰ کسی تا انتعرض نمود در این امر این کسر را
 پس آنکه این حکم خوار است که بعضاً قدر این حکم حسنه بده را شیرداد داشم
 در آنراست گردن خواهند خود و باگش سخن خود خواهند داشت بلکه کفر خود
 ولی حضرت ابراهیم خواهد پرسید خود او حضرت یعقوب و خواهند زانهم گرفته
 چنانچه دفتر ۲۰ کسی خوار است ابراهیم باشد بلکه یکی گوید یعنی هست بر تحریر خوار
 دشنه پرسی ای اند خسرو ادم و پرسی زرمشد هست و اگر لفظ کرد ای ایم خوار
 پرس خود اینقدر بر اراده ای ایم بر اینه است او را سمع از این خسرو میگوید چه کله ایه
 که بی بود بلکه ایکه خوب است بین خدا زید ای ایم را تصرف نمایند اند او را
 سمع و تکمیله نمود و باگش که این دفتر خسرو خشم ایسته چون که این من صاحب خوار است
 کسی ای ایه ۲۰ و ۲۹ دو دفتر ۲۹ میگوید که یعقوب و خسرو

همان بزم کشت؛ صد صیغه سو ان گفت که حضرت فوج خبر ترا
 ر بعثت در این موسمی الخفت امرا آنها را نمودند به سیستروان گفت که همان رفته
 در زمان بوده و میخواستم بزیسته از در خلوت از شایعه دارم که میگویند فوج خبر
 احکام خیر شیوه نزدیکی داشت پیش از آن شیوه نداشت اما در جمله دیگر
 ترد حضرت سیچ و نموده بگفت است آنها درین ایام شود و مقدم پر از این روزه
 و هال آنها این خوشی میگفتند برای این هنر بعد که میگفتند آن بسیار دشمنی دارد
 ملکتوود آن بوده که از این برای حسنی که نیز شاید این عذر دیدیم میگفتند هر چند
 شد و گفتند آنها درین ایام شود و مقدم پر از این میگفتند میخواستند
 این دفعی برایشند نمودند احکام میزادند و دیگر از جمله داشتند که میگفتند درین ایام
 در زمان اول یعنی با پیش ایام پیش از شاهد و در زمان اول شاهد میگفتند
 زمان اول شاهد ایامی که از این شاهد میگفتند که این شاهد ایامی که از این شاهد
 ایامی که از این شاهد میگفتند که از این شاهد میگفتند که این شاهد ایامی که از این شاهد
 ایامی که از این شاهد میگفتند که این شاهد ایامی که از این شاهد میگفتند

حقیقت نهاده است و دینی کنسته است چنانچه هنر اول بسیج شدسته که در عرض
 حکم توانست بود ارجمند ایشان را که در باسیه اول خالد میان آمد توانست
 سیمه م که شاهزاد از درگیر شدند اول اسکن که شاهزاد بود و پسر داده
 دیگر بوجنده کردند که ناجیت شده مرد اول دیگر نمیشود گلستانه بعده شدسته که شاهزاد
 دیگر بوجنده که بخوبی اخراج شده بیکن اگر داده از شدند اول مرد اول دیگر بوجنده
 شاهزاد ساید رساند ملعوبی داده ایستیز درگیر قوم شده که بجنود از مردم شدسته
 و شاهزاد ایشان دید بود و بتوسط پسر دیگر شوچ شده بود و به بعد از مردن ایشان ایشان
 که شخص شفیع ایشان را از ایشان بسیج خواست نموده ایشان را نیز شدند
 فرزند که بکسر شیخ را مرد اول دیگر دید بعنوان شاهزاد شدسته بخوبی زخم داشت
 آنچه تو خواستی ایشان دیگر شدسته بخوبی زخم داشت ایشان را از مردم شدسته
 توانست بود داده که هشتم سیمه بود ضرا دنداده که توانست خبر شدند
 با هشتم شفیع که صاحب ایشان دیگر شدسته بخوبی زخم داشت ایشان را که دیگر شدسته
 در احکام نهاده ایشان دیگر شدسته باراده خدا ایشان را سیمه که آنچه خواسته داشت

داشت شیخه دیگر کو حضرت سیح فریض مکنستند که نزد ایران اکه مخصوص بمن در راه
 دایمی بود شیخه داد در راه پرس بردند شیخه باید با هم در یاری
 آمده کنیت که با راده او شوسته خود است یا نه بلکه توکیسی این نه که جایز
 در فریضه نزد در رک بے اول نجیش در مخصوص شیخه با راده آمده نزد شیخه که
 بخدمت خصیب خود داشت کوی بیان شیخه نزد راده خودم دادم نزد اکه از بعده
 نیز گشته باشند نزد شوسته در هر چهور برازی مردمانه از شفیعیت شکر آن شیخه
 عادی نزد اند می شوند و چنان چهارمین برازی است که عادی داشت در عین این مسائله
 بخدمت دیگر کرد و بر شیخه قائم و گفتند را باید با راده ایم

باب سخن حکم افضل الاله

در خصوص این شد افت که شیخه یک از جمیعت برادران ایشان نزد ایران
 سفر داشت این شیخه نزد اکه بله
 ایم و بله بله کیمی ایم و ایم
 ایم و ایم

و از دگر دیده شنید سیحیان بضرار از آست که می تردد و آنها لعن خسته است
 و مکن تے پنهان دلور است بسیار سیمایند و نعوذ بالله ربناست عدم حلم و لطفه را سیند
 دیگر اینقدر نامم و لعل سوده اند که میشون از آنست یهود و گونه ای را دو عمار از من
 بر همراه و صحیح دارد آن درود اند و نسبت عدم حلم داشت ای داده اند و سر بر پرده
 این سخی اراد و ارد و براطه حشمت در آست و بخار قوار است که نسبت سببی
 بی انسیه ای
 و صفت است آنرا با تو راست شاست غمینه ای
 سفیه است که خداوند برایهم سفیر کرد و پر خود آنچه را برای سفیر خود از خبر
 داد برایهم باید ای سخی خیز بوده ای سخی را برای هی شنیده نبا جوزرد و درست را
 سفیه در حضرت ابراهیم سفیر را برای سفیر خود بخشی حالم و آنگاهه بخود داد
 بلهی را که در باره سخی در قوار است خداوند بوده آنرا در حضرت آی را برای
 ای سفیر سیل بخاند جواب ای است آنند آنکه درسته آی هم شد که ای ای
 ای سفیر ای هست قصیده کردند برداشته ای اگر یهوده خلقت است ای دلبر پر طلاق

نیزه یعنی می‌لعنت بودی اور آنست بخوبی است صریحه تو است که نیزه
 آنست بگشته و نخود بالله برخیاری داد عدم نزول بخوبی دیرگشته از همچونه
 پیشکش خدا و حسنست موسر امر رفود که نیزه ایند از این سرمهنه عویچه
 داده صرفه سردوی آمد و بی اسرا برپا ابد اول را ده خود خطا بمنه موده چنانکه پیشکش
 حسن دفع خدا و سرمهنه شده بدر می‌گویند بجهت اینه حق نیزه اید که اینها
 بآول را ده نیزه ۳۳ دیگر نیزه ایم که پسر امر را ده در اینکه مرغی داده
 باشد و اگر رکنیه ای دیگر نیزه اول را ده آنست را نیزه دیگر نیزه می‌شوند
 حسد آن این آیه را بخوبی نیزه این را نیزه دیگر دادی آنست زانع
 دست پرستیدن آنها با اهدای سرمهنه شدید دیگر را پرخود خطا بخواهد آیه
 ملکی نیزه که هر یک نیزه بخوبی داده صرفه ایم پسر خود ای صرفه طبیعت کدم
 برادر ایش را ده خوت کردند ایشان را گردان بودند برینه دفع نیزه اند
 به نیزه ایم برآید و شده تجویر کردند ای ایشان آنست داعیست که حسد اند
 نیزه ایش اپر خود خواهد و متعقد از پسر ابدی را ده حسد اد این آیه

بی هشیه هر بوده و مصدق آن این است: تبر از نهاد سیم که مرشد شده باشد مرد ای را خواهد
 آنی فصلی از آن ۱۵ بیویشه و هنگامی علی فخری بود: ما بهم مرشدانی هستیم
 در خوبی دیده بود طفراها در شعر مصادر و آزاد است: همروز در در کارهای خود کار
 داد: قیسیح آنکه معتقد او بسرد ایشان آن تو لذتیح نایبر و دلخواه خوش برخواست: لذتیح
 بیشتر: آنکه از خشنه اند و به همه بغير گفته شد: بود که گفته شد در خود
 افسوس نمیگردیم: حاصل مدنظر نیز پس چون آن است: تو را نهاد: از این میگردیم
 و آن فخری معتقد است: علی گویند که از مصادری آن مده و عال آنکه در خود آنی هست
 معلوم است که آن فخری رسیده همروز دند: و میگردیم بعد از بزرگان آن مدل معتقد
 بر قدر ای زاده هست: که دند پند مرشد و دست پرستند: حضورت علی را مصادر آ
 فشرخون بود و درست پرسخند: آن مصدق آن این یه علی: این مدل سیح است
 هر سکنی را در دکتر خودی آنی است: بنی ای ایس دیاره علی: علی گویند در خود فخری را
 آنچه در حق بیگرس معتقد شود: چنین بی هر یه علی گویند که در فصل ۳ برای
 آنی ۱۵ مصدق اند: علی گویند در راه آداری سخون است: نادگیر سیح در خود

از مرای پیش نیش گردید که شده از آن تی با غیره ای را که پیدا نموده
 یافته بود
 سپس نیز یاد کرد از این راه را که در چشم از این شیخ شنیده
 میگشت که این راه را میتواند گذشت از این است چنانچه نسبت
 دارد که عالی صفت یعقوب را در پیش از این شیخ بازی پر نهاده
 گردیدند این بود خصوصی از این بر زمانه باشد و آنکه این شیخ
 از جمله شیخان آن دوران بود که از این شیخ شنیده آنچه
 از آن است یعنی بر زمانه ای که پیش از این شیخ کوشش کرد
 بر مردم گردید و در آنسته ای تعلیم میکردند ای پیش از این شیخ
 نیش گردیده دایی است که این شیخ بار و بار فضیلت اخیره ای میگفت
 اکنون پیش از این شیخ شرق بازی میگردید که ایست آن بود و این دوست
 از آنکه مادر ای اورا دیده ایم ۶۶ میروند یعنی پیش از این شیخ
 بیست هفتم ده برابر آنرا از داده که مادر ای این شیخ را میگردید
 پیش از این شیخ ۱۷ آنکه دکامشید آنکه این شیخ پیش از این شیخ
 بود که گذشت

در راه آواری شنیده شده اگر کرد و فعال بسیار کرد و همین فرشته زند خود گرفتست
 وزارتی کن بر صحنه پراکنید این دنیا هاله قاتم داده بشه کارهای سیاست
 در برابر هر شدگان بی کسیه هر زین دشمنی آشوند و مارلیک هر چه دشمنی
 کشته شده درست آنهم دارد و در بخشندر قوم شده بزرا در دیریک افسوس نیزه
 پسر اش ذرین دشمن خود و دشمنان بر جویندگشته و آن هفتمه در تبریز
 در او ششم بزین خود را که در آنها گشته شده بلوغ نداشت و این عدویه در برابر آنها
 گفته بتوود و رسیدن شد و بزین خود ای هر جمعتی بناشد و سزاده در بخشندر
 بیست آنهم بلوغ نداشت او لود داشت در آنچه بلوغ و بخشندر ای بی ای هر جمعتیه ترا را
 بیل بیت تو دست دسته آن در برابر آنچه دعیه است اگر ابت بخشندر
 بیست و در آیه است را بزین خود دیده بخشندر خدمت علم گویند لبکه است تو آنها
 بیز ای شدیدت بیست و را در باره مسیح بطریق ای دیده خدمت علم و بخشندر گفته
 و گویند و بخشندر هر گونه در خضریت آشیخ و مذکور است که در بخشندر آغاز
 در در اول ششم و باده همراهان بیل داده ارم و داده هر آن بعد کشید کوش ای ششم آنها
 شد

بیو سط ای پی ی سپهر ز نود که به اعا برگوار آس دیگر طالع خواسته نباشد که آنها شکست
 خواسته داد و دلیر خواسته نمود و بتو قصر خواسته باشد و صدا و نمایه آی
 خواسته مود که بجهت همکاری با درنای ایشان خواهد بآینه داشت و آنها گفته خواسته
 سخاکیم همانند شیوه آیه ۱۴ ببران خواسته ای را لذا خواهد داد
 آیه خواسته عالم شده پیر احواله برخیشه دامنه چنان یوسف خانه خواهش
 پیش از آن که مرد خود به مردگریم خوبی را برای هنرمندان را نهاد
 بیانه از هر در پیش مردگر خواهش داد و فرع این است در فصل شیوه
 در غیره است که آن هنرمندانه بپیر از خواسته دصدا و نمایه و نود که هنرمندان
 گفته ای پیم دایی پارم را گفته عرف جو ایشان خواهش باشد که مردگر خواهش
 دیگر شیوه گفته دنیا به ایشان عرض می دارد تورا باید خواسته خواه گذشت ای قوم
 (شیوه آمده دایی هنرمندانه و درسته بسیه شکسته یهید شکن ایشانه که آنها
 خواهش داشتند خواسته باهست از اینستیز نزد تو آنها گفته خواسته
 ای دارم و پاوش دایم هست گفتو ندان ای زغمده هم شود دارم آی است

و فتح آر در فصل د و فصل س که بسی دو تین ملک که یقین کشیده شد راں د
 پادشاه ایام د اسرائیل اور اسرائیلی ها زیسته و محبون است که مصطفیٰ از نزد
 خدا شد و مشرد آن شد و آن شد و نیزه دایست کامیش باه جودای دو فصل
 احمد بن موسی که خداوند میتوانسته شد و در حضور میرم آیه ۲۷ داد پسری
 دار زیسته و تو همسر ایشی خواهش نهاد از آن که اد قوم خود را ازگل ناش نجات
 آیه ۲۸ خسنه اگر شاه پوکله ای قوم آنها شیوه را در بر میگیرند و خوار شهد
 از عصی دلپریل میگردند اند ب رای خسنه اند آنها را زور آوریا زنده
 پادشاه اکبر د پادشاه ایشان است اور ایشان خوار آورد ۲۹ دایمه برای ایه ۳۰
 شه که کامشود پنجه خسته اند ب محظی پیشگیر شده بود که یعنی ۳۱ ایشان
 دشمن با کره پیکر را خواهد زیسته و هش تیخ از خواهد خواهد شد و خسنه ایشان
 پیش از پنجه خسته اند ب محظی پیشگیر شده اند ب محظی ایه ۳۲
 پیش دلبر آورده اند زرا کرد و غیرا در شیخ مردم غوده و گذشته ایشان در آنها
 میتواند که ایشان تواند خواهد بیود مضر میباشد و در نهضت میگذرد ایشان ایشان

خواهشند پیش قوم خود را گزیند بث رنجست خواهد داد لجه همچوی جنگی کار
 در طور حضرت عصی پس چند شرور ایست بخیبل از راست بکسر سه شد و
 بگزیند خسدا در میان است با خرواد که دستیخواست او و همچوی باشد آندره نزد
 پادشاه ایم داری همراه دنول در سیح که یکم شمشید لاله از مردم آغاز و دهنده
 بجست این را و میخود پیچیں بگزیند که در صدر خواهشند رست بیده
 در سیح باشیم است چونکه حسنه ام را سیح کرد و تا مرد و خبر فرم و دیگاه هم بسرا راه
 دگواد حس بازیان دشکند ولی و زندانیان دسم و بیانی بگزیند و خواست
 بیکاری خواست داشت خواه بود آنکه حسنه ای پیش را بگزیند و پر حسنه
 لاله ایل یا خواست بود درست طولیست را خوب است خود شهاد عوقشند که
 حسنه ای خسنه خواهد بود در درست خود دستیخواهشند شد: آنچه
 رف رات مخصوصیست بخود باید که جز برده نه بقیریست بلطف دشمنانیان و بخواست
 بی خواست هر غرست دشمنی ایل سیمه ماید و هرچوی اینها را سلم و بزرگ است
 که در راهی سلسله کوشش دارای توک دانی گردید که این دهیان اگذاری ای همراه

میزد و ایش را حایت کردند و حصر امداد را هر سه تا سه با موال بسیار برداشتند و توپخان را نزد
 کردند کار لند و او بیرون شد اما همچنان که دنده عصی شد پسکننده خود را دادند و این پسکننده
 آشید کار شدند با وجود این فضیلت اینها نجات گرفتند آرایه ۲۶۱۲ مرتضیه و حسن
 ایش پر عصمره صلبی دادند او باز میزد و متعاقی را باش کرد در آنچه مر قدم است
 که برای است روح حشمت اند و ای ای کارکند مر بحیت آن پسچه میزد که نظرشان شر آورند
 دول شکسته گال شفتخشم دایران اخیر بیگانه رانی دهم و هجرت دیگران
 آزاد سرم و بآینه آنها را تکلم خوده در امر دزدی ایش پسکننده دیگر شاهزاده نزد
 شد گویند اولی است چهارم پنجمین سال قصر امیر حضرت سیح دیگر پسکنند
 کنند و ایم عده بیکنند بست و بخوبی پیش زاده خواهی اینها میزد
 و فصل ۲۷ تا سیفینه آیه ۲۸ آیینه خانه بیکنند شد در ایل گزنشه میزد
 و در اول نظر ۲۶ عصر ایش پسکنند آمد و بیش از ۵۰۰ کار در این فصل سیح گذشت
 بر سکنی گذارد و خواهش شد که یکند از احمد خواهش شد و دیگر قصر امیر حضرت عصی ایش
 از ایم عصمره ایش پسکنند بیش از ۵۰۰ کار در این فصل سیح دیگر امیر میزد ایش

ایش ز آزاد و خود نماید با هر جهت هر چیز هر دل برخواهد کافیست
 این بدران چیزی که نمایند بود و در میان سکون که نمایند بلکه گویند صدقه قدر نیست
 در میان طغی که نمایند بود و در میان سکون که نمایند بلکه گویند صدقه قدر نیست
 مادر نیز را در هیسم بعد از آزادی بی اسره آوردند و یعنی سر بر غریب نه غیره آورد
 سوی به ماین آیت بفهرسی صحیح میشود که از این میان دو ایشان اگرچه تو را مت
 گذشتند و احمدی ترجیح درباره خود بدران آورده و مصطفی و محمد کل این عقیل
 اینها را نهادند و شیعی حشمت خواهد بود و صحیح آیات در حق حضرت صادقی را بست
 یگردید و در این ضرورت صدای میکند باز هیسم در خود ایشان ایشان خواهد نماید
 لیکن نه همیشید از این بتوسط محمد رسول اکبر اینها میخواهد آن شیوه را نمایند از این
 ایشان عصمه شود و ایشان میشود میخواهد ایشان بروزه و میخواهد ایشان
 دارای ادله بایس است و گلنه دارای ادله اور در این نوعی ایشان ایشان نمایش
 شده و یعنی دو ایشان میخواهد ایشان عصمه دارایی را میخواهد و ایشان ایشان نمایش
 ایشان ایشان ایشان را نماید و ایشان ایشان را نماید و ایشان ایشان را نماید

و زیرگویند و فصل ۱۲ که اول شویز بیویند که بعد از دل انحطاط شد لیل
 بر پیشه هر قلیدار سبده چکش کرد ای ای دل برویش آیه ۱۳ شویز خود
 گفت که بعدهند فرخون در ۱۴ عال ملکت تو هم تو از مردانه خسته اند هم خوش
 مردمی موافق را سخنی خوب نموده و اور اما سوکر داده است که هم ای خوش
 و در فصل ۱۵ آیه ۱۴ شویز داده ای ای ایان برادرانش سخن نموده و سخن
 خسته اند ای ای ای روز ب بعد برای تو شد ای ای ایان است معلوم نمود
 که بعد از دل انحطاط شد لیل داده بسیز نموده صراحت مموج و فصل
 که بس دیگر شویز بیویند که داده ای ایان برادرانه خسته شدی لیل بوز و پسر
 سلطنت نمود قدر سخن شد لیل داده دل دادل سلطنت نموده و بیانی
 غیر داده ای ای سلطنت شدی لیل مینمید دل ای ای است دل گرفتی خوب مفتوح نمود
 که در سال زم پادشاهی دل داده بوز بعد که ایان برادرانه خسته شد
 شویز اول معلوم است که سینه داشت پر مشی خوب دیدم که هسته قوت است
 و مرد بخش و کار داش و مرد خوب صورت خسته ایان برادرانه خسته شد

بیش از یک میل بوده زیرا در باره اول مرد ^{نگاه} گشته شده و پنجه در آرده کاله را مرد

^{نیز} گشته زیرا دفتر ^{نیز} که بسخواهی ^{نیز} نمیشود آنها ^{نیز} شاول

باده اسلامه خود را پوشید و کله ده خود بخشن برترش نهاد و هم به شرمنه

پوشیده ^{نیز} داده دشوق خود را پوش زیرا که تجربه نموده بود دو او را داد

گفت که با همان موافقت ^{نیز} بسیار ^{نیز} بخوبیه خوده ام پس داده اند را ابر شرکت

نه و جرب خود را پسچه سکته صفت های بے خوده داشته باشند

قطعی نزدیک رهه آیه شده داده بزنده باشد خش و سکته خوب است آنرا

داده دفتر خود را پسچه خود داده بعده داده بعنده داده

و سکته خود داده بعنده داده بعنده داده بعنده داده بعنده داده بعنده داده

اده از این دیده که شاول با پیش مذکور سکته داشتند از عمر داده باشند داده

نه هم شود که اگر در آن قسمه هم داده بعنده شدند از دل نهاده شود

اگر بیمده میل بود سکته شود داده باشند اگر پا زده میل بوده باشند

که سکته شد داده سکله بوده باشند سکته شود داده باشند

با وجود ایس در اعمال عاریان فصل ۱۳ مینویسد آباه ۲۲ در آن آم خوشیده باشد
 پر خدا و نیزه دل ایشان را که چهل سال عیش نمود بست پس از چند روز در برخاسته
 هبستی بی اهره شد ف دارد و پیشگویی نمود فصل ۲۳ بادل شویس
 میریشند که داد و چون از زد شد پل گردیش پیش ایشان که میگردید که این زرگ را آمده بیان
 نموده است ایشان که شنید بخوبی بود میش ایشان را مخصوصاً برای کامیابی
 ایشان که بزرگ شده بخوبی بوده است داد و مخصوصاً از آن که بزرگ گردید خود
 و پیشتره را در باسیب داده و بحسبیل مرقس مینویسد آباه ۲۵ دوچون داد گردن
 گردید در زبان ایشان را که میگردید بخوبی خواسته داد آمده باش تقدیمه را که غیر کفنه
 خورد آن خواسته خورد و دیگر بخوبی مینویسد که داد را با
 ایشان که بزرگ گرفت و خورد اما در بحسبیل مرقس مینویسد که داد را با
 ایشان را که بزرگ گرفت و خورد و دل آنکه ایشان پدر ایشان بود و در آن
 را ایشان بخود برگاه بسیار بود و بخطه چندست آیات دسته آن باشند
 تو راست و بحسبیل عدم حمل مضرست محمد رسول اللہ از علم خود بخوبی نمیباشد

دیگر نیست که عالم بوراسته و بحیل بندیده داده بوده پنهان کنی خواسته هم زیر آن شد

این بخواهد از این روزهسته تیج دارد آورد و اند و حمل افتاده آیه بحیل ای ای ای

کنی خواسته بزم خود دلیر است در نه بر عدم علم و اراده خصوصی خوبی ای ای ای

که اعلم کنیت قبر بندیده در این صورت ای کجه دخنوس خشدا فر ای ای ای

ب ای ای بحیل ای تو راست کنیت ای ای

در ای ای خود داشته چه که ای ای

دیگر ای ای

در ای ای

حشد او برا ای ای لدوکل میون میست دکله دار طی میون برد نه برد ای ای ای ای ای ای ای ای ای

هر ای ای

ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

اکه ای ای

ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

آزاد بخت آرتا در تعبیر مری عفنه دل حسی تهیه بود اور ادعا کرد
 آرامی است معلوم شود که سقوب را در مغاره کفله دفع نموده عذر و دل بر
 کفنه را ابراهیم اعفنه دل حسی تهیه نمود آنادرا عجل خواران شد
 که سقوب را از سکم پس فض نموده و آنین مسم ایزی عنو پرستگاه ابراهیم خیره
 بود چنان در عجل خواران صفت میباشد پس سقوب پسر قدرت دارد
 اور پدران با ذات نموده شد و آنها را سکم برده در پسنه که ابراهیم ایزی شور
 پرستگم بزر تهیه بود گذاشت و عال آنکه بی خود رفته است بال بعد از ابراهیم
 و همسر ایزگرد که در قصر ۴۰۰ نوایخ دمی میباشد که دکر با پسر هزار داع کا هش
 پس پیش اول کشیده وزیر آید ۲۰ پس حسنه اوتہ بر دکریا که بیوی اولع کا هش
 نازل گردید و او هم را با چشم چند اولد لست نمود و آنها پنجه س کرد
 پس پیش ایزیم عهد گردید و از سکنه که دکر نه با پسر پاشه در صحن قم
 صنداونه آناد رفعت ۳۰۰ نی بگوئه آید از خون پسر صندوق ایش
 دکر ایس یعنی که در میان پیکر رشته بلکه کشته بودند بر شیاد آن گردید و آن

که در آیاتی می‌نویسند در بحث اول بود و این که که در بحث اول می‌نویسند در بحث اول نبود
 آن دلکری اپسه همایادی که بود و این دلکری اپسه برخواهد بود چنانچه در بحث اول
 دلکری امنویسند که در بحث اول و این در ایشان نکد جمهنه اونه بدلکری باشد بحث و مفسود
 بحث آیه ۷۳ که بحث همایادی شده و مفسود غیرست غلطیم بوده و دلکری امنویسند
 بحث ایشان در بحث اول ایشان دلکری ایشان بخوبش و آن دلکری اپسه همایادی در بحث
 اول بود : د قویسح آنکه این می‌سینا اینکه را می‌سینه خوده اند در بحث ایشان این دلکری ایشان
 ایشان این بحث همایادی خامنی ایشان که باید بحث ایشان شدند و در بحث ایشان
 پیش ایشان ایشان و بحث ایشان بحث ایشان که باید بحث ایشان شدند و در بحث ایشان
 شدند و باید ایشان کی تو بودم و باید آنرا در فصل ایشان بحث ایشان
 ایشان که ایشان ایشان را در بحث ایشان دارم و در عذری ایشان ایشان ایشان
 ایشان ایشان که ایشان ایشان کی تو بودم لیکن ایشان را پر بودم و دلکری
 بحث ایشان می‌نویسند ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
 دلکری ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

سعینه ای عصی اید از زندگان شد و روز سوم امیر بر خواسته آمد از شنیدن و نکره شد
 سعینه ای : ما هنود و هستی بود که نشسته کنم : لعنی نکشد او را و دارای رُد
 و نکن ناشد شد را آنها جواب ایست که بیچار در عورتیکه از معاشر در بیرون ایست اینکه
 بحقیقت نکشد و در صطیح کتاب خبر نداشتند پس بقیده داریں ایشانه دلشدید چیزگونه
 میتوانند از زن بیرون معاشر و پنهانیج مسنه آن را بخواهند و لذت چشیده اگر از معاشر ایست
 همچنان با غیر بودن یکن این عصی نیک و اسرار بود دلخواه در نکنند مسنه آنها هر چیز میتوانند
 و غیر افکر نکردند مثلاً بلوچ خوارد را باید یا نهاد بگذارند یا بخواهند آنها باشند
 صدر بیشترم در زندگانیم کن نهم بله بیچار است که درین زندگانه ای از این کارهای ای
 صید بیشتر برسو زندگانه شدی سمع دراده ای از بیشتر همین بوده بخوبه در هر چیزی ای
 صدر بیشتر بله ای از بیشتر وح بوده که تغییره دستور و میاست و فنا در این روح مسنه
 بیشتر و حفایت آنها بیشتر بله میاست درباره تو میتوان فال قرآن بخاطر بحث در اینجا
 نمیتوان آنقدر بدینجود آن چو امیر محظوظه پس بقیه حضرت شاه روح آنله در نموده بخوبی
 دیگر است هر که برقی ایهان ای دهگز نیزد پس خود آن روح که بالظریں ای دل

در حیثیت خود دوسته ای نیز ای صاحب حجت بر سر چشم بیفراید، لایق بین الدین قلوا
 و تسبیح آن کو آن ببریت چنانچه بعد از تسبیح مرد رفیقان؛ یعنی مکار پنهان شد که تنها
 در این جهاد اکثراً شدند مردگانش بکده زنده در درز خود را در گوششان فروشید یا همچو
 خدمت را کشته نمایند بود لیکن در عالم روح اور انسانیت آن در عالم جسم و روحیه میگذرد
 او را کشید اینچه است که یعنی شیوه (دستیله نهم) و نیز از آن دیگر فرم ای بازگردان
 لغزان خواسته جمله و صعود آن را در پاک بگوست آهنگ را که نیز است و خود را
 : قال اَتَهُ يَا عِصَمِي إِذْ نَجَّوْهُ مِنْكَ دَرَأْتَهُ إِلَى دَمَّطَرَهُ كَمِنَ الْمَسَرَّةِ
 یعنی فرموده صدای صمیمی بدرستیکه بپرسیده و تو دلخواسته دلوام بپرسیده
 و پس از کشیده تو از کنیکه که فرموده شد صریح است که بضریب بعد از هدایت جمیع را
 روز خدیه سرود و سیحان چون از صفت خود که بپطلیع نیز در رشم دهند
 یا که فرموده آن را ادیکتند که میتوانید عصی صورتیه و دل آن در این دیگر فرم ای
 لایز پرسیده دلوام و بعد سیزده دلخواسته تو پسر خود بفسدین حکم است
 این سه دلیل صحیح و کثیر دلنش در آن دلخواسته آن و دلخواسته جمله ای و دلخواسته

ک در آیه دیگر مفسنیه مکایت متن یعنی باش آید نمایست که حسن از بزرگ
 حضرت موسی بن جعفر علیه السلام معرفت نداشت و حضرت عینی در پیغمبر درین حادثه مفسنیه را که
 از آنها ناشی را بداننداد و درین مفاسد معرفت نداشت پدران نباش آن را خود را میخواست
 و نه لوحیقه هر دو در مفاسد معرفت نداشت بلطف اینکه از اعلان آنست بهتر است مفسن
 نه غرائب است در حضرت علیه السلام و حضرت عینی آن را حسن از بزرگ مفسنیه نماید
 که از آنها ناشی باشد از خواسته هم ریند و قوم بریوں را که خواسته هر زیر خود را
 بر خواسته چید آیه های بی انسیه پسر دینه و به یکدیگر مفسنیه که این مسیح است
 نیز اکنون مفسنیه آن مصیت و موسی بن جعفر که خواسته از حسن از بزرگ مفسنیه داده است
 بحسب فهردن مفسنیه اما در حضرت علیه السلام بوجناب مفسنیه بگفته شد
 سعید میگفت آن مسیم و قوراکوئیم ای پدران و زبان متن را خود زید خان که
 مکوب است که از رکابیان بیش از سه میخواست که این خوارنده بجهت عینی جواب داد
 هر آنچه شنیده بسیگویم که موسی بن جعفر این ایل بخواهد از بلهه پرم ایل که ایل مفسنیه
 دو در بو راست میخواست که از آنها متوسط حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مفسنیه را داده

دادیں صبر حکیمی لوح حضرت پیغمبر میریا ۴۸ شنبه اول صفر ت ۴۹
 دیساں اُن بیشی میں با خود زند و مرد نی یہ دار نداشت که از آپنی اُن
 تکریز آن خود ریسے دادیں کیست عصیتیه اُن خود زند و مرد نداشت
 یو شد کہ آن آیہ زند عصیتیه موسیٰ اُن را از آپنی شہزاد و مقام خود پیچ جائے
 بی آن اُن ایمان کے ای اُن کلبر اش کو خود زند و عصیت خود دادیہ بید عصیتیه
 کم برداش ثابت از خود زند و مرد نداشت عصیتیه اُن اُن ۲۱ کلبر عاش
 حب است ابدی ایش شہ شہر سکھ در و آن اُن کی عصیتیه هی عصیت کشیده
 دیدار خود پیغمبر میت عصیتیه اُن حضرت کشیده دادیں فرش زیر اک گلگشیده
 کو در تراست سر و تہست کہ بی کا دنبت باید سیر دینی کشته شود دادیں بر داد
 ایش اُن حضرت عصی را دیدار خود دادیں اُن بر دادیں ایش کو دی سیر
 اُن لکھر اک دن بیت شہر خود کہ عصی را کشیده دیدار خود خانش شہ بر داد
 دیش کم که در حقیقتہ با ایش پیغمبر میت دیگر ہم در فرستگی میریا مرقدا
 میلکت میت بود دید بیت شہر قورا میمیرانم دلو را ملک دیکھم بود خود پیغمبر میت

چنان بله هر زد عیوب ثبت پس بررس شد که این دادگاه استاد آن بگزید و متعاقباً خود صلح
 درست و میخواهد همین طبقع و آنکه همین است از نسخه دوسرانه آن است که
 داعراً صراحت نداشتند و با هم بایم بقدر خوبیه و اگر عدم طبقع میتواند در اینکو شناسد
 بنظر عرض مذکور شد که در این آیه دو صفات اینجنبه کیا مقصود است این عضویت نمک
 میفرماید ^{۱۵} وزار آنها هجدهم اینها نمایند و بر پا کرد که سروح قاتل شده هر چنان شد
 بلکه است اداره است این هنوز نمیداند که تقدیر است بر پا کرد سروح و هجدهم و اگر است
 اینچه بخوبیه که طبعت بهای ام تبرد که چون متدهی حقیقت حضرت علی
 و نمک اور افسر موده اند نمک است یعنی در این است اینچه از آن جواب این است
 این از اراده است از ای هر چه که نمک رشیح کوپ آمده دارد شده و در این سرتقاض
 خارج گردیده شد اینکه اراده است که حضرت بول دسته ای دارد که اراده است از این
 دیگر نموده که نمک رشیح است بد منه داده میشوند همچو چه اراده عالمه
 بر پایی ایسته نهاده دمارده و اگر نصیحتی همیشید که این نمک است
 در این صورت ها نموده و ملکه صدقی حضرت سیح کوپ است اراده این نهاده

بول آن دکتر استادان بیم عود آن پنجه میگویند میگویند
 بول نیستند و برآن بیاد و هر ارض دارند کنند از همین راه
 درباره مسح قول نمایند و برخیار از دار دیگر در زند و حمد و باد و جود آن
 حضرت پیغمبر میگردند حضرت پیر مردم را دست کشیده بیند از مردم میگویند
 پیر مردم را ترا آه را بخشیده باشد و بسیاری ای ایرانیان میگویند
 و احوال عالم میگذرد که آن سیاست دلخون از دشمنی را میگذرد و پیغمبر میگذرد
 پیغمبر دریا یافش از مردم است این قسم میگذرد میگذرد هر چند که در آن
 بیکار است از پسران خواسته ایشان گویند هر چند باد جو میگذرد هر چند
 ایست اجنبیل و ترا آه را دکری نمایند و آنها تا آن دلیل رعد عالم خواهند
 ایشان را میگذرد و بدراسته مردان گویند دلیل اینکه رعد چه که که از پیر میگذرد هر چند
 ایشان را میگذرد آنچه بپرسید از اینها میگذرد ایشان را میگذرد هر چند
 ایشان را میگذرد ایشان را میگذرد هر چند ایشان را میگذرد هر چند
 ایشان را میگذرد ایشان را میگذرد هر چند ایشان را میگذرد هر چند
 ایشان را میگذرد ایشان را میگذرد هر چند ایشان را میگذرد هر چند

آنی رسول الله مسیم مصدقه قلایین یه جی می من اتوراته و تسبیه برگول آن
 بن تعبیدی چنده حکمه : پدر بادر از حضرت سیح حقیطه مردمی که
 میست جواب این است که آن دوسته نیفرا یا که در چیل حقیطه برگول آن
 بکه میشه یا حضرت عیسی بینی هشتمه و نو و که بعد از کنیت که این احمد است
 در متوجه که در آن خبر حقیقی نباشد و در این میثود که حضرت سیح از نهاده
 چیزی که را اصریزده و زرا احمد از عده و سایر خواران حضرت سیح از عصیان
 رسال و خواهی رسال و نیز بعد از شهادت حضرت سیح کشته اند و خواران
 آنها را که از حضرت روح المحمده لوفد و در فاطمه شدیده از احمد و
 خود خواهد خانجه و فصل اول خبر لوح مرقوم است آنکه جعفران و دیده
 درین میان میورسته است یعنی که اماں را آن بینهم خود دیده اند و خوانان
 نوذه اند باری سیمه آنکه یعنی نیز صفت دیدم که آن و فاتح را تهیی اند و کمال
 سبقت خوده و حب تقدیث ل تحریر نیم مخصوصاً ای ایست که را در حضرت سیح
 بینی هشتمه هیل و نو و که سیم و بعد از ایشان احمد است اگر هم در چیز مردمی شد

دلبر ای نیوود که حضرت عینی پس بکنه را غمزو و دهد و در عین سنه در آمریکا
 خواری پیش از آن چند دهه است و می بود و دایره افسوس نمی بود که بکنه
 درین مددگر با همین شرایط خود در باره مبتده حضرت پسر خون بتواند
 بکنه بیش از این هشت هجده ماه میانی بیشتر فرمود و نزد کوشش کرد تا می تواند
 کوشش آن سده و دیگر در آیه ۱۴ به عنوان مقدمه کوشش که اخونج پیش تفہم ادام
 از اینها حسب یونوگیست هر چند صد او نهاده از بواسته خود شد و پس از
 کوشش هجده دهه ایلخانیت مراجع شد این احیان طی دیدنی داده اخونج بیشتر
 نهاده بیکرد و باری ایشان سرخی خدا منع داد این را افسوس نمی بود این آنکه
 دیگر دیگر سرخی داشت اما این احیان که بیشتر بود اگرچه
 تفہم کشیده ایشان بوده است دیگر خسرو کشیده کرد دیدنی اینکه همینه صوره خود
 نمی شد اما اینکه ایشان دیگر خسرو کشیده کرد دیدنی اینکه همینه صوره
 خود که دیگر نمی شد ایشان داده است و دیگر از اینکه ایشان دیدنی است
 از اینکه ایشان دیدنی است که در خسرو خدی خسرو شد ایشان دیدنی خود بود که ایشان
 از اینکه ایشان دیدنی است که ایشان دیدنی ایشان دیدنی دیدنی خسرو خود بود

هرگز نمیزدید پر یکنون اورانی هرگز درایل است خضرت سیح بیهی شاهزاده
 هرگز آزاد خدا را نشیده اند کسرا او نامیده و حال آنکه دو خضرت تو آه شاهزاده باشد
 آیا تو از آن خدا اند ای ای ای معلم شد شدید است بنو عکوه روشنه و زرمه نمودند؟
 و دو خضرت شاهزاده بیهی شاهزاده لایلکل آن خدا را اند اند باز خود بیهی شاهزاده
 دکوه ای ای شاهزاده ای ای ای معلم خودم دو خضرت تو آه شفیع علوی کشیخ شاهزاده صاحب
 دینه آیه داد حدایی شاهزاده بیهی داد خدا را به کردند و خوارند و میزند و دو خضرت
 قضا و میزند که بازیخ دو خدا را میرمیزد آنکه ای خوش بیهی شاهزاده بیهی شاهزاده
 خدا را میرمیزد ای خسرو
 کسر نمیزد هرگز نمیزد اور ای خدا هرگز دو خضرت شاهزاده ای خسرو ای خسرو ای خسرو
 دینه ای خسرو
 ای خسرو ای خسرو ای خسرو ای خسرو ای خسرو ای خسرو ای خسرو ای خسرو ای خسرو
 و بیهی خسرو ای خسرو
 خسرو ای خسرو

بملع صفت تهیت داده اند دیگر در فصل کوئی عین شیوه آیه ۲۷ و ترج
 مدت و سل رنگانه نموده بازیسم و ان خورد ما زال را که بسته نمود در آیه ۳۳
 و ترج پس خود ابریشم پیر پسر خود لر ط دعا بیشتر برای زن بریشم را برداشت
 از اورکله اسباب فصد و پیش بیکنف ای بیرون آمدند و چهاران در آمدند و چهار
 سک شدند ۲۷ و دروز بار ترج پیش پیش سال بود و ترج در حوالی
 دنست نمود و در فصل ۲۸ بیکنف آیه ۲۸ بازیشم هم بروی آمشان عبار
 شد و پیش نمود ۲۹ و بازیشم روش بصد و پیش بیکنف بیرون آمدند و من
 ایشان دختر شدند از این آیه سه صور مدد که ترج پیر بازیشم عصاد
 اند که بازیشم در اورانش را بودند و باز ایشان پیش نمود که زر ز
 بیکنف ایشان دار و سده معلوم سکر و که بعد ایشان ای ایشان ایشان ایشان
 در دشمن بکنف ایشان بیکنف ایشان پیش سال بود و حوت ۳۰
 ای ترج را ایست پیش سال بیکنف ایشان شود که تهیت سال بیکنف ایشان
 نمود ایشان ایشان ایشان ترج نموده بوده و بعد از آن در وقار نموده

و ل دیفسن اعمال خواریان مرقوم است آیه یک که بازیسم از زمین گلدهیست

بریدن آمد و خواریان کشید و بعد از دهست پدریس از آنها میزبانی نیز گفته

آمد از آنست تو راه محبت بود که بعد از بریدن آمد از بریسم از خواریان مرگ من

سدیگر نزد بوده و لازمی خواریان چنین سخنوم بود که از بریسم بعد از دهست

پدریس از خواریان بریدن آمد و دیگر هشده است تو راست با همیش درباره خوسته خواسته

کاردن سفر اعداد باب ۳۳ آیه ۲۸ خوب برخشنده ایگوید کاردن گاهی خواسته

بچیر خود را آمد در سال چشم منزد بچیر از نصر در اذل و نجوم داشت شاه

و در سفر شیخه باشید آیه ۲۹ یک گوید نیز همین بردسته بنی ایلان بود که

کوچ کردند و در آنجا کاردن را داشت بش دوچی شد

ایگوئه چند است که پیش خطر صفاتی خس را داشت و بچیر است بدینه است گردد که یعنی

بپردازیم ای سر لکه کلید شود هنوز محصر آذکر شد پمپنگ که قدر ای او راست کنی
 ای ایستادی هفت موجود و سیمین طریق هشت که ای ایچ هشتم دن تو راست کنی
 ای بیسی بیسی نظر حضرت پسر مسلم کوئد و در بینی طلب ای و پیش خلوف هزار
 تو راست و صی نیت به زیری ای سه هشت بده شده و ای ایچ هشتم که در آن تور آه
 دست داشت بجهت راه است نیز نکند خضر عدوچ بایه ۲۴ آیه اول حسد ای ده بخود
 دلوج سگی شد اول برآش دفع برآش نهادم نهادت آیه ۲۵ دلوج خود
 سگی را تراشید و در حضور خدا آمد آیه ۲۷ حسد ای خود فرمود ای خون ترا
 تو هم از آیه ۲۸ نهاده بپرسید که ترا چه کن طبیعت در غصه بیش
 کو ای خلاید آیه ۲۹ حسد ای رسخود دلوج سگی را برآش باکی ترا باید
 نهادم آیه ۳۰ دلوج خود را شدم خدا بر دلوج نهادت ده کقدم را دینی داد
 ای و دیار بایسم خلد دارد آیه ۳۱ یکوید در بوز نهادت ای خوبی
 خند ای نهادت دلچسپی ای
 داد گفتش که مردانه بخواسته ای ای

آمیخته اول سفرنی حضرت همراهی شد و هر چند که شاهزادگان
گفتند که مردان پندراد پیش خود بخستم تا برای امر زدن بروم راحبت نمایند
هر چند شده فضول آید این خدا آید خواست که گیر است و آن بعد اینکه
که خساد از دشمن پیش بود مردانه را بر این شکنجه بخس این خبر میشد لایه
عنی عذیب شد که موبر قوم گفت شاهزاده امید گفته شد که مردانه را شکنجه کنی
لیش بخستم از این شکنجه خود فرست بفرست و هنین گشت شده و دگر
در کتاب دویس شیوه میتواند فصل عده هشاده باشد دگر بر این شکنجه
داد در این کتاب این شیوه نهاده باشد بلکه بر داده شده بود از این شکنجه
در کتاب اول تواریخ امام میتواند فصل ۱۹ که شیوه شکنجه همراه باشد داده
و نوشته شود، اینکه اسرائیل این شکنجه در شیوه همچنان که مذکور شده
و لعل در تواریخ امام میتواند شیوه داده شکنجه این شکنجه است و دیگر داشته
فخر شیوه میتواند که تو ای اعدام این قوم را که کسی نمیتواند نمود و داده
اشر این شکنجه هزار نفر شکنجه شنیده بود و مردانه بود اما این شکنجه هزار نفر بود

و ل در هیئت شورای این پیمانه را نمی‌بینید که یو ای ب تعداد خوب را با دادن خود
 هر روزی اسیر هستند اما هزار کیفیت هزار مرد می‌شکر کش و هر دو این پیمانه همچنان
 در هیئت شورای خود سیصد هزار در تعداد دیگر اسیر هزار در تعداد روزی همود
 چند قوت شده شده و دیگر در هر فصل شوی همچنان می‌باشد که می‌دانند این طبقه کار
 می‌دادند شرک خود که در دلیست قیصر همچو شمشاد داشتند و در هر فصل تو این چیز
 لای خدمت این طبقه کار می‌دانند و در دلیست رسال خطا داشتند و هر چند
 رسال خطا داشتند اما این شرک خود را اگر لغایتی دیهود گویند که در خبر
 در راه آن بوکھه می‌بینند که است این جن شلاقی است من صدر شرکه آن است
 باست زرد لای است که شرک خود را این جمله ای بخواهی در راه آن از در خبر خسته بر قطع
 بلایم و عذر عیش است که آن بود و در این خود است در رساله دیگر این کار که تقدیر شد
 چند قوت مد نگویی شده هی ای راد مازنده که گویند پر ای ای است شرکه آن گفتند
 که آحال هسته که کتاب است در آن میر دد میانی نیمده و اگر آحال هسته که کتاب است در آن
 دیگر که بتر نمی‌گشته یا گویند می‌گفت همچو شرکه در ای ای ای ای استه بین داشتند خود را

اعذه بیش دیگر کی بقدر ایند یا آنکه نیست عدم خشم و عاقبت بیش از حد
 داشته شبهه نیست که نیش اول صحیح است چنانچه در خود آنکه کی بقدر این
 که عذر نموده ممکن که دارای روح تدریس است دگر نعمی و قیمت امداد نهانی نیست
 و این اراداست ملتفت از عدم و توافق برداش دینامی حسکم آن است که نیست
 که سیمین عمر ارض میانه که چرا از نیست آن : نیش خرم خدا آن سیمین
 معلوم نمود که در آن نیش نیست که فرود نموده بجهاد اش برای خوبی هم خسیر نیست بی ای
 هنین اخراجی برآید بخیل دارد میانند و آن یسته با عدم خشم خسته سیمین دلسر
 یست در زمان که از جلد و صفر «مرض بیویش» نیست که سیمی گزنه بود در خبر این خبر را
 از دو پیغمبر در آورده بخیل نیست این خبر داشتند شاهزاد و از نیمه اد بخورد و تو مسکر و
 آنده جهش آمد پوش نسل این خبر نمود بیوهد نیسته اندیش کرد اند خوش بیکند و در
 بود بعیی شیخی و چنانکه که این خبر سیمین داشت که این خبر نیست بخورد اراده هشیش شد
 شاهزاد باری نیسته همین اینکه خود بخورد و خشید از آنکه سیمین نیست
 در تو اراده که بتسه بیش نیسته همین سند سیمین از عجله در صدر این خبر خود را در این
 ۱۷

حضرت قوم است که پون بیرون برگردید و در ترکیت سرمهان او امر داد چنانچه به عوام

حضرت پیر بزرگ خواست که جمیعته بنی اسرائیل را صلح با عصری در بردارد و باید

حضرت پیر سرمهانی بنده او اخراج شد اما پس از آن سرمهان پیر گفته شد که اینکه کار کنکنی بخواهد

نمی تول مرا اینقدر دار آمر قوم مردان پیر سرمهانی همچنان ارسان شدند و رفاقت آمد

برای این سرمهان از زاره و سردار حمسده و سردار اپریمه و سردار دیلمی نصیحت آوردند

جهش مسکم نمودند و بعدها شیطهم را زرد توپ روند و بعدها جزیره را خود آمدند

آنوقت ایضاً برتر آن از خواهد شد و این قوم بسیار بیکار خود خود نمودند

این سرخی خوب نمودند و هر چه کنند بود خود نمودند سعادت خود کردند

حضرت پیر حمسه محظوظ با هواست آئیسته و بخوبی همچنین نمایند دایران ای

این خوب نمایند و همچنین کردند و ایران از پدر زرتش آنکه بود خوش بخوبی نصیحت

کردند حضرت پیر شیخ ایشان نوی را کنگن جسمیں چون شنیدند که بخوبی از نوی داشتند

چند دن دیگر برای چنین دستوری ایشان آنها خوب نمودند آنها تبریز را می خوردند

از جو اینها نمایند و همچنین که بخوبی داشتند اینها پنهان شده و غصیں پنهان نمودند

این خوب نمایند و همچنین که بخوبی داشتند اینها پنهان شده و غصیں پنهان نمودند

کهنه و ناینها می خواستند زوده با اردوی یوشیع را آمدند و گفته که اراده داشتند
 بیان یکی از آنها این بیان می خواستند اینکه گاه توییم بخوبی چشم خواهد داشت
 زیرا که آواره اور او هر چه که در می خواست کرد شنیدم شیخ او نامی سکن نداشت
 مارا نیز می خواست داد که گوییم باشد که شنیدم پس با عذر برایش
 که ما نیز شنیده ذنوبه گذاشتیم زیرا که از زاده امار در آمد ایام و ۲۰ میلیون بیان و ناینها
 کهنه و مدد می شده یوشیع ایران جماعت شناسنایی را عذر بخواهد
 که شناسنایی را عذر داده اند و داشتند که آنها را بخواهند و زیرا نیز می خواستند که بیان خال تیغه
 شیخ اور اور ایشان را نهادند و در روز سوم شد همان شب رسیده دیده
 بیان خال شیخ را خواستند که بیان می خواهد
 که آنست ایشان و خضرت یوشیع ایشان عذر بخواهند اند و می خواهد
 حید و مهد همه کردند اند و در یاد داشتند که شیخ ایشان خود را نمی خواهد
 و بیگنی کردند که ایشان را کنند تا اینجا می خواستند ایشان خود را نمی خواهد
 و بجهود خود می خواستند که برای ایشان خوبی ایشان را کنند خود را نمی خواهد

ضرور شوینم بس نه و نوع بیش نیز ادار کر گفته که چرا اما فشنجه بس داده
 و گفتشند که ما از شا بیس و درین دهان اگر داریان رکنندم و گز
 دفعه شد که اول شویند میگشند که صد ادمین شویند برخود که تهدید خواه
 اند و علی پر کن که قربانی بیهوده است همچنان رستم که فرشته زبانی بخود
 پادشاه نیز غلام دشمنی میشوند لیکن آن دشمنی پسر افسر داده خود
 داشتند همچشم داده اند دشمنی پسر افسر داده خود
 این سه حشد اگر بکه چه دینه دشمنی کنند که اوراده کردند تسلیم
 این سه که شویند شناخت که این بس شنید که بخواهد اوراسخ نماید با اگر
 پیش پرسید که آنها هم پرسانند اینها بسندم چه بس داده هموز پر کوچکی باشند
 که اند داده بخواهد شویند داده درین برادرانش سخن نمودند اند شویند
 بودند شنید که آن سه زیر اگر باید اوراسخ نماید که سه شنید و گز مضر عیش
 که بس داده بخواهد شویند که زنده بیشان پیغمبر حضرت عبود برل داده
 دشمنش که داده بخواهد پیغمبر داد که سه شنید درین بیویم پرزا

خواه آرد و آن را گشایم و مسند اینهود چونکه تو هر اور پریوود باشند موش
و خوده بیش از آن زیبایی نیست لعداً زنود باز هستهای اهل فخر و آن را بند
سکون که هر زن در هفت روزی ایشان عرب پولی ایشان اور آید از دو پسر
که آیا تو دنور است و پدرت سدست بیدهم و هشت عینک همراه باشند بزرگ داد
لعل را خود شرداده و دعده نیزه که آن پیر مرد است و ایا در شناسنال ایشان
فصل رابع از قصوی اربعین پیر سال الله یسره

استه ندیمه بدوال وجاید در بیت حیث است بیانی آنکه و هنوز از آنها
و بیت حجیت ایشان صفات داشتند و این عظیم است که همچنانی این صفاتی
میباشد آن مواد نهاد و جایی این صفات داشتند که میتوانند توانند این افراد را
وایده خلق از اقامه لعنتهم نجات شمیز شمس و باس :

و پا به آول : در حضور عیسیه بیعت بمند و دیفانته بمند
محض صد رانیه بر حیثیتی ایشان را ایشان را در شیوه ایشان صفات
حیثیتند که عزمه ایشان مخصوصاً نفعیست که در لوم همچو بخود آنچه نداشته

بخواهی کو شکنند پیشتر خود را از طبیعت داشته و فتنگوارانه و نکس پیغامبر
 صفتی هسته شود لمنه ای اینکه آنچه ایجاد مخصوص میگویند در دنیا
 آنهاسته م وجود داشتند ای این چیز بیشتر مخصوص است که در اینجا این این این
 عوکس بیشتر مردم را تهدیل میکند که قدر عادل خیر این شرکت میگذرد اینها
 بظاهر خود نماینده و مظایع امر خود گذاشتند لیکن که اینه بایضیفه نیز میباشد
 در درین نادیجه که مخصوصاً بر عده است همینهاسته آن است که آن صفات را که مخصوص استند
 و خوب نمایند هم از این طرف نمایند و هر چه عکار کاری باشد را هم صدای داشته
 در درین حیثیت رئیس رئیس و مخصوص ای این رئیس است لیکن همینهاسته دلایل خواه
 چه مخصوص استند و علاوه بر این مخصوص است در اینجا خوب نیز است دلایل خواه
 این رئیس است دلایل خود را اینجا دست داشتند و در اینجا این رئیس است دلایل خواه
 بگوییم که نمایند عکار کاری باشد چیزی این صفات مخصوص داشتند و شرکت مخصوص استند گرگه
 استند زد چنان این دلایل صدگرد و دلایل است چیزی استند مخصوص
 اهل خود دیگری نداشت که مخصوص استند گردد با معنی داشت ای این رئیس

بِلَوْحِ حَجَّتِ الْمُسْكَنِ دَرِيْعَتِهِ لَفَقَهَ هَبَتْ لِعَفَاتِ سَعَادَةِ قَبْرِهِ شَدَّدَهُ
 تَوَرَّاتِهِ بَالْكَلْمَهُ دَقْعَهُ وَابْجَامَ كَلْمَمَ رَائِيْعَهُ اسْجَنَهُ دَوْدَهُ حَصَّتِهِ بَيْسَادِيْهُ صَدَادَهُ قَارَهُ
 فَسَهُ مَوْدَهُ حَبَّهُ دَصَرَهُ ۲۸ تَوَرَّاتِ شَفَرِهِ بَاهِيَهُ ۲۹ وَكَلْمَهُ بَغْلَهُ بَلْهُ
 حَسَدَادَهُ لَعَقَهُ مِسْكَنَهُ اوْرَادَهُمَ ۳۰ حَاجَهُ مِعْصَمَهُ خَرَسَهُ ضَرَادَهُ كَلْهُ
 وَجَسَرَهُ دَاهِيَهُ دَوْبَهُ مِسْنَهُ اِبْرَاهِيمَهُ کَحَسَدَادَهُ لَصَرَمَوْدَهُ هَبَتْ دَاعَانَهُ
 مَكْرَزَهُ اِبْجَامَ كَلْمَمَ دَوْقَعَهُ اَرَادَهُ حَصَّتِهِ دَارَسَهُ مَوْدَهُ وَلَكَنْ دَيَّانَهُ دَلَگَرَ
 تَوَرَّاتِهِ دَلَنْ دَعَوَتِهِ بَكْبَهُ اِيْشِيمَ دَلَقَدِيْهُ بَنَهُ قَرَبَهُ اِسْجَنَهُ اِسْفَارَهُ
 جَانَهُ دَصَرَهُ ۳۱ تَوَرَّاتِ شَفَرِهِ بَاهِيَهُ اَكَرَهُ عَيْنَهُ دَاهِسَهُ جَوَاهِيَهُ اِرَسَلَهُ
 حَرَسَيَهُ دَاهِيَهُ ۳۲ وَيَعْجَزُهُ کَبِيْرَهُ بَلَهُ بَلَهُ بَلَهُ بَلَهُ بَلَهُ بَلَهُ بَلَهُ بَلَهُ
 غَرَبَرَهُ حَسَدَادَهُ سَاعَتِهِ بَهْشَيَهُ اِدَرَانَهُ شَفَاعَهُ شَافِسَهُ مِثُودَهُ نَهَرَشَيَهُ بَاهِيَهُ
 جَسَعَ حَسَعَ اِنْتَهَيَهُ شَهَدَهُ کَلْكَهُ اِرَاسَهُ شَهَوَهُ بَاحِتَهُ بَاقِهُ بَهْنَهُ اِسْمَهُ قَارَهُ
 دَهِسَمَهُ بَهْنَهُ بَعَيَتَهُ فَمَالَهُتَهُ آهَاتَهُ کَتَبَهُ بَلَهُ بَلَهُ بَلَهُ بَلَهُ بَلَهُ
 اِسْ بَیَزاَلَهُ مَرَّهُومَهُ طَهُورَهُتَهُ دَرَالِاَسَبَهُ اَسَدَهُ بَیَزاَلَهُ مَكْرَزَهُ مَرَّهُودَهُ

باب دویم از فصل رابع :

در خصوص اوقای نظر بر حده که کی از خاسته بمناسی آنها و عادی همچنان
 دعوت سخنای ابراهیم و ایش بود و متناسب با برخاسته مفهومان گذشت
 پس از آن که کوشید و بقصص آنراسته می‌بینیم می‌بینیم اگر غیر مسند نباشد
 و آن است یا بخوبی کنم و گفته بود و بوقتی پیش از دویم گردش این پیشتر که غبید
 تدبیت نهادن او را انتزع نهاد از این آیت معلوم است که بعد از برخاسته
 خلق را بخادران صدیف مسند ای ابراهیم دعوت نماید و زیرا باید ششم این
 آیه ۲۸ صدیف گشته باشد خود نیامده ام آنکه از ازتاده حق است
 در این دویم نهاده ادل بود خسرو ای ایزگر آیه ۲۹ آنکه و قال است که
 پسر را اکتفا نماید و بخوبی درسته آن بارگ که که دعوت آنچه یعنی
 اجیسته و ای ای ایه : بیشتر که آنها دعوت سخنای ای ایم کی از خاسته
 مخدوشة مظہر مسند است چنانچه ای
 نمودند و خاسته بیگزشته شهادت دادند ایسته که در این دویم

سعینه ایه آیه ۱۴۳ حسدا وند بوسن فرود که بسی اسیر نه پیش بگو و بیوه هر چیز
 فستاده است ۱۵۱ آیه ۱۲۱ و دیگر بسی اسیر آنچه حسدا ای مدران شای ابریشم
 و بحقی ولیعوب بر میباشد و زده است ایدا هم نمیبینست و مذکور نیز در برخیز است
 در عیشل بوجان بهم خضرت پیغمبر مصطفیٰ با باب ۱۲۲ آیه ۳۹ را زد کن از خود گشتم که
 که نرا و ند و نه بسراں داد که پیغمبر گیم و پیغمبر قلم نم در باب ۳ آنال موافی
 ۴۲ که نم آنکه سر برادر اد اد بیشترم در خود پیغمبر ای قلم و خوش بخدا ای از
 فشر نزد دل تقدیم اینکه شسته را نمود از برابر بعد این دل بر سر مسند نمود جای
 در باب اول بوجان سعینه ایه باب ۱۴۱ ارجمند بار هر روح را باز نمایند به که از روح را
 بساز نماید که در خشدا است یانه زیر اسعنی مدران کا ذنب در نهاده رسیده آمد ۱۲۳ و زد
 سعینه ایه روح خدارا در هر دیگر که هسته ای مثایم چیزی روح محض شده است اد از خدا
 و هر دیگر که تو میگذرد از خشدا نمیست درسته آن نزد مصطفیٰ ۱۴۱ آنکه
 عَنِ الْمُؤْنَى إِلَى بَيْتِ إِلَّا وَ كُلُّ رُوحٍ ؛ عَلَيْنِ شَدِيدُ الْمُؤْنَى ؛ وَ مِنْ مُغْرِبَةِ ؛
 دِيَرَسْخَى أَصْنَافِ الْكَرِيمِ وَ مَا أَمْرَدَ إِلَّا لِتُخْبَدُ وَ إِلَيْهَا وَ احْدَأَ إِلَيْهَا هُوَ حَمْيَى شَجَاعَةِ الْمُرْدَنِ

دین را تقدیم بسیاری نهاده در اکثر از نویسنده ایشان و موده : بنی اسرائیل قی ایلیچ بیدار
 سخنوار با عیشه نیم فی توراسته الیکنیش بعده کل آنچه قدر عی ایلیچ بیدار
 آیاں پھوز عظم ایسراوی اترش و تقدیم بسیاری مردم از شرق را راه
 درسته غیر امشهدا و آزاده پھوز شرق در شرق همراه مردم و از قم عدیش در روای
 سخنوار ایلیچ تغایر صدر و مازل خود را : ما و هو است نیمس ایلی
 ایلی ایلیچ دیگر ایلیش : و یعنی در صدر گزینشیده : پدراهو ایلی
 احمد علیه ایلی خمده خود ایلیان و محمد رسول الله خود ایلیان و ایلیان
 دین را تقدیم کنند و دین توراسته ایلیش در ایلیان کنند هم فی ایلیش :
 ایلی ایلیچ دیگر ایلیش دیگر ایلیش دین کنند آنکه سر ایلیان
 ایلی ایلیش خواهد آنکه ایلیوم را بخواه طبق ایلیام ایلیسته دلخواه ایلیش
 ایلیکه ایلی ایلیش دیگر ایلیش دیگر ایلیش ایلیش ایلیش ایلیش
 ایلی ایلیش ایلیش ایلیش ایلیش ایلیش ایلیش ایلیش ایلیش
 ایلی ایلیش ایلیش ایلیش ایلیش ایلیش ایلیش ایلیش ایلیش

مَدَّ اِسْتَدَلَّ اِكْبَهْ تَوْحِيدَهْ جَهْنَمَهْ رَأَيَهْ نَادِرَهْ بَرَّهْ تَبَاهِيَهْ بَشَّارَهْ لَهْ كُوَافِرَهْ
 عَيْنُوكِمَهْ دَرَاهْ بَسِيرَهْ بَعْدَهْ بَهْرَهْ وَالْأَطْفَلَهْ بَهْ وَيَا لَهْ دَهْ اِلْجَنْشَلَهْ بَخْرَهْ بَسِيرَهْ
 هَدَّا قَبْرَهْ اَلْقَوْمَهْ اَلْهَمْرَانَهْ اَلْرَبَّهْ اَلْجَنْدِرَهْ اَسْتَعْدَهْ وَالِّدَّهُوَلَهْ اَلْكُوْكَهْ
 لَهْ بَهْكَهْ فَصَنِيَ الْاَمْرُمُنَهْ لَهْ سَرَّهْ قَاتِلَهْ اَلْصِبْرَهْ وَلَهْ يَاءَهْ لَهْ لَهْ صَدَرَهْ
 بَحْتَكِنَهْ كَلْكَمَهْ مِنْ قَبْرَهْ بَاهْرَهْ صَنْوَهْ بَهْرَهْ فَرَهْ جَهْنَمَهْ بَهْ زَاهِيَهْ تَمَشُّوكَهْ
 اِنَهْ اَذْمِنَهْ بَهْتَهْ وَسَجَادَهْ اَوَّلَهْ مَرَدَهْ وَأَرَادَهْ اَنْ يَادِيَهْ لَهْ طَلَابَهْ جَهْنَمَهْ بَهْ بَهْ
 اَلْعَيْرَهْ تَهْفَتَهْ

٤ بَابِ سَوْصَمَ اَزْفَشْلَ رَاعِيَهْ

در خصوص تھافت و تھون و قسته اسپندیه که بر قدر داده اکن و بد جهسته
 و یعنده در اطراف امر و بیده است جنْلَنَه اَلْسَكُونَهْ بَكْرَهْ بَكْرَهْ دَهْ شَرَتَهْ جَهْ
 وَشَّاتَهْ اَزْ اَمْرَهْ اَرَادَهْ تَهْرَسْجَهْ دَهْ صَرَفَهْ لَهْ دَهْ بَادْ جَوَادَهْ جَهْنَمَهْ
 وَرَادَيَتَهْ حَسِيرَهْ غَدَابَهْ قَبْرَهْ بَعْثَتَهْ بَهْ كَهْلَهْ بَعْرَهْ جَهْنَمَهْ بَهْ دَهْ
 بَالْدَخْرَهْ اَرَادَهْ وَأَرْشَانَهْ بَرَادَهْ اَرْلَهْ لَعْنَهْ عَالَمَهْ ذَرْلَكَهْ دَلْكَهْ كَهْنَسْهَهْ

مد خطه یکشند لاله شسته از خداوند حضرت موسی ذرخ عوی و تو شر دید ز خود
 بی اسیه آنها پیش قدر حضرت شیخ است برا وار گردید که در حضرت امام زین روحانی
 ۲۰ موسی حضرت امام زین روحانی گذشت با این شعوم چه خواستم زد شرکت شد
 مرگش نهایت دلخیز دوستی که اینها هر کفر مکفی مصیبان گردیدند اراده آنها نهاد
 ایام فرار گردید ائمه صادق و حضرت پیر از قم دارند بلطف آنها
 گفت در برادر آنها هفت میلید در حضرت ۳۲ حسن و حسین آیه ۳۲ میتوانند ایا
 نهاد اعوی خود پرسیان اگر اینها بیشتر نهایت فیلم خوب دادند آنها هنگز مردانه
 کنند همچو کتب حجی موحده مد خطه یکشند هم مردم و ائمه صادق و حضرت شیخ
 بود که در حضرت خود گذشت و چنین در ادب اول پرسیان خود را این سه خواز
 شنید و در تعلیم اصحاب بیت امام زین روحانی آیه ۳۲ پرسیان خود را این سه خواز
 در هر چه کتابی تو را پرسیان بگو و از بیش از ترس آنکه تو را در حضور ایشان
 نگذم همان زیرا اینستی تو را بمحروم شویشند و تنوون نهیں چند بگزینند
 تاریخ ایسین پرسیان خواسته تو که بیودا الصعب عواد امام در حضرت ایشان چون خواست

با او مرسته بوده بود افی نمود آیه ۲ چون که برایم کلمه ای هر زدن میگشند
 آنهاست پس گشتم در دکار او را نخواهیم کرد و یا مم ای بازی دیگر نکنم کوئی نام آنها کش
 در دلم شد آتش نزدیک جلس شده در آشیانیم ای چهار خودم دیگر شدم آید
 بودم در گویم دیگر ای هم عهد شدم بر قدر ای در جایی که گویم آنچه ای را داده
 در برآینی بوردرایه برهنه است در تعبیر صدای است بیان است بفرض حجت
 که تدریست حشد اور ایصو خاطرات است دیگر شخص کاری نمیشود ای دست نماید
 صورت که بمناسبت حضه اهلی شد است بعد ای و ای ای ایم و ای ای مه مه مه دیگر هم گش
 که تدریست حشد ای خید او راست چیزگری تقدیم که تعلق خواهد نمود به ای هشتم
 حضرت روح الله در باب عیش است ۳۹ ای
 از پرگلند یکن نیخواهیں نی چند براوه تو ۴۰ ای
 بعرض از مایش دین غنیمتید روح تحقیق اینسته لکن خیم آتوال ای ای
 باب ۵ آیه ۱۱ زیباش خوبی هم بش خوبی هم خود را در راه کو
 مرشد ۱۱ آن مرد در ای سر که شاریش و گوشنده ای ای ای ای

چون گرگ را بینه گوشنده ای را گردانید و سکرده داد
 در لوباب ۲۳۴ آیه ۳۶
 لبکه مرسنگی بینند درباره نیزه های و دسته های
 همچنان که شفیعه کلام خواهش
 همچنان که باید نگوشه های نوشته باشند و نیز میتوانند
 که شفیعه کلام خواهش
 گذشت که پس کردن این را برای اینکه ایندیشند
 گذشت که شفیعه کلام خواهش
 این شفیعه کلام خواهش
 در مسند ایشان دعا و انتشار در تعبیر دل پسر شده ایشان است و مسلم
 زنده عوم ایشان قبلاً شفیعه کلام خواهش
 پس از اینکه محدث شد چنان طبق علم بدال قدم در خرطوم قدرت ایشان
 محمد شفیعه طولانی است و ایشان مسلم خواجه یا ایشان
 که ایشانی شفیعه کلام خواهش
 در مسند ایشان میگذرد این محدث های ایشان
 در مسند ایشان میگذرد این محدث های ایشان
 ایشان میگذرد این محدث های ایشان

أَنْشَأَهُ إِلَّا لِهُمْ إِلَّا مِنْ كَانُ مُوَيْدٌ أَمْنٌ لَهُنَّ مُقْعِدٌ إِلَّا تَهْرِيرٌ : وَبِهِسْنَهُ صِرَاطُهُ مَادِ
أَمْدَهُ بَشَرٌ عَبْدَهُ لَسْقَنْهُ كِيمَهُ وَجَنْهُ اَذْلَلَهُ لَغَنْهُ اَتَبْعَدَهُ اَرْبَطَهُ وَلَكَاهُ دَلَّاهُ
وَلَهُ تَهْتَهُهُ اَمْنَهُ كِيجَاهُ جَهَنَّهُ كِيمَهُ كِيدَاهُ لَكَاهُهُ وَلَهُ تَهْتَهُهُ اَمْنَهُ دَلَّاهُ
لِيَكُمْرَهُ اَلْعَلَمُ عَنْ لَعْصَانِهِ كِيدَاهُ اَنْهَرَهُ شَسَنِهِ اَكْلَمَهُ مَنْ فَيْ اَمْرَهُ اَكْلَمَهُ فَيْ
وَلَهُ تَهْتَهُهُ اَمْنَهُ : وَبِهِسْنَهُ صِرَاطُهُ سَلَلَ اَرْفَادَهُ لَهَنْدَهُ رَادَهُ اَهَنْهُهُ دَلَّاهُ
بَحْثَهُ ، اَنْفَعَرَهُ اَوْ دَعَى صَبْرَهُ دَلَّاهُهُ فَلَعْنَهُ كَوْلَهُ بَهْرَهُ فَلَعْنَهُ اَتَهُهُ بَهْدَهُهُ
رَاكِنَهُ لَهَبَهُ وَدَعَى اَلَّا اَلْمُقْعِدُ اَلْهَدِيرُ اَلْهَدِيرُ فَهُوكَهُ تَهْتَهُهُ فَلَسِيرَهُ
وَلَهُ تَهْتَهُهُ لَهَنْهُهُ وَجَهَهُ وَلَعْصَانِهِ لَهَنْهُهُ اَمْنَهُ مَنْ اَلْجَنْدَهُ اَهَنْهُهُ اَكْلَمَهُ
أَهَدَهُ مَنْ اَلْجَنْدَهُ دَلَّاهُ لَهَنْدَهُ اَرْلَهُ صِرَاطُهُ يَا كِيدَاهُ قَدَهُ بَهْتَهُهُ
لَسِيرَهُ اَلَّا اَرْسَقَهُ عَقْنَهُ وَلَهُ تَهْتَهُهُ اَوْ كَهُ كِيجَاهُ لَهَنْهُهُ فَلَعْنَهُ اَهَنْهُهُ
أَمْدَهُ لَهُ تَهْتَهُهُ صَخْدَهُ رَهَهُ اَمْدَهُ وَلَهُ تَهْتَهُهُ صَخْدَهُ رَهَهُ اَرَادَهُهُ اَهَدَهُ وَلَهُ
لَهَنْهُهُ تَهْتَهُهُ سَلَلَ اَمْرُهُ بَهْرَهُ اَلْعَزِيزُ اَلْوَامَابُ كَوْرَاهُ مَشَتُ بَهْجَهُ
فَهُوكَهُ تَهْتَهُهُ اَمْنَهُ اَلَّا بَرَصَخَهُ دَلَّاهُ حَرَهُ لِلَّهَشُهُ اَلَّا دَلَّاهُ بَهْرَهُ اَلَّا

نَهْجَةِ نُولِهِ وَمَا رَأَتْ عَلَى شَجَرَةِ الْوَدَّةِ فَأَعْلَمُهُ قَوْادِيرُهُ تَطَهُّرُهُ لِيُشَفِّعُ
لِنَكَبَّ عَيْنَهُ خَدَرُهُ نَسْبَرُهُ بَرَّهُ أَرَاثُهُ مُنْكَرُهُ كَمْ يَكْبُرُهُ لِيُنَزِّهُهُ لِيُنَجِّو

٤ بَابُ الْرَّابِعِ مُضْنِلُ الْأَرْبَعِ :

دُرْدُ نَفَودُ دَارُ الْقَيَّادَةِ وَكَمْ تَهْبِي دَهْنَرُهُ بَعْدَ دَائِنِيَتِ الْمَسَرَّةِ
دَلْبِرِيَّاتِ دَقَيْنَاتِ لَغُوبِرِ سَعْوَشِ بَهْرَمَ بَالِعَسَهِ دَهْسَرِيَّاتِ كَالْحَقِّ
بَلْ دَتْرُونِيَّمَ دَهْرَسَهِ دَخَانِيَّهَ دَازِهِرِ طَاهِيَّهِ دَلْمَرِيَّنِيَّهَ يَصْخَمِيَّهَ
دَيْمَ مَرْسِيَّهِ دَلْطَعِيَّهِ دَهْجَسَهِ دَالَصَّهِ بَهْرَيَّهِ دَدَلَسَتِ كَنْدَ دَانِيَّهِ يَسْكُونِيَّهَ
بَهْرَيَّهِ يَسْكُونِيَّهُ مَهْدَهِهِ دَارَأَيَّهِ يَهْدِيَّهِ يَعْلَمَيَّهِ يَهْرَاهِهِ يَسْعَيَّهِ
يَهْسِيَّهِ دَارَالْكَبَّتِ كَمَهْرَهُ مَهْسَنَتِ بَهْدَادَهِ يَهْكَدَهُ
يَهْدِيَّهُ دَلْ دَبَّالَ دَلْ دَوَانَ دَوَانَ دَرِيَّهُ دَلْ دَهْنَرَ دَلْ دَهْنَرَ دَلْ دَهْنَرَ
نَوْحَ حَصَصَرُ دَلَهَنَرُ اَلْكَوْهُ يَهْطَعِيَّهُ دَهْجَسَهِ دَهْجَسَهِ دَهْجَسَهِ دَهْجَسَهِ
وَهَاعَتِيَّهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ يَهْسَنَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ دَهْرَهُ
بَهْدَهُ دَهْوَهُ دَهْوَهُ دَهْوَهُ دَهْوَهُ دَهْوَهُ دَهْوَهُ دَهْوَهُ دَهْوَهُ دَهْوَهُ

و سکنی محال دست دعایت ایشان و از این چون بو اسله لعله بسیار میشود
 و بنی موادر شد محسوس نمود که امر دلکه داشت این اندرونی را بشناسید
 ترقیت شده زیرا ایشان گوشه ایشان را در گذشت این اندرونی را بشناسید
 این اندرونی ایشان را بشناسید که این اندرونی را در اینجا بشناسید
 بیوہ هندیم مراد ایشان بود و هر چند این اندرونی خوب نبود آنها همچنان
 که ایشان را بشناسید اور این اندرونی را بشناسید که این اندرونی خوب نباشد
 فسنه یعنی این اندرونی خوب نباشد بجز این این اندرونی برگ که قدر کم و نکشیده
 و آن ایشان کدام طایفه برگ است که فسنه ایشان و چکام خادمه شد ایشان را بیشتر
 بی اندرونی میشاند ایشان را بشناسید و دو صفحه داشته ایشان را بشناسید
 بسیار بار ایشان را بشناسید و بسیار بسیار دو صفحه ایشان را بشناسید
 میلیم چنانچه بخوبی بار ایشان را بشناسید و ایشان را بشناسید
 پنج بوده بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی بخوبی
 و بسیار بسیار

همین کنجه هم راه نیست که بیان می شود اینه کوچک گاه در پرده همینه
 ۱۴ هب را زمزار او همینه شاهد بر آنکه در راز فارج خبر را از
 همینه شاهد ۱۵ بر قس سرد همینه کو شنکوب و دود و همینه شاهد
 نه ۱۶ بعد اینه بارش برآز همینه شاهد آیه ۱۷ پسچ
 خوبه مواد میوه بدآوردن شرکت نوازه همینه شاهد آورده خوبه
 بایه ۱۸ آیه ۱۸ آنکه تم دلنش همان ران آنکه در این نامه در اینه
 بسیار سردم ریزابه جدا این پسچ مندوذ کرد اگر کسر درین همینه شاهد
 بردن گفته شود از خدا این نیست عالم میود و از این دندانه خوبه
 دلبلدی گفت ز محظی گردید ریزکه نامنیه و غیر کاره نهیں برآت
 نهوند در همینه بد مر جوبه بخوبه داشت جسته نیز چند چند فرود نهیونه
 در همینه بخوبه بعد می هم عکار کاره نیز می صدق می بشه تبریز
 داعر فرمانی گرد و بعده راه نزد چپکه نیزه کلمه آندر ابرهای ایشان
 نزد همین ابرهای اینه بخوبه نیزه کلمه مفاره از فرم نهاده شد لایه همینه

چهراست که برادر اصرار علوی صباین چنان متفاوت متفاوتیں بیارد و درین علم و حکمت
 و سبک است ای این پر فاعل و عده است و قوی است و محبت است یعنی دلایل و قویت است
 لفظ است را از قوب هر چال مرشد میاند و بحیر آن شیوه محبت است لفظ غیر کشته
 بمحب و کند از امور آن که برای دلایل همین پیشه و بروز راه نهاده باشند و امار
 دایستم لیشیخ و محبت است میسر و برجای است که میسر و برجای در بدل آنها میگیری
 و متفاوت و متفاوت موده اند و درسته ای این در بوده بفر که ای ایستم پرسش
 سعیستید : خبرت ای ایستم کلمه تکمیله کشته کشته کشته کشته کشته کشته کشته
 فَتَعْلَمُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَمَنْ يَعْلَمْ كَمْ يَعْلَمْ
 امیسته که برق ذوق آندر من مانع از زیارت : یعنی مشغول فدا مصلحته
 بسایه درسته طبیعته صدر و پیشه او ایسته و تصریف درین استه و شناور گردیده
 و ترک است و در هر چیز بیوه خوبی است ای
 که در در زمین بیرون و قدر ای
 کو ای ای

آنست میخیستم : و یعنی در دوره مس که قصص : ایشانکه لاتینی
 نیز همچویست و لئن الله یعنی میخیست : و یعنی در دوره نسل :
 رُمَدْ أَدَّ أَنْ سُجِّلَتْ كَلْبَنْ هَرَدْ لَطْفَ دَارَ أَكْفَافِهِنْ : لَهْدَهْ در دوره
 لَهْدَهْ فَأَقْتَلَ كَبَبْ پِرْ مَعْصِيَهِ إِنَّهُ بَوَأَدَهْ سَرَبَنْهَا بَسْعَهِ إِنْ كُنْتُمْ مُنْذَدِّينْ
 در دوره بعد : لَهْ دَعْوَهَهْ كَمْهَ وَ أَدَدَنْهَهْ غُونْ بَرْجَ دَوْنَهْ : در دوره
 نوسر : وَ أَدَدَنْ سُجَّلَنْهَنْ خَادِمَنْ لَعْبَهْ مَاهْسَجَهْ لَهْ جَمَّهْ
 وَ حِضَّةَهْ عَذَّدَهْ بَهْتَهْ غَلَّهْ خَصْبَهْ وَ لَهْسَمْ عَدَّهْ شَدَّهْ : حال
 شَهْدَهْ بَهْ بَرَقَهْ وَ أَرَدَلَوْدَهْ شَهْ لَهْهَنْ بَعْدَهْ مَرَقَهْ مُهَوَّهْ وَ بَعْدَهْ لَهْهَهْ وَ
 ایشانکه خود در دوره شریعت تقویت و انداده هرست ملکه شاهزاده میخود بالاعذر لایه
 وَ لَهْسَنْ سَعْوَمْ گَرَدَهْ کَهْ کَوَنْهَهْ اُرَاسَهْ دَسَّاجَهْ اَسْلَهْهَهْ سَبَبَهْ تَرَسَهْ وَ دَهْهَهْ
 وَ رَهْهَهْ لَهْسَنْ گَرَدَهْ وَ خَوَدَهْ گَرَدَهْ خَدَّهْهَهْ اِهَهْ دَهْهَهْهَهْ لَهْهَهْهَهْ مَهْهَهْهَهْ
 در دوره قصص ادب ایشانکه در میانی صفت برآمده است و پسر فدا و مهدی
 خود را بخیج دل و دل را بخیج خواسته است و ایشانکه امر و فرمان را میخواسته است

ور دل نویشنه یا بمحبته آنست را بر پردازش سهیم ها در میشند و پس زده
 قویت خود را در خود نهاده از هم گشکنند ^{۱۸} و آنها با اینکه عذر است بر رفته
 بر بند و درسته پیش از شنیدن میگردند و در فصل ^{۱۹} از این آیه ^{۲۰} از اینها
 آنکه هنگام بکش و خدش ناریش خود را چون خود و میله از هسته او را کم نمایی
 پس از آن نیز هر چندی تواند قویت خود را بخواهد بخوبی که از قدر است بسیار و در همه طریقها
 سوکه نماید و از این دوسته بار و دوبار با همان طرز خود بخداست نماید و خدش نماید ^{۲۱}
 تا درین شیوه بقیه عده است در خاسته در پیش دست خود عادل اینست که بضریت اینها
 تحقیق شده باشد ^{۲۲} هر که پسر و دادران را زاده از این دوسته بدارد متوجهی نیست و دکتر
 او پیرا و هشتر را از این زاده از این دوسته دارد و این روش ^{۲۳} و هرگز نمایی خود را
 بر زاده دلخواهی نمایی ^{۲۴} این روش ^{۲۵} آنکه حیات خود را بخواهد هر که خواهد
 و آنکه زندگه بر این زاده داده است از این خواهد بود ^{۲۶} این روش ^{۲۷} آیه ^{۲۸}
 ناگهانی خواهد گشت و در این دوسته سیکون چشم را کم آنچه است جا در این نایم ^{۲۹}
 آگر بخواهد این روش را احتمام را لگاند و داد ^{۳۰} سیکون آگر بخواهد که میگذرد

رشد مایلک خود را بمرگش و نقصان به داده بگزینه ایشان آمدند
 نه و در نظر خواسته ایه ۱۶ سخن را چه سور و دارد که تمام دست ببرد چنان
 بارز دیگر و نعمت ایه ۲۸ از هنر کفای برگش روح نموده بگیند
 بگه آر آن برسد که در هسته برگش روح و جسم را نزد دیلمون و در نظر
 ایه ۳۰ و هرگز دخنود مر ایضاً نمایم نیز و برا دخنود پر که در آنها
 آنها نیم و در زمانه اول یعنی نظر ایه ۲۸ در محبت خود نموده بگیند
 کام خوفسته باشید و اندیزه بگیر که خوفسته بخت است و خوفسته در محبت کام شسته
 نیز و نظر ایه ۲۹ و لطفی که بگیر امنیت بدهش ایه ۳۰ است و در نجات
 نظر ایه ۳۱ بگیر و اتفاق را که نیست و آن که نیست و این فدا و ایه ۳۲ باشید
 نیست و نیز که در نظر ایه ۳۳ بخوبی این دو راه موره هشتار ایه ۳۴ و بیو و دو راه نیز
 دو کوکا آن بینهم خفتاده صفت و متن یوچی شیخ نفعیه فای و بینهم دلخیشون
 بینش و اتفاق ایه ۳۵ آنچه را دخنید و بایخ بیش است و بخوبی بگزینه ایه ۳۶
 لگه دیدار نه ادرستگارانه و نظر دیگر راه جمعیت نیستند و فتحیه الملوک ایه ۳۷

صادقین : تمن برگزندار خواهد بود که ای ایشان موده و دیرزه
 توبه آید ۲۴ میشه مه : مهر ای کافی آیا کلمه و سبک شم و احتجاج کله ای ای
 مفدوش ای هرگز پدر ای درادر ای دیچش و پدران ای و پسرانکه کردیه
 آی را و تجاهیه میریک در آن را و سکنه پرسیده شد و تراز شده و درخواه
 وجها و در راه او سر غصه عظیمه است فدا شد و خدا را از مردم که کار ای
 دفعه حسنه آهات کنیت آمدند بود که حسنه اذیه برای خسته و هرسته و رسته ای
 بهشانی قبر مسخر موده حال از اراده نخود آی لقایم را و امر مرقوم سیگرد دیچه
 شو و دیچه آن کل است در نهاده است چشمیه چه در همکنی تیرسته شد خادم الله
 آی از شهاده مائیر است ای هنوز آن قوم خایته بمنه و شکر برای خشنودیه شنید
 آی جمیع آیت کوئیه لغت بریست لغتیست آیه در لغتیست دیگر آی حضرت
 سکلم آی بود که چون اعذر ای قوم و صفا صفر است دیگران نموده است اینها
 نور صدر صنه هنوز را بسیگردید که هنگفت را بگوییست و خواره زیادی نهاد
 که چند قصد ایل بسیار دیگر بودند و در عرضیم و جور و تقدیر در عرض

دشنه عزیز اگر که در بیان این دو ایده به دفعه همراه ادر ایستاده بعد از زوده با خبرت
 بصره و آنها را آنست بینست و ابراز ایش را تراست باید این از قسم مطہر شیوه از خواسته
 دو عدد نجات با خبرت موافی شدند لهم بعد از این این که خبرت بجزء از خبر همچشم
 بتوت و اینهاست نجف شدند بزر اچوی نسنه عوی دید که خبرت بتوت نجوم ایه
 بی ایمه ایه از پیغمبر دین بر دخترت بیث زاده عزیز عیون چون از خسته شد
 کار کاد را بپرس ایه بی ایه بی دند بعده بر وزیر آن خبرت فسنه عوی ایه خود را که داد
 نهشند خود بپرس ایه ایه خواه حکم بی ایه ده همچشت را بایس ایه تی کیور
 بی همچشت بپرس ایه دیدند که خمث ایه باید رشد بخشت بیهوده داده دند
 لغرض گشوده و لغیز کردند که ایه از دشنه عوی و تو شکننده خود دید که کشته
 شدند دشنه عوی کردند که رایخه ایه ایه دشنه دشنه عوی دیگر داده
 ایه خصوصیت شن باشند بسته بیث ایه دند و دیگر بعد از این که ایه خبرت خذل
 ایه ایه ایه بیهوده ایه بسته بزدیگی بود که بیهوده ایه ایه خبرت خذل

فصل آنچه میرحسین امیر نهاده بخود گفته با ایں قدم پنهان شد که وکی
 شرمند است مگر همانند پایه پذیری نداشت بلکه از حضور تبریزی بود و در آن
 همینه عدد آوردن لواح ملاده گوسن پرسیدند و بخود نمود که لعنت است آنند کی
 خواسته بخوبیه نهاده باشد حضور عصیم یا ناشی رضی اول تو اشترین شرمند است
 در اینجا بخوبیه خود را ایشان را بخوبیه عصیم نهاده نمود که بخوبیه خود گفت از همان
 بارض می خود بخوبیه دلخواه ایشان را بخوبیه عصیم نهاده نمود که بخوبیه خود گفت از همان
 واولد آنها که هموزنی غمی نمیدادند و خوبیه دلخواه ایشان شرمند امدویان آنها
 بعد از آن از حضور عصیم طبقه ایشانه بازیافت چشم بخوبیه ایشان را پس از این میان
 شیوه بخوبیه نمود که نسبت بخوبیه نمود که بخوبیه ایشان را ایشان را پس از این میان
 با وجود ایں ملاحته ایشانه بخوبیه نمود که بخوبیه ایشان را پس از این میان
 در میان بخوبیه نمود و در حالم ایشانه بخوبیه نمود که بخوبیه نمود که بخوبیه نمود که بخوبیه
 بخوبیه نمود که بخوبیه
 که بخوبیه نمود که بخوبیه

پیدا کردند و بیکن بوسن بر خصوصی سیم که ایام است گویند او بودند و عصر که تھرست

بارا و دیگر از علوم عجیب به عرصه شهود مجهود کرگردید و حضرت صدیق بن عواد خود

مورد نظر نمود و شخصی بخاطر نویسن از قبور غلبه و با این مسوغه در نوادگی است این

واردگانه روند و دلست نمود در سواره اینجا می باشد آن نهضت پیغمبر و پیر

بنده تھرسته بودند باز بر زل و ضطیح شدند و همان پیشان گردیدند

و اینجاست که پیغمبر بوسن سیم که از زده نهضت ایال بودند و پیغمبر از اینها سایم بود

بنامند و در آول تھات نمودند باید میان هفت آن عظیمه و خود درج آمد و بعد این

وقتی ایشان شهادت نیده در پیغمبری باب ۲۱ عیشگرد ایشان از این شد

شدن و مصوبه گردش خود مطلع نموده و پیشتر در این درست نموده و جواہیر

پیشتر ایشان را که در شوادر چشمی بیشتر ایشان را که ایشان را ایشان نیسته بلکه ایشان است

مشهود آنکه پیشتر که بر زاری بینج نموده صدر و در آنکه خود منقطع و تقطیم نموده بود ایشان

از این سیم شهد دادند و بیکن بوسن بیود ایکی از خواریان بود و با اینکه گذشت شاهزاده

لئه خضرت علی علیهم السلام بودند چنانچه شخصیش دضر ۲۷ تمر فرم است

دیز پیش چواری اند هم تک شد که بود که اگر عصمه درباره آن لغت سخن
 میز هرگز نفرمایی نداشت و کوشا نداشت و صفحه ۲۶ بیان میزد و دیگر حضرت روح
 ل گرفتند و همین گردش اور اکنون فهد از خود ۹ علی پیش از اولی از
 نسخه تویز که همکن زد و مراده گفت دیز با عصر صلی بود و حج ۷۰ داده
 بسیار که رنود گفت نیامده گفته خواهد بود و این خاطر لعکز ذل قسم
 خود که این شخص امیشندم که خود من باشند خود و در همین مقص دستور عذر
 آمدست باز و لغت سخنی نیاید و صفحه ۱۴۱ بعد از آن را ای باز و آن
 دیگر شدند نسخه برند فا هرگز دید و آنست را بسب عدم عقیدت دوست داشت
 ل
 مذکور خود از از داشت این حکم که اور خویشند دیده بوده لغت آنقدر نخودند و ۱۴۰
 چهاریان صفحه ۲۳ پیش از عصمه حضرت سیح دیگر عصمه موده بود لغت این کوشا نداشته
 بود که این امر خود هم را ای از نسخه بیوس میزکنند و این لغت خوده که شد اور
 خواه زد از این دو ای این شدند که آنسته تاریخ بیعت داده کنی دلخواه است
 حکم کردند تکنیز با آن حضرت سخنی میزد با این ترتیب دست گذشده بکسر روح را

راهه زند پچه زنه چه راهه دیگر ای موسر او گردان با همراه اینها پس از همه همچه
 روح ادای همچشل در عالم غیرست بدتر است سرآمد چیزیان و در فرشت داده ایان
 گردیدند و انسان روح بخش میگویند که اینها بادین میندلد راه است
 و مقصود ایان آیات و لفاظ صدر العیاذ با الله شرح باب تصریح و تکمیل نویه که
 بحسب آن شد طلاقه و تعلق نبود قائم و تقدیم و ایان بوسیل باین طوراً
 با مردمی از نرس لغه آزاد اخراج و شهود شود که مقصود است و آن دلیل کیست
 آنها در این طور کنند شده و به نوح که بحق و در وزید ایود و نبود و نام
 امرالله و رضیه چنان خان بورگشته که ادله رازیل از بند کاش دیده
 نه د درجه سواف ایشان بده که با وجود اگر از خوب بر کثیر قل هویز
 دور بودند و در سریع بجهور نه در بخار بودند که حس و شرم بحضور مانع از
 دلخود شود و نه طایعت حول عرض طهور بودند که در عیش نمیگردند
 بلکه هر کس از ایشان در مکانه داشته باشد و باین مکان دل نیست
 و میش دیگر کشیده و اصری شده کلمه بوط بربان راند و بودند خود را کشیده

پاپسته و مایا این بیش را متصور داشت کنند زیرا بگویی از آن در
 سیز حسن اکد در میان مسیحیان خضر عوده به گشیده خواسته کنند که با
 ازبک شنود و عیش فقر و محبت نشوند و این آیه و حضرت آنی در
 این لفظ پیش کار مشهد و مسیح پیشیه آیه ۲۲ پیش که در حضور مردم
 امتحان نمایم از سرده حضور مرد خود که در آنهاست اور امتحان خود
 دلخیمه متعقد حضورست یعنی دلخیمه اخراج در این لفظ عظم که لفظ را
 یعنی انتقام از آنها نیز دلخیمه کنند که فتوح خارج مفوشه در وحی هدایت
 شده از جهت اینها و حضرت عوده از این شفاقت مفاطیر و نظرات
 دلخیمه ایشان را خاص نموده با پنجه حضرت وحی امتحان خود را
 بر عده اینها نهاده اند اور از زرد مرآت اینها نموده که اینها را حبس نموده

باب حجتمن از فضل را بای :

در امر و از لفود تعلیمات و کلامات این طبق عظم دین پیغمبر اکرم فتوح
 شده

د فرای اد امر بیعه پهنه فد صیحت نیریت مدینه بن هوزم
 بن هش (خودنامه) ای همسه هدایت آن مجت و مطاع
 درجت آن بروده بسته ای ای و لعن امیر به پیش دچشم از دنی
 ای می خطف بیش ، بسب خوش باده سبزیخ ، بیت دفتر
 سده بک عیت که هم سر بریت نموده بانگران حق داشت گردید
 و دیگر می خواست : الموم اگر متفق بر غصه نه و سه دلیل است که
 ایسته ای یهود است دا کسند آن هم بد بغیر حق فهرش د کناسر زانه
 دریش و صدق دلخواه در فی دهاراد خوسته نمود و بطریز روابط
 رضیمه میز نماید هم چن می خواسته بسیار بایس چرا ب اذن داد
 : عاشه و قیس ای
 بند شد بیش میگردد ای ای ای ای ای ای ای ای ای
 دلخواه نیش آنکه نیش آنکه نیش آنکه نیش آنکه
 نیش آنکه نیش آنکه نیش آنکه نیش آنکه نیش آنکه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
تَبَعَّدَتِ الْأَنْسُوْرَةُ دِيْرَ نَرْبُوْرَ اَرْدَسْكُمْ بِالْجَيْشِ الْمَاهِيْمِ وَالْمُوْنَاهِيْمِ
وَفَلْوَهِ كُمْ بِرَوْدَاهِ الْمَقْوَسِ وَالْكَيْمِ بِالْمَهْسِهِ قِلْجَانِ وَبِهِمْ كُمْ بِلَهْلَهِ
الْمَادِيْسِ بِكُمْ بِرَوْدَاهِ الْمَبْتَرِيْنِ وَدِيْرَ اَعْبُو اَشْهَهِ كُمْ فَصْنُورِيْهِ
عَهْلِيْكُمْ وَعَدْهُمْ هَمْسِنِ بِرَشْكُمْ وَلَاصْرُوْنَا لَهُوَدِ اَعْجَزْ كُمْ اَلْعَفْرَهِ
فِي اَلْمُشْرِقِيْنِ تِيْلَهِيْهِ وَلَالْعَصِيرَهِ اَلْمُوْرَهِيْنِ فَهُمْ اَشْهَهُهُمْ وَهُمْ
اَيْ اِهْرَاعِمْ مِنْهُبْ هَمْزِرِ بِرَجَهِتِ وَاحْجَدَهِتِ اوْرَابِسِ عَدَادِهِ وَهُنْ
هَنَدَهِ دِهِمْ جِنِيْهِ سِنْ اَزِيزِرِ ذِكْرِ جَرَاهِتِ اوْرَابِسِ شَرَبِهِ سَلَدَهِ
عَضْرَاهِهِ عَيْ سَفَهِ دِرَبِعَهِ بِدَهِكَهِ غَصْرِ لَهْلَهِ تَانِيدِ اَلْعَرَفِ طَهْرِونِ اَسْكَهِهِ
بِهِلَهِ اَسْلَهِ اَهِيْدِ دِجَهِيْسِ لَقَنِيْتُوْا اَوْهَهِ كُمْ بِاَهِيْهِهِ دِهِ
وَاسْغُوبِهِ شِفَعِ بِهِنْكُمْ دَلَسْ عِرَمْ كُمْ لَغَصِرِ لِسِ عَهْدَاهِ دِرَقَهِ دَطَهِهِ كُمْ
بِحَمْدِ اَهِبِسِ سَوْكَلِيْسِ عَنِ الْهَبَهِ بِهِبَهِ دِهِبَهِ دِهِمْزِ دَعَوْمِ دَرَكِهِ
بِاَهِدِ سَيْفِيْهِ دِرَكِ بِسَهَهِ بِهِيْسِ دَارِ حَالِمِ رَابِسِ نَعْقِلِيْهِ شَوَّدِ بِسَلَدِهِ دَهِ
الْمَرَابِهِ دِهِنِهِ دَلَسْ عَزَرِهِ دَرَجَهِ دَهِدِهِ دَهِهِهِ دَهِهِهِ دَهِهِهِ دَهِهِهِ دَهِهِهِ

قبیل شود دل بصره و این طور دل بند و صفت را شد روحش زد و لذتمند نمایه
 امسراز کند پر بنان نیز سه هزاره که مرتبت بیان تیرزت آید که گفته شده
 نارنی هر جب در این محترق نمایم و ناری از این احوال و غریب و فنده را بگذراند و از این
 آن ناری هر چنان شود و از این نار نیز تقدیر باشد مانند خوبی را فصلیست شمرد و این
 عرصه هر گز قدم نگذاشت زیرا خوبیست برای هر قدری خواهی شد و هدایت دل
 بسیار اند بقصیرتی شده و این طبع کثیره از مصادیق بیرونی غصه های اغصنه است
 دغرت از نمکین دلکتریس را نعمت شمرد در این امار با دنگار شغول شود
 و نهم بحث دلکدار در طبل آن گفار کوشد و غفت از برج و دلکلور اند
 دلارا کسر ایه چون برآید در گلدزد و برق بیضی از غیر بخشیده و از برودان خطوط دل
 لذتمند از این دلکدار نیز حسن از عی خوارزجی و دلکه بر این خود پسند و شنیده
 اپنک را و دلکشند دلار خداون در کمال تپید در گلدزد و دلخیز غفرت نماید و بر
 دلیسان هم غنوکشید و در کتب عوید غصنه پاد فصلیکم خود راه الدام
 دلار میخواهیم این ایه تبریزیان است بیان است که این محظوظ را کسی شریعت

آن سعادت بر عده همیشه بیش نداهد و در حقیقت برود دل اگر میتوان
بچویند گویند که اگر اس سعادت با خود آینکنست آنها را میتوانند خواهند داشت این دل
دیر است بلطف عرش این عاده اسرار بوم طهور است چه اگر اند که مدر و صدر در امار
همیشیده است اما این دل اینها نگذار آنها میگردند زیرا که شفعت و عصر و نصف شصت
بلطف عیاده اند اگر علم که جمیع آیات و عقاید محضر با خود از رو را داشته باشند
نمیست این است که شفعت و عصر و نصف شصت میتوانند خود را میخواهند
و فصل پنجم اینجا حضرت پیغمبر میگوید آیه ۷۷: *لَقَوْكَنْدِهِ كَمْ إِنْ*
تو راست و در مرینه اند و این راجحت بطل نه کنند و هست کنند از ام که را
بلطف عیاده اند آنها و دیگران میتوانند سیسه همراه باشند لحظه ای را تجربه نمیکنند
زیارت شود و نجات گشت اما که همه کام میتوانند عذر و برداشت این شریعت
و گواه این تعالی است که هر طهور بعد در احوال احکام و حیثیت کوئی نیست
کنند و مروج طهور قبول شود و خواهد بود و مگر این را آیت سعادت که در نظر
سعادت کنند آن نیست که همان سیمه ای اخراج و مکروه بمریع دنبود این عرض

سید و خانم حضرت روح الله رضس^{۳۳} اخیر رحمسنمه آبر^{۳۴} دلی
 همکم بازه یکنین که نایکد گر را دوست دارید آنچه نکد بخواست دوست دارم زینه
 که نایز گر را دوست باره مدد خاطه هستند که این همکم عینه در تواراست بول
 دنفس^{۳۵} سفراست آبر^{۳۶} ازب^{۳۷} توت شما همچو خداوند خود را
 شروع دوست دار عدد اند نم دوست داشت که گر را خدا در توار است فخر^{۳۸}
 بود گوئند حضرت علی سفراشد هم بازه خانم که شاه^{۳۹} را گر را دوست دارید
 بظاهر صراحت داشت آنچه ایش همکم در توار است مذکور بود گوئند گوئیم چو
 و این شرذ هم شل شد بود این همکم را ترویج کنید و بودند همکم نایزه
 چو بخ دنفس^{۴۰} اخیر^{۴۱} حضرت پیغم^{۴۲} در گلزار دتر و محبت سفراست آبر^{۴۳}
 شنیده اید که گلزاره شده است دوست نویش را مجتکن دوئن خود را بغير^{۴۴}
 گل^{۴۵} کن و بنا گوئیم که اعاده خود را دوست دارید در توار است نرجست
 دخواه ادباره دش^{۴۶} از هسته بوده دنفس^{۴۷} سفرخس^{۴۸} دیج آبر^{۴۹} یا اگر خار
 بالخاد دشست را در او ارگه را سبب ساخت او را ایستاده باریان د اگر خار

بعصر کشند ه خواز را که در زیر پاره خود شر خوبید و سایه دیست مداری نباشد
 بازگش کش و در فصل دیگر میتوان آیه ۲۱ اگر دهن تو گرمه شد اور اینا
 به عنوان داگر تشنہ بشد اور آب بخواه خضرت رسیح اینا مرغیم شد
 که اگر بیفت راه تو طبع پنجه رسید بیفت راه دیگر را گزداش پر نگوشه احوال نهاده
 خصیت نیواد و اگر بزم عالم ایشان خضرت شد و دل ایشان خوش میگش ایشان خضرت
 بمحیی کشید و صحف بیشود دل برآیست و دکھام روی نهاده بخوبی دل خواه
 افخواه از قدر است و خصر الدلیل است فهمیش این است که کمال طبقه ایشان
 دیگر نگوشه د و نگیرگش شرکشند ذکر آفرسته که حالت آنده هشتاد و پانز
 در آیات مذکور بوده در فصل دیگر آیه ۲۲ اعداد آیه ۲۳ جان فی باود است صحابی
 د عقیبت نشسته تسبیح آنها شد و در فصل دیگر مخطوط میباشد آیه ۲۵ ایشان
 ایشان بخواه دل خود بخود دلی و در دل بخواه کشک آن را عظیم شر بوده بود
 خود نمیدهند آیه ۲۶ خواهد فدا از همکنون کشک نشاند خواهد سکون خواهد داشته باشند
 حکم خواهد آورد و واضح آرایه بخوبی شد است سیده که قدر ایشان بخواه

معتقد است حیات آیده بوده اند که در صفحه ۱۹ نگیرنی مینماییم
 آیه علیاً نگاه شفخت آمد، عصر را کشت اما زاده های کوکا پر فضیر نگیرند
 آن دارند چه چیزیم؟ سعوه است که اگر معتقد هستند و حیات آمر نموده
 این نتوان این نزد معتقد ایشان است که در زمان حیات داشت آیده و نیک
 یک از خصیعیں و بایعه نهاد و تقدیت انجمنی نهاد این نیز با خود از ایشان
 دست یافته بدرست و جهاد من سرچ مبارد نهاد است اگر هست که نیز بود نز
 دیگر از جمله تعلیم کار از خصیعی این ادام حضرت عیسی مینه تو که از هاست
 که اگر هست سیفیا از زن باید تو بله باید عیسی در عالم ایشان در روح چه کجا در
 یا آجیل چه سیفیا ایشان دارد و آیه ۵ دعید اور ایهابه داد گفت که تو که
 نازه نیاید که کوئی حسدار ایشان دید عیسی حواسه فنود و همکسر از این درد
 قوی نمود در گلکوئی حسدا این گواه در آید این ایشان که تو که نازه تو را است داد
 سعوه اینی سیمه ما خود است چه بخوبی تو روز دوم داد و سریعه لامه اندیمه کی
 که پیش از تو امر و تو را ایشان نمودم و معتقد حضرت داد و ایشان داد تو داشت

مازه خودش از زورست که بعزم داشت آموزید می‌وندند ^{سی} و شویند حقیر را علیش
 گردش داده از زیب از بازدشت سیخ نمود و در سیخ حسنه از مبارکه بعد برداشته
 باز متعصده آمد بود که اکثر رایت دستم بخشیل ^{در این لیم} تاره سیخ سیاده داده
 بطور زاویه شده خود از تو راست که به سینه قدر سیخ است بدانگونه هر آنگ
 نفس قیمت تمام شخص و نهر سیخید آیت بخیر و عزیز خواریان فرمده که می‌خواست
 بوده را از تو راست که به سینه خاصه نباشد ادویه شال بخوبی پکشانست ^{پال} با خود
 می‌بیند و اینکه بخوبی تو هم نیافرود با این تعلیم آن یقین داشته باشد که بخوبی در سیخ
 آنها است و بخوبی بعضی هم که خود از شیوه ایس قدر بخوبی شدند خواهد
 از قدر خوبی و مردم آزاده ای اکثر خوبی دارند بخوبیه و قدر خوبیه از زانه و قدام
 در سیخ نمودن عیال بادران بعد از خود رفتست آن دشل بخوبی ^{باین} علیه می‌خواست
 تدوینیه نفس شیوه است و بخوبی این خوبی بخوبی بود و داده است که کوئینه نفس از
 دلخواه ای شیوه است در کنونه است ای اینه اینجاست که با ای راست نیم می‌خواسته
 در نیافرود شیوه در لیخ که بمریع بخوبی است که بخوبی طلبیست و ای هم خالم گوییم داده

دهیزه هندی درست نموده رکته صد در آن هر پنجه دهنده است
 پنج قدر این بیل هم بر که دعیه میگیرد هر پنجه صد دهنده شده
 در تهار عرضه و تهمه از عرضه سیحانه میگانند پس ده ششم دهیزه
 اند هست باین شیوه بخوبی نمیتواند بدل شوند و خبرت و عدد است همان
 نهود در باز خود گذشتند بودند در یقین از هر چیزی که شنیدند خود را
 لبیح و برعطف این هم در باده عالی را گذشتند و خبرت ایم دلو پنهان نمودند
 و کلی دیگر بمحض و دهند خود را این خوانند و نعم این کی از تیزه ای این برای
 درستی بگذارد و هر شیر و ملکه از این بیس سیم خود و لش سعید و هر چهار پیمانه
 و خواریست در کشیده اند خلو را دعویت دند و لذتی سیح خواهند بخوردند هر آن دو پنجه
 دارند که داده اند در نیم فصل ده داده اند این طبقه هم است اما آنکه دارند
 از این سه طرف همه بخوده اند پس کنترل هشتم پنجه محبت گردیده اند دیگر نیش پنجه همی
 خواهند بخوردند و دلیل و دلیل این خود خاصه اند خود و پهلوان خود این ایم
 از حکمت قلم ای ای برجیم دیدند این ای ای حیفی در جنگ دیدند و دادند این در حیفی

خالم ط هر د هویا هرس و دیگر چی از یار است ای سلام برایه لطف و لفاف و عانی درین
 نیزشی نیز عطیه است که نیز راه آن قبیله نهاده باشی دیر از خرف هر در هر یک شرود ممکن است
 ای سلام آن شده اند ام تبارست و بسیج دارد بر برگشتن نواده و بیانی داشت
 خشن می شد ای زبان ای کمال روح و کل من داده ای نمک که رنوده و پیشنهادی ای
 خشنی ای صاف همه ای عالم و دوست عترتی همراه همچنان دید که سیل ای بیانی داده
 یعنی حرج نمود که ای دلت جرقه نمکوں خشیده چند میگشتر را ماره نمود و چکر است داد
 روی شخص نموده پسر نیش را که این طبقه ظلوم داقع شده ای داده دست داشت و چندی
 نموده اند بلکه محض خدا است بوضای همچنان طبع و تقدیر دارد و دامن از پیش خوش بخت
 یکی نمود سعید مصادره شد و با سه خرا و سرخ خود که بوده بیانی ای خردمند ای ای
 خود سخن هست نموده ای همچنان خوش و بسیج بختی طالع بوده خود کشیده نمک
 با این طبقه ای خوبیست خوبیست و خود این خود داشت این ظلوم و این دامن ای خرسکرد محمد
 ای ای نمک که شد به شد نصیح و عطیه نموده و اینه ای این خرسکرد مدرکه نمک
 و آن خواهی خود را نهاده ای هرس و همچنان خوبیست که قدر نمک

سخن ای ایان بود که فرضم بکه خبر عزیز نگه داشت و شدست که شرایینند و دو دشنه
آغاز آن که مرکز سلطان نیست پس از همدشت است دید در هر مرکز ملکوت ای هر عنصر که که
در هر حال چنان دارد که صدای این کا سرشار است را از نیم کمتر داشته باشد از این سکون غصه
که آن دفعه تهمه بر این حکم بینند و لوح که را به این غصه نزد و تقدیم است بخوبی بجهت
دانش نیکی نزد که محظی عوول گردید هر کس که خوش بادست از این شرایینست و دو دشنه
و آنست همه دلار قبیله اند و دلار شبانه افسوس راه این خصوصیات بگنجین و قاعده همچنان
همیشه دریغ از این احتمال نیز نویل نویل نویل نویل نویل نویل نویل نویل نویل
که دلار دلار صریعه ای همه دلار
دولار ای ایان بزرگ نموده ای همه خصوصیات نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز نیز
هر کس این خصوصیات نزد داشته باشد که این طبقه این طبقه دلار دلار دلار دلار دلار دلار
خصوصیات بخوبی ای همه دلار
دولار گیت و هر و دلار
دلار دلار دلار دلار دلار دلار دلار دلار دلار دلار دلار دلار دلار دلار دلار دلار دلار

در هر یک بند زیر نوشته بشایعه که در بوج سلطان این سیزدهمین قواد است بدر زنگ داد که هر شش
 بگول غصه و شرسته بوده اند و در هشت آنی در هنایت خود را دست داشتند و در صفت
 نیز هشتم و ای ای همینه آنها نیز هستند در این نیزه بعد از دادن یه همینه عصدا را
 می قضا و همینه عصدا را برد و جمیع این فضایا و همینه اینه در هر چویش ایشان را شفعت
 همراه با خطا و شفعته باشد و همینه عالمیان تکرار شده بخواهد که در این
 دارو شود هر چهار و دیگر زنجه باش که همینه دندان همیز حضرت روح حضرت سید
 عین جان آن و از حدو لفظ ایشان بود که در قوای ایشان زیر و قاعده حیات بخواهد فلان نام نداشت
 و عذر آید بعویش شده بود که در سی ایشان شفعت خواهد شد که مرغی عصدا و همینه عصدا و همینه
 سیده رسیده بیهوده ایشان را تحریمه کنید همینه کرد و دارای شفعته باشد
 که اداره اگر شده بیهوده ایشان زیر و قاعده حیات ایشان همینه فرد بسیار و همینه عصدا و همینه
 ایشان در ایشان خالص است اور همینه ایشان همینه را پیش از دشمنی داشتند
 رفع حیات ایشان همینه دادند و همینه ایشان را پیش از دشمنی داشتند
 و همینه ایشان را پیش از دشمنی داشتند و همینه ایشان را پیش از دشمنی داشتند

گشته و چنینست ردریسان فدا و خداوند عزل خوان کاس شهادت نموده و از پسر

پس در پیشتر عیّن چشم را زیر داده باشد همان‌گر که لفظ پسر را موقوفه داشته باشد پس از آن

چشم پس بخواهد نمی‌باشد اما پس از عیّن چشم می‌شود تا باشد آنچه از این پیشنهاد است

لهم خوب نیست که دوباره از اینجا نمی‌شود زده بخواهد که هم پسر طلاق خواهد بود و بخواهد طلاق باشی و

است اینها نه بود و اگر گویید که این گویی است از صرف دلخواه شر دیدن را می‌شوند

ذکر نموده اند که این گویی دلخواه داده از طایفه بستگان نزدیده است بعده خود دلخواه خواهد

در بر علاوه این این بزرگ از خواسته اند و بگویید که سرمه از همان طبقه نیسته و از این جهت

ربه و بند چند از اینه هم بخواهی یا شد و بگویید که خواره هم خواره ایم و ایشان نمی‌شوند

چند دنباب دل از قصر را ایشان موقعم گردید که هم خوشند ایشان یا هم شرمند هستند

با این شرمندی اینکه ایشان محبت باشد از دار و بحال همچنانست بستگان که نموده از پسران

و پسر که بخواهی دلخواه دعوت نموده بودند و همچنانست بخواهی دلخواه نمودند و همچنانست

همچنانست ایشان نمودند و بخواهی دلخواه ایشان که بخواهی دلخواه همچنانست

۱۳ دلخواه شرمندی است که بخواهی دلخواه همچنانست خوبند از پسری شایان خودند و ایشان نیز همچنان

بُشْرَى مِنْ دُجَى بِوَقْعِ هُونَزَدَادِ جَوْ كَوْكَدَ كَهْ صَدَانْ خَيْرَ لِمَسْدَادَتْ سَهْتَهْ ۲۱
 سَهْبَرَدَ آَنْ بَسْنَدَهْ خَاهْ بَهَارَاتَهْ نَهْ پَسْ عَوْمَوْدَ كَهْ جَوْ سَهْتَهْ خَيْرَ لِمَسْدَادَهْ
 دَوْ عَوْتَهْ بَهَارَدَهْ بَهْرَهْ سَهْلَهْ سَهْبَرَدَهْ آَنْ بَهْرَهْ دَهْ آَنْ زَرْ لِمَرَانْ آَنْ تَهْ لَوْرَهْ كَهْ ۲۲
 هَرْ كَوْنَهْ آَنْ بَهَارَتَهْ بَغْرَهْ دَاهْ بَهْجَهْ لِفَسْرَصَادَهْ دَهْ دَهْ آَنْ دَعْوَتَهْ بَهَارَهْ لِمَهْدَهْ
 بَهْتَهْ رَاهْهَيْ شَدَهْ صَدَهْ آَوْ بَهَتَهْ فَرْشَدَهْ وَهَأَيْ هَيْهَهْ كَهْ بَاهْتَهْ كَهْ غَوْهْ دَهْ سَهْ
 دَرْخَ دَاهْتَهْ لَهْهَهْ وَجَهْهَهْ هَهْتَهْ دَاهْهَهْ كَاهْلَهْهَهْ بَهْ (طَاهْهَهْ لَهْهَهْ كَاهْلَهْهَهْ بَهْ)
 كَهْهَهْ بَهْهَهْ دَاهْهَهْ خَوْلَهْهَهْ لَهْهَهْ سَهْهَهْ آَهْهَهْ كَهْهَهْ قَهْهَهْ بَهْهَهْ لَهْهَهْ سَهْهَهْ
 زَرْ بَهَارَهْ آَهَهْ
 آَهَهْ آَهَهْ آَهَهْ آَهَهْ آَهَهْ آَهَهْ آَهَهْ آَهَهْ آَهَهْ آَهَهْ آَهَهْ آَهَهْ آَهَهْ آَهَهْ آَهَهْ آَهَهْ
 حَسْنَهْ حَدَهْهَهْ سَهْهَهْ دَوْلَهْهَهْ بَهْهَهْ سَهْهَهْ دَهْهَهْ سَهْهَهْ بَهْهَهْ سَهْهَهْ دَهْهَهْ
 الْعَالَهْ زَهْهَهْ طَهْرَشَهْ زَهْهَهْ لَهْهَهْ قَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ
 بَهْهَهْ سَهْهَهْ بَهْهَهْ بَهْهَهْ بَهْهَهْ بَهْهَهْ بَهْهَهْ بَهْهَهْ بَهْهَهْ بَهْهَهْ بَهْهَهْ بَهْهَهْ

د بعد از شش دن بیور بکر و غذای خطر مسیره راه عاب را گل آن را نهاد سپس بردا
 بند بقوس معدود شد از پسر شر بیار و بخوار زان خود در تعبگرد و سرتخه خود
 نمود هر کس چون می خود که اگر این بقوس را بان خود نمایند بخوبی امورات که می خواهد
 برشی است و منفه ای ابر میانی در پیش فر بر خود اشتر پر می خود که هر کس
 بپیش از دست دستگاه دندله ایدی رسم خلق خواست و رای اگر ایس گزنه از
 دنخود و لعظیع و دن لام بسیار او دن پیش از دفعه بی رثواب نهاده است چنانچه که مصطفی
 دین حجت و پیشیت حجت بند چنگوئی میخان نهاده است و رای ای حضرت پیش
 دین حجت ایدی گزنه و بحشته نهاده جهان سیده نهاده درین اگر سرمه نیز
 سوال نهاده زنی هدایتی سیمیخ باده ایل تب پیش صفت صد ها بی خوده داده
 دعاست در قرارات بخیر و کسته بسیار گذشت از عالم و لعظیع و محبت دین
 صفت ای ای کمال ایل نهاده شرکت در قرارات سیده نهاده خدار خود را بخیل
 ای ای و بیک دوست دار و دار بخیر سیده نهاده هر کس پدر و مادر او دهد را
 نهاده ازین دوست دار دلایلی نیز نهاده یا آنکه هر کوی صلب خود را برخواهد و بقیه نیز

دلیل بین شد و آنکه یقین خود را نخواهد یدک که خواهش دیگر نمی خواست را برداش ام از این
 و مخفف دمحجت که از شده و اگر فاعلیت شد است و پس از این حال دعایت دیگر است
 و مخفف دمحجت که از شده و اگر فاعلیت شد است و پس از این حال دعایت دیگر است
 و مخفف دمحجت این شد و اینکه بینها که نخواهند از خود بعضاً می شوند و سرگزی که این
 همیشگی از این عصی و کمال این است و این زیر نه بور حضرت و محبت تکمیل شود و دیگر است
 آول و صدر فضلاً خود را نه این کار باز بسیار دیگر فضلاً کرد و براهم بشه
 در قول شیخ دیگرند و لفظ هر طبقه خود را که در مرتبه شیخ است و همچنان شیخ داده
 همیشگی این عصیت بر این دیگر معلمگر و دگرباشان اینکه اگر این فتوح را کردن فضلاً
 مطابق است و ظاهر طبیعت این موافق تکمیل شد چنان که فتوح و فخر خطط عالی این امر است
 رحمت پسر خود از این عصیت و تقدیم کوئی نه است این عصیت همیشگی از این دلیل صفت دارد
 و بد هدیه عذر از مردم کلم کی بـ و بر عصیت دیگر این هر چیزی مخصوص است یعنی همه اطمینان است
 چون خطاب بیک و سید طبع روی پنرا کجا مردانی فتوح را که از شیخ اینجا در شرک داشت
 شرک و بر جهه آن حقاً همچوی مردو دلگشت دفعه پنچ عقد اهل عالم خانی شد و معمول
 بخوبی که با وجود اینکه همچوی باز طبیعت است اند و این امور از این احتمال هم که حدیث علم

دا آنود گه زاده است سعیند ای خود آن حکام که صحیح ملک در دنار که دخال فردا رفته
 صحیح اکبر است که سده عرض ای خون که گر صحیح اکبر نمایند و بهش در بودت صهیب گردید که رفت
 بجذبه از پسر از خانه خوارست مخطمه غاریخ دا آنود گردند و حالم همیست در حاشیه ای سایه و پر
 ای حکم که دنار خبر نیست در عالم ای اعم نازل صادر تو دلم بعد بر اینه است صحیح و زرگ
 ای خون پس بخود دنار عرض ای سعیند و صهیب ای خون که ای خون است که دل ای خونه سایه
 حالم صحیح که متشد شوند گار ای علی برخ دیگر جرسیده صحیح شنید بر نیم قدم پنهانه دسته
 حالم صحیح می باشد ای خونه صهیب ای خونه مزد می باشد ای ای خونه مخطمه بخاطر ای خونه دلها

باب سیم :

د خصوصیات بسیار باشی داراده بیشتر ای سعیند است که ای خونه است ده تیر طایله
 بخوات و خوارق حدیث بوده دلکه ای خونه که باد خود ای سعیند بخوات که ای خونه دل خود
 دیده و دیر سید دیگر خواست ای خوارق قدرت مخطمه ای خونه ای خونه دل خود دل خون
 د خوبه و د خوبه منع دند و جسمه صد بوده که با خود بروز آن قدرت ای خونه ای خونه دل خود
 بخوات آنرا ای خونه ای خونه می دهد که ای خونه ای خونه دل خود دل خونه

بول نیستند که باید بسیار خواهش نداشتم که خود بخوبی حضرت میرزا علی زاده را بگزید
 از سر پیش از خانم صوراً باید بیشتر دیگر است این بسیار گردید این بحث دارد اما اینها
 هر دو در پیش از خانم صوراً باید بخوبی حضرت میرزا علی زاده را بگزید که اینها
 بخواستند از این خواسته خود خود را بخواهند و این خواسته از اینها
 باز بخواهند خود را بخواهند شنیدند اما اینها بخواهند که این خواسته کوئی
 گذشت خواستند فرمودند اینها را با این خواسته که باشد صد از هم کنم آنها را در اینها
 بگزید گرفتند اینها بخواهند فرمودند خواهند بخواهند که باز بخواهند صد از هم کنم آنها را در اینها
 بخواهند باز با این خواسته داشتند خواهند بخواهند که این خواسته کار داشت خواهد بگذشت و بگزید
 آورده و تشریف اند برینه صد مرشد مخصوص آن است که تشریف این خواسته باشد و اینها
 خوش بخواهند که باشند خواهند اینها بخواهند اینها بخواهند مخصوص اینها نیز خواهند بخواهند
 و دیگر خواهند داشتند اینها بخواهند که خود اینها بخواهند که خود است که اینها داشتند و داشتند
 پس اگر عصداً اینها خواهند داشتند بگزید اینها بخواهند که خود است که اینها داشتند و داشتند
 نیز اگر اینها بخواهند که خود اینها بخواهند که خود است که اینها داشتند و داشتند

خاک شد چنانچه پیغمبر حضرت پیر سفید را می‌باشد که اگر کس که عصا خورد ام اخراجش باشد و
 نیز کسر خود را باید آن بعنوان پرورش و پیشرفت در نمود و ملکه اخراجش است و رسان این پسر بود و پسرش
 در دوست کشته شده بخواست شد بحقه بالغ شد و نیمود و پسر حضرت تبریز شد اگر بر قدر خواست
 عذر ام این پسر داده باید دعوست نیز در تو دوست پسر فخرش شد هر دو این اعمال
 اگر پسر بسته شد خوب این این پسر خود و آیینه باعتراف این دلگذشت بود و قوی خود
 داده بود که گوید که حسن این پسر که نیز نیز بسته نهانی این پسر را انتخاب نمی‌پنداش
 بر این آنست که بر زمینهاست بسته برادر احمد از خود اخراجش نیز برآمد
 هنچه که در این پسر عجیبیتی نیز نیز این اگاه این کس که نیز نهانی
 آمده گفته اگر در نزد صد این بزرگ شدن نان شود یعنی باز اگاه شد اگر قدر خود
 خود را این اندیش کن که بزر اندیش این اندیش این اندیش که نیز نهانی
 دلخواه تو دوست است که خداوند کار ایک خداوند تو است بجهة کس پرسیم می‌شود که بنده
 بنده هم را این کس نمایم دهد است فدار دلخواه ایک خداوند تو کس دهد
 و دار این کس نمایم دهد این کس دلخواه ایک خداوند تو کس دهد این کس نمایم دهد

چند زن گشید که وینیل گشید امر است زدن تو خواست و میان آن تیر دارم یا زرا
 که همچند شیر و زن بکار طبله است نه گشید خواست و زدن سخن رسم سخن از پروردی داده که آن
 فیزی در چشم لونه فصل ۲۳ صفحه ۷۰ یا چون پسر دلیر باشد همه میز را می‌بیند چون
 زیرا که مردم باشند که خود را می‌دارند بود بسته اگر بیمار آرزوی چشم گشیده باشد بوده
 ایسید دار بود که زرد میخواه و دره پاشید پسر از این سخن ادرست چند عنود و مطفقا
 جوانش نماید و پسر بالکش خود اور ایستاده رو پاشد این سخن میخواهد فیزی در چشم
 دول فصلن ۱۹ صفحه ۷۰ و زنیچ را انجام گنم چنانکه بضرور آنها آنها کرد
 و درباره اینکه شدند از زنیچ ایستاده هنوز شدند بود که اگر بچشم پسر میخواهد
 دانه نمود و دیگرست همیشه لعنت و در میان کنه بر زدن گفته میخواست میخواست
 هنوز هم زدن گز نمیخواست زیند فتح سی رئذوی محبت یک گرد خوب چند دیر
 فصل ۲۸ صفحه ۷۰ دار پسر خود پیچ گنم یکند کو افق آنچه مدام به زیریم
 کرد و هست حرف نزدیم و لصا و فصل ۲۸ اینکه زن را که پسر خود را بچشم
 نمایند دارم باشند و اگر بکار دارم هر چند که مردم باشند که را که مردم باشند

با کشیده و چون حضرت پیغمبر ادعا نمودند از عده ایشان را که بکسر قاف می دعویت نمودند

محاجه اش را که بادا در خدا نهاده کرد و این حضرت ادعا می نماید هست آن دعویت غیره

محاجه بود که اگر بخواهد این دعویت بکسر ایشان می شکردد غلبه او نماید

محاجه است همچنان حجت باشد تا نموده نمایند چنانچه در برابر حضرت کارا ذبیح زرگر شفوا شنیده

در فصل ۲۴ سوره ۲۴ سیحی کی ذبیح دین کریم لاهر شده حدیث و محدث

علمیمیه خان می خواهد نمود که اگر شنید بود برگزینیگان ایگرا که می شنند دیگر فضیل و محدث

برخواه آیه ۱۱ زیرا آنها در اوح دیوبه است که محاجه است فی هر زید همان چنین که

له بده حضرت بکسر که حسنی اور احتجت قرائت شد پس از آن زید علی

و بزریه هفت شنیده در فصل مدارا بابه ۴ آیه ۱۱ شهادت بر عدهم ایمان هست

و حسنه از دین بکشید؛ ایشوم آیک مراغه بکش که نهشند کرد و با چندین یاری

نمی خشند آورد با وجود این شرایط که درین یاری هنوز هر کدام نیز در حضیره

بی اول آیه ۳۲ در راسخانه خداست ایمان ایشان در دیده ۴۰ هشند از دین

پیروی اتفاق نموده بخصل کشیده بگندید ایاد نوگذشت ۵۰ کمیح از این مردان یعنی طبقه

بعد آن بمنی کو را که به سرماں شد گزند چور زده بودم استبه نخواهد دید و ام اینست
 و پس میان هدکه بخوده خوار نهیں که بخوش این نوں دکابستم و صادر در آن
 اینجراست از برداشت عوی و زیعیں شمرمیش و مونی با خسته نخواهد هم
 بعد از صدور آن خسته ناگزین حیت هر یار نظر نگردیده شد. اگر ایویم نظر
 آن خسته دهوت هیسم همه بخوبیه دیده چون بخوبیه با خود بخواهد
 سمش تو انم از راقع نخواهیم بیان دیده بخوبیه که دیگر بخوبیه نخواهد دیده بخوبیه
 و سینه شمرم و بخندن دیده نشود این طور بخوبیه راجحت کامدیانی و قاعی و دلیم
 و با آن سیتو اگل غشچه چونکه لعل آن باید دیگرست پس بمنی دیگر خواهی است هیمه
 تا سیسته خلیت دایان لغوس نخواهد بود سفندود بخوبیه که غذا و دیده
 گذشت و کی بجهت و دیگر خسته را نخوبیه نخواهد موده و خواری عادا
 بیش و خواهی خسته سعنی شد بلکه بخواهسته را در فیض یار شدسته است هدایت
 فشار اراده و بخندن و لفڑان را دیده و برگان نخوده دو روکو فیصل چشم
 دیگر است دسته آن بمنی است لوراست و نهیمند که در دیگر بخود که در حال

بیوانت دهارق حادت سیر خواهش علی گاهش : آواتس المخ اهو هشم
 لعنه دهارق حادت داد رفعت باختیا : ارضند امر اکبر صد و زیسته بگزین
 دکنست اعلم انبیه ده شکرست نیزه ده سرالهوده : دیور اس بکنکه
 خدا : سینه بود و تقریب سچان بد هم کنست الله بشر ارساند ، با گنجینه
 حلم ربانه و مطلع درست صدمان بود لیسا در دوره سرکه هر پیغام و قادرا
 ن نوی مک حضرت پیغمبر امیر المؤمنین علیه السلام او کوئی هسته همیش هنیب فتح عالم
 صد بده بکنکه و نقطه امیر کوئی همیش حسنه او را آن بالله و پندکه میلید او کوئی
 بسته خسنه اور ترقی اراده و فی فرج رکن حضرت عصیان کن با نظره
 پیغمبر : و ایشان ایه جهد ایه هشم میلادیم ایه لیو منزه همیش ایه
 عصمه ایه و ای شعر کم ایه ایه ایه دد بیونوں : و چهل هضرت ایه عصمه
 سینه ایه : سیسی بعد ایه تحقیک بوده جمله ایه بخیل ایه
 تقدیس : و سعی صد و هشتاد هزاریسته بچیخ در این فتوحه صدمان ذهنیه ایه
 ذهارت سیسی ایه بیوانت دهارق حادت خبرج ایه خصوصی دهوده

و با حجت بالله تکه آیت الله مفدوخت است حسنه بوده اند چنان که حضرت سید علیهم السلام در
 شنبه هشتم فروردین مذکور را معموقات حسنه بخوبی بوده اینست که در صدر نوشته
 که سید علیهم السلام در پیغمبر اکرم و زینه خواهد بود حضرت محمد، سلطان عالمیه آیت الله
 خان طنهری مذکور که برگردانه از اخوان اهلیه از زبان قدمی است بخوبی بوده است
 که در طهور را خاص حسنه بخوبی است که امداد بود پیر غیر الحنفیه حجتیه آیت الله
 ابی داود فیض ارایه است که حجتیه بثابت معموقات و خوارق عادت طنهر
 لطفیه داریں فهرست هستم پیش و اگر ادعا نمایند بضرف اراده و تدریسته ابرار شده باشند
 لطفیه بوده و پیون پیغامبر ایضاً فیض اراده و خوارق عادت و سیخ ایشانه از زبان طنهر
 شده قطعاً و مذکور را دعوی می‌کند که خوبی معموقات هشتم بوده چه که مکریع تصریح
 داشته باشد و مذکور را بخطه رود معلوم می‌کند که خوبی معموقات هشتم بوده که دشمن حضرت
 قائم الاحمد لعله اول متروح نباشه هداه را در پیغمبر اسلام که هشتم بوده
 و با این هدایت حضرت مسیح بشد و خوبی معموقات هشتم بوده و مذکور شد این شهود معلوم می‌شود
 مسیح ایضاً ایکتہ امریکیت کردند بعد از اتفاق داده و فتوحه هر دویست

ک در گلکوه دیراد خواه ایشان دید و میر حب نقدس زینه دید و طلب پیر شد
 و ایشان گرگ نسبت سیمکه عزیز بیان داشت که میر حب نقدس گردید اما ایشان طلب نداشت
 بخواهد علی غرچه آن شد و از همان چشمی سید ایشان گردیدند اما آنکه هر آن خبر
 آن یکی بک دید و طبق سید ایشان عزیز بود و این بیان نمودند و آن خال نزد سید
 قدر شاد است و فداه را بدل افسوس بود و چشمی بخوبی از دیدار حقیقت نمایند هموز
 مشبه باشد و شد است هست چونچه حضرت بیح در برابر ایشان خود را خیلی بیاد داشت
 بیکشیدم و بیشان یکی بیان نمودند اور راه گو نقدسان ایشان را بخواهند اما ایشان کریش
 چشمی دگر نقدسان ایشان را دیش چون گرگ ایشان گو نقدسان را که یکی نگذید
 و خطی بیش که حضرت بیح فوار از جانی نزد ایشان شد ایشان را صفت میبینی
 که بر قرار داده دیورت و تهاوار است و فدا کاری را صفت بین رحمه و علی ایم
 ایشان نمودند با این حسرت هر دوی ایشان را دیدند ایشان را میخواهند
 رسید که سیکیش باشد و چو دشتر است خدا است و بقیه هم و نسبت صد هزار هست
 و ایشان هر دوی ایشان را دیدند و کتاب میزند و در کتاب دویچه هست و دویچ

د لئن سرما شهیدت بر الدعا و : د گندشاه زبانچه قدر را مورست علیمه
 خوارق خادم که ز بیان قدرت برایش بگویند هر چهارمین چهارمین
 بیان آیات میتوانست بسیار تبرکه داشته باشد این بیانات احوال نیز نیز اینها
 به بیوت رسیده سهند شریم از دیعه کتب دو اراده احوال زینه نیز نیز زاده زن
 قبر میتوانست به بیوت پرسید اما چنان مکران بسیار گذشتند میتوانستند
 رونموده اند و قول نکرده اند به دلخواه خواهند گذاشت اینها فرق
 خود را نکرند مکران از نیز نیز شد داگر گویند چنانه الفا روند اینها نه
 میتوانند بسیار گذشتند را دیدند بظبطی دلخواه لفڑا میگویند اینها
 دیگر لبی نیوادیم نیز صلح است لب نوی عقد و شناس ای ای دلخواه امریم
 اراده که که قدم میزد که جمیعت نجات خوارق خادم کردند اد عدو
 د عده بیشود گر در اینکه دشمن ای
 دلخواه ای
 شان ندید که ای ای

قودسته کمی امشکیر حضرت آنقدر بی او بعد نعمتی اراد اینست و نعمتی اراد حضرت
 احمد نعمتی اراد استه فی طریق نام را داده است احمد نعمتی اراد حضرت
 ابلیس ایا بوجده و سمو اکمله فی فرم تبریز فدو نعمتی خسروانه ایلخان قدر
 پیغمبر دیگر قدر ایا داده ایم طلاق بسیار صدیقه نازل قودسته ، آنچه رخوا
 هنفیم نیز نال نووند جوانها کراخ داشت و شنیده اند و اکثر مردم نیز رخواه طلاقی
 بیان نیز شده اند گرایم یک ضرر تمحی آن از نظر میشود بلطفه ایلخان
 اجابت شده و معلوم آن معاشر است و مرتبت عین بیت شده که گنج از آن مشهود
 گرد دستور علی مخصوص شود و شناس و دیگر درایا یک مخصوص بیان اهد صدر از
 دردار پیشدم بعد از ترقی دشنه از زبانه عدن برین عالم کاخ در عرض
 دفتری سی داه بود بجهتی که مرتفع شده از هر عذر نیز نال نووند میز بشار
 رها کرد و از خوارق عدا است نیز طلب نیز آنها م شیخ بیهوده همه علم و قدر است
 اینسته شیخ دیمان اورد و بعد اما مکوی شد که امیر شیراز بیان اینسته ناید و از
 معرفه خوب شد مخصوص شود آنچه بخوبی مخصوص از مطلع نهاده رفیع نیز شد

لِلْعَنِ اَعْدَمْ اَقْرَامْ نَبُوْذَدْ وَ دَهْرَمْ بَحْرَمْ نَوْذَرَا يَهْسِنْيَنْ كَفْتَدْ اَنْجِهْ رَا
 حَوْسِنْ فِي بَهْرَنْ وَ بَسْكَوْنْ بَهْكَنْ هَتْ كَهْلَصْ شَوْمْ دَزْلَسْ دَرْبَهْ دَسْتَهْ رَدَاهْ
 خَاهْ دَصْنَهْ ٢٤٣ كَهْ بَهْ بَهْ بَهْ اَهْلَهْ بَهْ كَهْ هَتْ اَهْلَهْ بَهْ صَرْعَهْ
 شَهْ هَتْ دَهْ لَهْ يَاهْمِ الْعَدْ اَدْكَرْ لَهْ اَمْ مَاطْرَهْ فِي الْعَرَاقْ اَذْفَاهْ زَرْكَلْ نَهْ
 سَهْ لَهْ وَ دَصْنَهْ وَ الْوَهْ دَشْغَهْ السَّوْمْ اَجْبَهْ بَهْمِ رَهْنَاهْ بَهْ
 لَهْدَمْ لَهْلَهْ بَهْ دَلْ نَهْدَهْ خَدْ كَهْ لَهْلَهْ بَهْ دَهْلَهْ بَهْ دَهْلَهْ اَكْهَهْ لَهْلَهْ
 الْهَيْهَهْ اَنْ سَرْكَيْهْ قَسْبَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ اَهْلَهْ بَهْ بَهْلَهْ بَهْ لَهْلَهْ
 تَهْ اَهْلَهْ بَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ
 اَهْمَسْ بَاهْ اَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ
 بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ
 بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ
 قَالَ الْمَهْ طَهْ فِي الْعَرَقْ اَهْمَسْ جَهْتَهْ اَهْرَهْ قَمْ دَرْبَهْ اَهْلَهْ بَهْلَهْ
 لَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ بَهْلَهْ

بوده هر کس اجر با لقوم اعیانها اراده او هم قوم ص غزوی داشته باز نظر
 ۲۱ امر اف اخوند شدیدیع اقول امشیره امیره اندیشور و انبیه احمد که این
 قضیت این هم تعلوں سهرنی شد ایمه بسته فیضه و ایمه ایمه طه
 دکفر باد و کن این سر اکثر هم غفوون ای ایمه محمد ای بصیر هم مور
 بعد ای فحش ای رحم و یغیور ایه الداہم ایم غفوون و هم خبر در حج
 بیلهان ایان سعینیه ای قودتی ایکش ای جهان ای رسیده برازی ایار
 بگردش کدینه عبد ای علی عصیتی میشه و دخو خضرت سلطان پیغمبر و دیگر
 سیمود ایم بعد خضرداری ایه خیزی میشه ایم آیه عصیت ایه حبیت
 خضرت سلطان و ایم دیگر خود و بعد ایه بیدک و ایه خضرت سلطان هش
 چون خضرت سلطان فرج بیک را ایده غنیم بر علی ویت دیگر سلطان
 بعد ایه سردار ایه سعدی شدند ایه ایمه ایه الداہم و دیگر در
 بیوه خیز مرد ایه سعدی شدند ایه ایمه ایه الداہم و دیگر در
 که بیک دزنا نیز خواسته علیه شر بوده ایه کن بیلهان سعادت خود ایه قودتی

اگر بتواند بسط معرفه خود را در کرد و قیاده غسل باشد اینسته نمایند
 آنچه را در جسته بدهش دویل رصد آن قول حق نیست و بجهش لذگی عذر
 آیت ای شد این طبقه ایار که نیش و عال آنکه ایش قی میش که زرد پسر
 شود پس که هیچ از برادران علت حق شده اند آنها فی الحقيقة پیش
 بخواهیم شود غلطی ای امر معلوم بیود که بیرونی را داشت و چون خذیره
 وید آنچه دارد سوال نمود و بجزه نهسته آنحضرت جواب داشت و مودت
 و آنچه دارد از این طبقه ایار که آنچه بجهش و بجهشت ای
 آیت ای دانیل رسالتیم :

۵۵

باب پنجم

در هب بیفیب و انجام کلام ارجویه معجزات ایه بیفیب بود که کفر از
 قسم ایه بیب را تازل شده که بعد از برز رصد آن دویل سیب تقدیر کر
 و عقول گردید چه خود در قرات و پنیر فیلمی و آنهم کلام ایزرا می
 ری عند ایه بر ای عصیت برکور و تقدیر کشته در فصل ایه قرات شفعتی

آیه ۱۴ داگر در دست بگرد که کسکه صد او نیز هست همچو شنیدن
 پیشبر خوب شد صد او بگرد داگر خود ران نمود و با هم سرمه این مرسره
 صد او نموده است گلخان پیغمبر آنرا از زیر عزیز و گفته ادا و مدرس در فصل ۲۴
 پیشبر کرد آیه ۱۴ صد او نیز نیز دعوای خود را پیر آمد و در هر قوی
 خود را بر کشیدند آیه ۲۲ داده از این کشم و این میود چند مام سده و یا یکند خواهش
 آینده را مجموع مانگد پیشنهاد خواهد کرد لایحه و این میود بسیار پیش از آن مام
 نهاده پیشنهاد شد و با هم برخورد نمک شکران شد و حیی را پیش از شاهمه و
 احمدی پیشنهاد داشت دلخواه فصل ۲۴ صد او نیز نیز دعوای خود را بر کشید کرد
 بر ارشاد آینده و دلخواه خود را اعلام نمود آیه ۲۲ باب ۷۷
 سلم پیشبر حق شنیدن است و دلخواه کشیده به هم شرک است صد او نیز نیز
 آیه ۲۴ خیانت سلام را شنید آن دلخواه شد و میکشید شنیدن است دلخواه فصل ۲۴
 آیه ۲۵ از شرار احوال تبران دلخواه جزئی هم تا کم چون دلخواه شد و با کشیده
 اکن ادعتم از این آیه است بر هم سیگرد دیگر از بخواه و بخواه خدمت بله کشیده

اینست که اگر شخص از صدی حقیقت نماید و آنچه حبسه آید و دهد و دانع شود
 آن حق است و اگر جبرده و دانع شود باشد که درست است و عذر غیره نهاده
 والارض و درین طور سبیل اس که زندگانی را فهم امیرکبیر خان نازل گردید
 و حق بزرگی است که برای اتمام دین اوست بر سینه عبارت قدر ذات لایه
 امور بخوبی و میتواند از جمله حبس زوال سلطنت پنهان کنند و زانه بود از هم
 بد که صد و پیش چون ملعون کرده اند بخوبی بود و عذر لایح شده بود که
 وجودی برای حیثیت نظریه و تعلق طبع علمی از بزرگتر و متصرف چون این
 داده از اراده حکمی نیست که مد نظر شدسته بودند اما اور احوال میباشد لمحه
 با در پنجه را از نازل و از ایشان شد و اور ایشان را در ترویج اداره
 شه سود نمایند از برایسته لوح که عذر نمود و آنچه در آن مرقوم بود بخوبی گردید
 معلوم شد که در مسخر خود مصادق بخوبی داشت و از این خود مسخر لفظ نموده
 آن بعد از درود به حال قدیم گزیده اند ای عذر منه بخوبی همچنان که امرالله بالیوم
 سند طبع را دیگر ایشان نموده باین لوح که خط است نامه میباشد

دنار و از قول به عمر او آشناه مرقوم دندکر و بعد در آن لوح جمله شد و علی شمشیر
 دهد و نفشه کو زد و آن ریخته قرآن لعله باشد خفتگاه مورخ
 مکتبه بی خواجه امداد کشته هسته ایه مکتبه ایه تجسس نه خداوند و احمد ایه
 سهرالسبیل من که الابان لقوم عالصرت هد الدمر و میخ اروخ هد ایسر لمعنی
 آنچه چند شد بعد از خود روز دل بوج که خبر بین هد فانه و هد آن
 دانیع ایه کو پلیوی نسنه هد از دشت غور رست آمان ایه خوش بگانه خود در راه
 کوکه تهیت مکتت از تصرف بیدن شد و ایسر خبرت هد داد و شدت غولش نیز است
 تهیت داشت که شد بعد بسته دید و یک گز صوبه کار است که در لوح ریضا
 دراد هم در دل بخواهی نازل شده در آن لوح که صعود و همچوی مکوت ایه
 دو قوع اینجست مظفر ادار فیض که هم نسنه موذن تولد لعله ایه داده
 لکش بین ہول کد هنخ مدینه عکس هنخ ایه مکتبه الله حشر ایه باقی خوبی
 چیزیں ایه ایه عکس داشت نیس ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه
 نی ایه ایه

بـ کـ بـ نـ کـ سـ اـ بـ سـ دـ بـ کـ بـ وـ آـ شـ دـ یـ هـ وـ مـ دـ عـ اـ سـ خـ وـ گـ نـ سـ تـ بـ کـ وـ کـ دـ هـ زـ اـ بـ کـ
 قـ حـ رـ قـ گـ زـ بـ دـ وـ گـ دـ لـ وـ حـ دـ شـ رـ بـ نـ سـ طـ اـ بـ هـ اـ فـ رـ خـ چـ هـ وـ کـ مـ صـ مـ دـ سـ اـ
 جـ سـ عـ اـ لـ بـ کـ بـ نـ کـ دـ کـ اـ دـ لـ دـ اـ دـ عـ دـ رـ مـ نـ کـ بـ بـ مـ حـ وـ مـ حـ مـ دـ اـ لـ بـ دـ حـ زـ تـ
 اـ فـ هـ کـ کـ اـ دـ زـ بـ شـ دـ فـ بـ رـ شـ دـ کـ تـ خـ دـ سـ طـ اـ بـ دـ رـ دـ شـ دـ دـ جـ دـ
 اـ مـ وـ دـ شـ هـ سـ کـ مـ دـ شـ دـ تـ زـ اـ لـ خـ طـ بـ سـ نـ هـ : ~ وـ دـ لـ اـ سـ وـ فـ بـ دـ الـ دـ اـ
 دـ وـ دـ سـ دـ تـ خـ بـ زـ بـ لـ مـ کـ دـ وـ لـ طـ اـ لـ زـ اـ لـ دـ وـ لـ قـ لـ بـ هـ مـ اـ لـ دـ دـ اـ لـ سـ اـ لـ حـ خـ
 اـ لـ بـ لـ سـ دـ شـ هـ سـ کـ مـ دـ شـ دـ اـ لـ مـ حـ بـ تـ بـ بـ وـ بـ کـ اـ لـ دـ اـ لـ
 حـ بـ بـ جـ بـ لـ دـ حـ بـ رـ اـ لـ دـ اـ لـ شـ * ~ وـ تـ بـ اـ سـ فـ خـ طـ بـ خـ طـ ، ~ وـ گـ دـ رـ کـ
 بـ هـ دـ دـ ۲۰ کـ لـ هـ جـ بـ نـ بـ حـ بـ دـ لـ سـ دـ دـ اـ لـ بـ هـ زـ بـ غـ بـ لـ لـ دـ دـ خـ طـ
 دـ مـ کـ وـ عـ شـ بـ سـ بـ دـ مـ کـ دـ اـ دـ بـ هـ عـ شـ دـ دـ وـ لـ طـ بـ دـ مـ کـ
 وـ بـ کـ دـ فـ مـ گـ لـ گـ اـ دـ اـ مـ وـ عـ وـ بـ کـ دـ وـ دـ لـ بـ دـ وـ دـ لـ سـ کـ مـ کـ بـ سـ وـ دـ شـ هـ
 اـ تـ کـ نـ عـ شـ بـ دـ چـ دـ مـ رـ سـ بـ دـ بـ شـ دـ اـ لـ دـ اـ دـ اـ عـ شـ اـ دـ اـ شـ اـ سـ تـ نـ خـ دـ دـ کـ حـ اـ تـ
 بـ دـ کـ اـ کـ دـ دـ بـ دـ بـ رـ عـ دـ لـ بـ حـ شـ بـ بـ کـ مـ شـ عـ رـ اـ دـ تـ صـ بـ بـ بـ بـ خـ دـ دـ لـ شـ اـ دـ

کوچین جریه ها گوئ نماده معدنکه بعده استان از زود پیش رو بازدید شد و تبریز
 نمایند و لکن پیشتر شد که فصیحت آنها را داشده، روز داشت که احمد قم اعلیٰ بزرگ
 گردیده بود و ناسه هم ندازد و نسخه بعد از زوال ایام بایست دارای تبریز
 مجاہدین بیرون برست بسر بریده و پس عیار گردید و آنچه شده دور کان و قصر از زیر پیشتر
 دیگر از تبریز درست خواه شد و پیغمبر ایل چند نزد دشیده ایور و خواری
 او پس رفت و همچنانست شد که برگز همکرت را پیش را در زمینه ای این قلعه غزول و مجذوب
 گشت و از نمایه ناگفته بقدر ای ای و قعده است در پیچ قصر خلوت را که آن غیره قادر
 بخوبی صفت و پیشتر این سبل شود ای ای نمیست گراز ای محمد تبریز و مصدق ای و دوی
 ایه بر بیانه دین خود پیشیب و وقوع آی ای
 چشمی در فصل ای
 مرگ و بدست آنها را داد و چون دانش داد گر در آیه ۲۸ دیگر ای ای ای ای ای ای ای
 دیگر پیش را در دین حسنی مرتبت هوا را ای
 نمود حضرت در اعداد بابه ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴

اگر دل بر کس نیز بآزم پرسید و در همان قدر این دست ششم اما آنگه صدای پر خوبی
 اینجا نماید که زیر زان خود را گشود این ترا و هر چه که بیکار باشد اینجا نماید
 نمایند و بگویی سرور و زندگانی میدیند که این مردان حسنه اند را تجھر خود نمایند
 بعد از دل نمایند ایرانی دفعه پنجمت دیگر چون جمل سکا کا هم بردازد را
 بمنیه همکاری نظر و حسیر خود را که میگذرد که دیگر برک وی شنیده باشد بسیار
 در صفت آن سخن عظیم مخوب و معلوم باشد را آب و بوار آن در پیش از
 دعوی شود و خود را بروح ایشان ایران نمایند و دل بر فرض نکرد الکام
 الفتن در اینه الدل عنوانی نمایند باز نه لجه نمایند همکاری میگذلند همانا فرمیلند
 و ایقچو صورت دارد و کاهرا و دانستند مانع کاهنا دارکوته لتصدر لایحه ایشان
 والله فضوت بر جمیع داراد و ای کیوسو افعلم دین و مید و ایل و یونهبا الایزه
 و در اینه بیرونی برک جنر میخواهد از این طبقه ایشان و دخول مدد
 یضریاب و دل بر فرض نمایند اینجاست که بین نماینده لسنده الدنیا و دل عالم
 المدینه باشند رسانا چارو شنیده نیز نهان انسان افراد دلخواریان و آنهم اینهاست قدر

لطفه في الدنیا تے باہم بھیا تے ہر سوں نوں دناروں لی جائیت و درود ہے
و صفاتت بدینہ مکھدا روند روز بسرا بے دھواں آں روز روپتے پر بیشید و بالا
جیسے ابو اس رحمت دخرا رسد تو وہ بروز خوش درج دخول اور انعاموں
خش نوڈہ بروز پھر کھست کے آں ابو اس مشیحہ و آں طفت دبایے بازو
غرتہ وہ رسالگتھے پانچ بیٹے فتح، سعید و مصادری ایسے تھے
در وہ طفت اور سرالہ مکھدم روح در جانہ الفدا یہ زوال ایضاً تھے طافی
و فراح و ابریض و سے القبیدم ساکن نور و شرفت ساکنہ در قسم ایضاً زاری شہ
مولیٰ حمد المکری فت اهل ایسا تقدیم طرف جو دل الہ بنا ہے ہے فرشتہ اللہ
کمر الکنیات باللہ و درج و اشراق و میحریزاب ہے فتح شریعت جمل عصر
الله مکھدم ایضاً مکھدم دنارالله قوم العویم تو جمالہ تھام آنہ تھے کھست ایضاً
در رحمت افرین لفڑیں رہا طریقوں ایضاً طریقہ طلاقہ فتح بے ایضاً نظر ہزار نہ
خواجہ رقت ایضاً تھے ایضاً قدریت راست کے ایضاً نورات و خوشیت
تھیرتہ تھیہ ملکہ دلکش فراگتھے داں فتح صید و دیں محضر کر کوئی کوئی نہ کوئی نہ کوئی

بهشۀ از خدای پیغمبر انبیاء قدم طاره دشود گردیده چنانکه در لوح که علیهم از شیوه مشاه
 و مرکز از هر چشیده بین عینه عینه غلط میگیرد و از رانی فیض است این بدل از هر سرچشیده
 دشوده است آنچه بر سر داشت این مکنخ درست محظوظ و گذشت با نامه چاچکه در زیر پر کل
 ن پوئیه متوفیه که در لوح اسراها نهاده است این امر که غول بوده در زیر خاست
 سچویش خوبی از خود است قیم رباعی ابراز داشته در تائیکه زوج از از لوح همچویش
 ممنوع داشت اور اراده خودست نمودند و باعث امر داده است تائیکه هول بسته بوده
 ایمان کوئی نیکی نداشت این مقصود است هر مرکز عالمه طفت از اور بعد از همایع
 روح در جهانه لفڑا چون نامه داشتند گردیده است زوج همچویش از در خواسته داشت
 نمود و معینید او را بخوبی که رسال شد است چون بخواه از افسوس نماید همچویش
 معلوم گردید که صلحیه کما عده همه دشنه را در کنته گذاشت و بمجموع نموده و حق را
 ایمان کرده که اگر بتوان این قدر و نهاده باشد همچویش از دشنه است بزرگ
 و اندیشه خدصه اطهر رحمت نمی تغصیب باشد سالمه سفر بود و خود را در راه بخط
 مرآم و نموده چون شفعت کوئی را با حاضر علیه نموده فخر نسبت قوم نمایم که گردید

دیانت مسواره کنونه بسته بودند از پندر کر نشانه ای کنونه همچنان زید آنها
 آنکه بزرگ بودند و فوراً برای این اتفاق تواده شدند آن نواده های خود را در روح
 آنها سعی نمی کردند و دلخواه ایشان را با همان چشم را این نهاد که نفس در قدم را
 از نهاده از بندگان خود را نهاده باسته ای این دید و باز پیشورد در آنسته ایشان بخوبی
 نمایند ای این عجیب نظر برخاسته ضمیح شده بسته بندش در خدمت امیر دیگران
 و اسرای او و تجذیش در این ایام بجز داشتند همراه با او جو شوال ای این دور را تجاه
 جواب مردم نمی شدند و هم چنین خطا بضمیح او نیز نداشتند - این امر به زخم اینه که
 در آن ای این میتوانند بسته بذاتت قدر کردند و شهود پیچ گذاشتند که خود شرمند خود
 و امر محظوظ است که بحسب مجموعه ای دو نگاه شده و لفظ در او آنکه بسته از این ایشان
 داشتند که خود را بسته داشتند و بودند طبقه را ایشان خواهند داشتند که درین میانه
 داشتند که از خود شهود و میتوانند بسته طبقه شود و میتوانند دعویت داشتند
 عذر شدند - دیگر خود را بسته داشتند و بودند طبقه خود را بسته داشتند
 در حقیقت این ایشان ای این میتوانند بسته خود را بسته داشتند که این جمله بیشتر نیستند

چوں کیم آن بیصر عنود ب حست ده مرگ زداره و جود رسید تو نلا جا ب صحیح تهیش
 که از خبر نیست در لاهه با آن یعنی مسوبه در مرض درشد بعد از خطاب شد قدرتیه
 خرد و عده افکر و عده شیر را سفر نیست که اگر قدره و بر جمع نانه بزرد در سفر را
 راجح خواهند شد تو بیشتر نه - آنرا دوست شناخته شرگرد و نایب کن مریض است از
 کو دیگر این نیسته داین انسان را در ده چوں جیون کشید و خود از چشم رو ای کوش
 خیر و نعم پدم گردیم یعنی خداون بر روز دیگر فست غصیان را هر گرد و محبت
 بخوبی ایم و بخوبی برد و ایس ایسخ بیصر ایم گرد و والله نظر نیست نیست
 باش و مر تقدیر کی هر داریں نیز ام ایل الدله تبریز کشند لذت داری
 ای خدا ای خدا ای الرحم کشند و تبریز نهسته و تقدیر کاتب الحجیم والده و لجهزه
 والحمد لله نیز بیصر ای شاد ای ایشان بیصر صحیح تکریز
 بروح برکر ادو مریسه برآی ایل دیش خواند و در بر کرده اور با مونه و زانه دلسته خود
 پندرفت و مسکن گردید خوبه صهر سهم خود ای
 تو را ای ای

رسید که بی خبر در هر دوست است هسته خوب بیرون از سر بر زمین سرسته خوب بیرون از رنگی ای او
 آندر و بی سرسته بگویی که از زیر زمین ای پاره شده سعادتی نیسته قدر بر تیر شود و بمرد
 خاسته خواهد بود و دلسته نیسته باز تیره فخر شود ما ناگهان در زندگانی خود را خوب نیاز
 نداشته باشند که مصدقی آنچه که خواهش کنند خواهی هستند و با خود را کسی جایی با
 دیگران داشته باشند تا هر شر دچوری نزدیک خود باشند و مخصوصاً این مخصوص است لذتی داشت به یاد
 که در هر دوست دلسته باشند که اینها عجیز که اینها هستند خود خواهد بود اما خوب نیز
 دلسته به آنست دلسته دلسته مخصوص دلسته هست که دلسته ناگونی دلسته
 دلسته دلسته که دلسته هست خود خواهد بود اما دلسته ناگونی دلسته چنانچه دلسته
 بسیار
 حس اسرار و بدائل اسرار
 آنها هستند اسرار
 اول اینکه اسرار
 ای اسرار اسرار

باب ششم

در این درون و دو نم کا دسته هست که در کنونه خداوند عده هست بوده که
 کا دسته را احمد یقیناً و محبوب کنند خانم در آنها باب ۴۶ آیه ۲۵ میگویند
 آنکه آیت کا دنیا بالهای سرگردان و عاج گران را احتمل نماید و کهکشان رئیس
 سرگردان و علمائی را بمحالت تدبیر کنند او حسنه اند است و هم چندر آنکه
 ۲۰ فصل ۱۳ ذکر یعنی شیوه که پیغمبر ای کا دسته و دوچ پسر از این رشته خواهم
 در راه یاری میگیرم ضمیمه ای عاد و زور از صابر نموده نمایند که وحدت اند بر این
 باطل اذیع شدند و فصل ۲۷ شیوه آیه ۱۵ آنکه یاری میگیرم ضمیمه
 و نمود که ارجمند آن را عیان که حسنه اند تو را لفڑت ده و تو ای قوم با هم روزخان
 یه هر شارح حسنه اند یقیناً هست که تو از این در زمین بیدام و میال خواهیم در را که
 بر خدمت اهل است مسنه سرگردان شیوه که درین دنیا و همین هال مرد نمایند
 آیه ۲۵ آنکه ایست که و هزار بالهای سرگردان و دوچ گراز احتمل نمایند و همین را
 بر سرگردان و علمائی را بمحالت تدبیر نمایند او صد و سه است خر قدر ۲۹ آیه ۲۶

آنچه حسناً دیده بخواهد که این خوب کیفیت هستند و آن خوبی نیز است که
 روده با رای شرح آید و گویند که روده ایم که روده ایم آنکه نیسته و در آن خود خود
 ساده ایم بایز ایم در پرداخته قدر سه امر ایم از قدر ایشان و دو بیرونی خود
 دلخیچ صحو ایم ایم ایم ایم دیگران است و در عالم همچویی است خدا ایم
 پوکه لکه بود روده ایم آنکه نیسته و ساده ایم پوکه لکه در فصل دویجه ایم
 کا دیگر خود خدار است هم در حقیقی ایم پرتوی روده دسته قدر مخصوص کی کی
 ایم نیز نیز کا دیگر ایم نیز نیز خود بخواهد که نیسته ایم زایست بخواهد خود بخواهد
 ایم و لشی را دیده بخواهد خوش است دیم خود در بین خود بخواهد ایم
 ایم خود بخواهد در یکی ایم
 بخواهد نیسته بخواهد و در ایم دیرا بخواهد خوب است خود داشت ایم ایم ایم
 ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم
 خود را نیز گردید که بخواهد خسته ایم ایم ایم ایم ایم ایم ایم
 خود را بر ایم ایم

دیش ای گلگاه خود را سحر نموده شد مانند که باشد گلر خادمان ای همچنان در گلگاه
 خودند و دیگر بدر عصی نهاده ای ملوث شد و در شهر قم باز ۱۳۲۱ آیه ۸
 خند او گلگاه را بر ضد سیمیران کنده بشم خوبکه قوم مرگراه کردند و دیگر نیز کرد که آنرا
 لگد خواه کردند و کردند و پیش ای گلگاه خواه کردند دور پیش ای دیگر نیز خواه کردند
 که هست و مدست فداوار بر دیوار و سامدند که ناشای گلگاه کاهه نباشد سرمه دان و دیواره
 نهند هم زیر خود ای همچشت گلگاه نباشد سرمه باید شویش کشند اما این دود
 باور نشود دان گلگاه خواه شد چون ای میشد نهادی نهاد که خوش بشد پس عین خشم
 خود را بر دیوار دارند ای ای گلگاه ای ای ط ای ای دکاره دان ای ای سایده هایم و دیواره
 تو راست من سفر باشد آیه ۱۱۲ سیمیران کشانه دارایم نیز خشت که نیغیش ای نهر نوید
 بگوید دیایم ایم غیر میظنه نهاد ای سیمیرانه داده سرمه دو قصد ای ای ای ای ای ای
 آیه ۸ نیز که پیغمبر کاره نیز خشت که دیوار را ای ای خویش کردند و دیواره گرا
 که نیز کاره بود نیز نمود و اور نیز دند خشت و در نامه نانه سیو نیمی فصل
 سیمیرانه آیه ۸ که بخود دلخواه شد ای سیمیرانه خویش خیلی هر خود پیغامبر داشت و ملتو

آمیزش اراده صدوم گردید اند از این پیشنهاد گیرد که بخشنود شدن با خود متعال
لها گردد و آن بعده اتفاقاً مطابق با شیوه دیقتسن باشی داشت که بعد از مخاطب
نمود معتقد بود اینچه که بمحض در اینجا که آن سکون همیز و بخشنود است بازند هر کس که داد او
صدوم نماید راهنمایی بردار ضمود و بخشنود ریشه ریشه طی هر شود از برداش ای ای پون
در آنگویی خود بمحض اینجا بخشنود بخشنود باشد و غیره و درست آن که شنید
در نبول عین بخشنود اینجا بخشنود بخشنود اینجا بخشنود اینجا بخشنود اینجا بخشنود
ز هر دو دشمنانه خوبیست که بخوده قدره قدره اجتنبیست ز خوبی الدخن اینجا بخشنود
مال اینچه خوبیست آنکه بعد از اینچه بهم صادر کاره خوبیست بخوبیست خوبیست
یک دشمن بخشنود اینجا بخشنود اینجا بخشنود اینجا بخشنود اینجا بخشنود اینجا بخشنود
و غربه را درگزیده هر دو ای ای که نه خوبی پر کاره در اینجا بخشنود اینجا بخشنود اینجا بخشنود
بیچه در اینجا بخشنود ای ای لفظ نهاده ای ای عرضم شوی خبر حق بخوبیست دلیل بخشنود ای ای
مطابق دو ای
از همین بکاره ای ای

دیسح از خوش محس کشته که این ها را می خود بگیر که سپاه است زیرا همچنان
 وکیل است صدای سفید نشان می نماید که امر عجیب کار دسته باشد متفق و مرتبا و مر
 گرد و مانکه نمی شود بارگیر شده همراه با دروغ گرایانه گردند و رایح صورت کوای
 گفت که تا و جود آنها از دستور نمایند از دستور نمایند دستور نمایند و اصراف دستور
 داشت بیرون از شخص عیار بالمرد که دستور است مگر اگر خدا را تحویل که افراد نمایند
 آنها را نمایند و حسن از آن قادر و محظوظ داده اند لیکه که خضرت پیغمبر فصل
 ستر در تمام شهر نمایند آیه ۲۹ هچ گونه که از دفعه شعر در فرشته ای
 اور بگرد جراحته در اول آن هر دو زرده سعادت نه را نمایند و بعد از آن قدر همچنان
 خواست نمایند یعنی فی المحبة ممکن می شد و تغیر فرمدست خدا اینکه گزینه الله امیر است
 داشتند و داشتم نمایند گیر از اینه که و یک سوال در دست داشت که رایح فصل
 شانه هست و نیمیان عصیان نمایند از اینه که اینها بالغ فصل میان آن میتوانند از هست و نیمیان
 دیگر که آنها مصالح نمایند داشتند اینها را خواسته بودند آنهاست آنهاست
 خواهند گردید هست اند از اینها نمیشود کی خود نمایند و خواهد گرفت و بخواهند

خود اور اس عدد م خواهد بود دارایی به کو سخن در می شود که یاد قدر از لغوز و امیر گش
 آن سخن در راست است فی هر شود دلگزین همچوی سخن است آن سخن در راست است که بود راست
 خواست این است که صداق ایچ اکه بکاران بود و که قدر از هنر جال بکاران
 بمن کرد اندیع صریح است و در همه حسنی خود شرایخ دگران بود و بود که شر
 مطه هر دلخواه ارسیست تیرت نهوند تریث غرچا هم شد چه خوب و خوب
 حسن در تو خود در گفته خام خاد : صوفی از بر قری مر در طبع خاد
 و چون شنست این از طبع طنز طبع و طبیعت گردید به مر تو از اینا بود گفته بود و گفت
 دیرا مخدود نخواهد حال اگر گزندلخ هنر بکه بدان چونت ایش ریح است
 آیا است فراست و گفته نهوند با اینه لغو میاند و نه اثر و بعید اتف می شود زیرا که اکه از این
 فشن بود و اندک که کافست و هنر کجی بیش بگویی خود را اندک میشند نهست ده
 و دیگرست ناید چونه از عدال اور از بیان نبرد چه که در عذر کرد و میشنت شد
 در این میشید : شریک فی ریست ای اندک و ای دلول حیث بضر القدر
 در حسنی ایش باینیم لطفی شریک ایش حسن کنم هم ای عذر حسنی عجبی می شنید

آیت قرآن را شد و نزد رهگار خلیل اگر کلمه مطلب بسندید به سیر داشت
 اور این حسن فرمایم و در چهار حالت اور اتفاقی همیشم در باس اما از رو این دادن
 بر کی سایع نیستند و اگر حسن هفتم شاعر خود را نسبت داد و اگر از زمین اور از
 جسمی نسبت کرد هم آن نمایند ابتداء دادن محظوظ بهم و حال آنکه خبر فرمایش
 چیزی نیافرید از کنده اگر در گرفته باشند هم رسید و این که پر خواهد رسید آیت است او
 دیده است صرف بیشتر خود را و علیکم دلیلت بر شهوت هفت بیان نمایند
 لیکن هست تقدیر نیوم طور حق داده می باشد از تقدیر دو صرف و دو بایان شجور و فقدم
 بیان هست بر کوئی و بخود خود باشند مگر نمایند که یک دفعه که یک کنوت داشت آنها
 گردد و خود خیر نمایند اهرم آنرا ایشان بر نهاده است که در دعی دو نون خود داشت داشت
 صد هست میخواهی دخواهی داده از مقصید است بعد از آن هست
 بیان هست از طبقه ایشان نزد از طبکار یکی از طبا های این حسن را بطری عدم ادرا
 بال این مکان نیخواهد و دز دعی خواهد کرد و دیگر این مکان را نیز نداشت
 میگردند که این مکان نزد خود مقصید است و این شهود ناتیه همیزه داده و دارای حجت است

چون از هسته تو را سکت سعد ده در در حضرت مریم ام بر جو کنی در کش
 بحکایت خود آن این موید هست و گرس آنرا با خطره نمی شدست هنکه در خبر فرجی اینها
 به حضرت مسیح شفیع یعنی پسر مصطفی است بخوبی است بر این انداد هم این خبر
 بیان اراده دارد اما که در نزد رضا طبری تصریح شده اند از این فرض شنیده و بخواهی این شفیع
 نیز مورخ که بر نامه همچنان ملک رخندر از افراد طبلج و مرتضی صدای اخناد را ادام شده
 و چون بطریقی نظرخواه این تزیع از اذار صیفیت است که چون این فرض قوی است بخوبی دفعه
 بغير طبیعت بوده اند اپس از این امر ایشان بر حضیبت که بر اینست یا هر ایشان و هر یاد
 و صفت خارج و حسن عادت و لطفا و روشیه و هم اکثر اشترانی از افراد نزدیک است
 خس و خاریز نزدیک است و این پسر پیغمبر مقدس رسیده دیگر از این امر اینوار است
 دیگری دیگر این
 کوئی نیم خوبی نیسته باشی صور : باز تسبیه ایشان است که فدا عامل
 و فدا کری عالم فخر است که کسی که در بین این خود و عذر و نسنه کواده همچنان می گویند این این این
 دیگر بیچاره بر توانی نیست و در این کار دیگر بیچاره بخوبی است حق هم از زیر اعلمه

ذکر نیست و در آن سعی بر رفع است که مدحان کار دنب بده اگر حسنه ای باشد
 دیگر صد و دویں وقت این ریشه مقصود است از این که مشکو و بودگردیده باشد
 که اکنون ایشان ایشان است و زیر صحبت ایشان در تمام تکمیل شدن ایشان را
 دش ری فخر قدر طلب نمایند احمد در زین در عدا ایشان تکمیل شده و در نیمه
 همین عهد گردیدند اوقات تغیر ادعا کنند زار و خود پیشون طیشان
 شدید القبور نود و ناهشت ایشان بودند شاید در زیر زمین او از هر گوارثی در آن
 خام شمرد گردید و نخود امداد کم شان در آفاق خالق و نفس هزار جم عارف
 بکسر و همراه ایشان نزد ایشان داشتند و پھر هاش کشته شدند ایشان
 ایشان شد لقدر کان غصه هم عربه نهادند ایشان که شمرد پیشون
 در تقدیر سکونت امور است و همه در عالم ایشان را نور زد و نکار نماید و نوع جو شد
 که بر درود کار عالم از اعاده دناده و همیشیدند در تقدیر عالم غمده اند
 اند بر عذر دارست و غصه هم کندست به این قسم در فصل ۹ جمال حواریان
 در خصوص گرفت ایشان بکسر خود میشه ایشان ۳۴ شمس زریسانی که تجی

بیکشیده لود دار چل سر دیگ و نزد خشنق غیر بود در چیز برخوبه حکم نزد
 کوئی تصریف نداشی این چیز بسیار بسیار بود نزد عیال گفته است را کار مردانی هر ایام
 با خود راه شده که در حقیقت این بهار از این دلاره می خواست زیرا که قدر زیادی اول شود ایام
 حسن و حج نزد دخود را خنثی کرده است و گردش را پنهان کرده بجه برصد صفر را و گردش
 او خود کشیده است این ایام سه شنبه شنبه نیز نمایم پر کند و بر طرف شدیده باشد و بعد
 بدو این ایام سه شنبه زیر سر خود است و چند می سلکت این بسته خود بخوبی
 کرد اینسته این سرمه کشیده و هر شنبه بیانش پاکند شدیده باشیم اما لذتگویی
 که در ایام ایسته بردارند آنها را و گذرا بد نازد و در گذرا این ایام ایاده و همچنان
 خشنق بشتر بر طرف شدیده خواهد بود که در فردا شنبه شنبه از طرف نیست بسیار کند
 دشی که هبسته ای رفته نموده بیشند بین سطح کمینه ای از طرکه ای اینجا
 بسیج است و کتاب خود را برآورده است برای این همچنان که این سیج بزرگ و پنهان است
 که قبیل دارند و اگر پل پرسی سرمه بوده باشیم با این میزان
 در خود صفر قاعده است این در میانسته همیشیده کیم از شنونه است مند هر مقدار که مردم داشتم

دشّت هکنام نزدیک است در عالم افق و فرس مدحه شنید با آنکه بعد از
 حضرت موسی موعود تواریخ فرهش دعایت عالی شریعت را در کنم داشت
 یافت و امیر تقدیسه شریعت بارگاه پیر مسیح در شرق و غرب گردید و هموزنی
 از پیر این در شریعت تواریخ باشد اند در امیر تفسیر آن موقوف
 گشته و معتقدند که جمیع فرعونی عالم ادریس زیر خلعت تواریخ داشتند
 کلیم الله مجتمع شوهد یعنی نیش کلاریقا امیر امروی است شریعت الله که احمد و طه و
 موعود و بنویخ شد سه دعایت هکنام تواریخ معتقد نزدیان پیغمبر و مدرس
 فسنه ایض دیروایت آن برآمد و در آن شریعت موقوفه داشت از اینجا
 دفعه دعایت را بسیجی خود فدیح نهاد پس صد و هشتاد کمی از خصوصیات پیغمبر
 و صفات بینیم که آنها به قرار امیر دشّت هکنام ایشان است و در آن که به اسرائیل رسید
 برای هکنام بیهودت که امرداد اهله کنارانه و فهمیشید هکنام در شیخ زاده را محو
 و اصحاب لوح امید بود و در فصل ۱۴ شنبه هفتاد و نهادمین فروردین ۲۷ پیغمبر ایمان
 که بر آن شریعت تقدیر شد و پسگیری نیام قدر در ازهست زیارت ۲۷ چونکه قدر

شکر کا تصدیر نموده همچنین کہ اگر اپنے گردانندوست او کو در زیر سکھت کر از
 آن بگرداند و نیز در خصوصیات آئینه های این قدر می خودد اور در بر کر
 خود او میشم و خیریت داشتنی که اکیرا میشند که حسن را از آنها خواهد
 خواسته اند و این نشانه خصلم نموده میگویند که تبریزی ها نیز خواهند شد و خیریت
 خود را بایخ نگاهم اور در خصوصیات شال یعنی ایشان بسیار بخوبی خواسته
 اند ایشان در نوع گو را تقدیمه کنند و خصوصیات دلیلی
 اند تبریز خود از آنها نمیباشد دو مرکوز ۳۴ داده اند همچنان که این مرکوز
 تبریز را با هم رضت و تبریز ایام را با خود کرد لایضیخ خود را از اینجا
 عصیش برموده قیامت است و در اینجا در پیش از این نیز از اینجا تبریز است که دل
 بر قدر این رثیت شریعت اسلام را فهم و مطلع بر است در خصوصیات ایشان
 خصوصیاتی میشوند که بر همان ایشان که در آنها نیز شریعت است که در خوشیده ایشان
 در زیر زدن در خاص این بخشی ایشان دنیا شریعت بر کرد و در اینجا خصوصیات ایشان
 در خصوصیات ایشان دنیا شریعت بر کرد و در اینجا خصوصیات ایشان

ز ج ن ح د ای ه ل د ب ش د ک د ه خواه شد یعنی مخوب نباود خواهد گردید و در
نحو آنها و در فضله ای اعماق جهایان مکحایت کم شنیدن مردم است که اگر
ایجاد و اهل این راه است خدا آشنا آرا بر طرف نیستند کرد و در باست
نامه اول و تداری نمی شود یا همچنان شدید از کار سرگردان بودند خوب نباشد
هرست و آن غیریست اگرچه بگویند بعضی را عاد است خالصه طالعه
بسیار دلیم و باش است و نیز بوداد بعضی از ما که آنها برگ را برآورده
دشاست در باست بخوبی فضله ای در باش است تیز است این فضله میخواهد مردم
که اگر و در بعد از دیدن هر چیزی که دیده اند بسیار خوش قریب باشند
بعض اینها روشنوی و صفت محدوده بدانند شدید آنها داشته و حال است
برای این بیعت ای ایشانه لذت از خطا از اینها میگذرد و داشته
درگاه داشت بلطفه جانیست و دعوت رفاقت نمیسته در آن گردد
پس از اینها زرسود و شکود نه دارد و برابع مرتبه است میگذرد
ماهیت پسند دهنده از اینها شرطی است که میگذرد و در میان

و تعداد دست شنود و صدر فضیل بود که حالت اجتماع نقوص را فحست نوعی
 داشتگی نو و غرایت لگ دیده و بعد مخفی استدیعیان بودند رسایش پس از سکته
 و خسرو اعظم بر زبان بر عصب و اثر اعصاب استدیعیان و مخفی عصی مخفی مخدود شدند
 و معملاً کاربست رسایشی ای آرزوی خوب شده و در رسایشی دیگر ممکن نداشتند
 چنانچه اگر مرد را ای طول نام دسترسی و خصوصی دیده ای این را باید بروجود حفظ
 بگذرد از تکمیل از این مخفی استدیعیان خاسته مخدود در رسایش مخفی شدند شدند
 اما این استدیعیان را بازی دیگر ای این استدیعیان که رسایش مخفی شدند
 و مفسر اینها ای این شود خود رسایش را نهاده و مخفی مخدود شدند که رسایش
 چنانچه نویمه آی اکنون در رسایشیه تغیر بروجود و مخفی خاسته استدیعیان در رسایش
 شدند که انتظاره مدل شد ای این استدیعیان که در رسایش ای این
 در رسایش بودند که رسایش در جنرالهای ای این مخفی شدند که در اینها خان شدند آی این
 از اینها که اگر آی این مخفی شدند که خوب شدند : دینچ لور ای اینه ای اینه
 در آن دیر شد و رسایش : بسیکی برشد برادر گردان : گردانه میز فیض شدند

درسه آن ریشه نشود که بینا نه که این ریل عینه داده و چنین که
 فهم بر مدار داشتم و حکمت علیه تقدیر است که این تعبیه از همین یند که
 اسم الله و دو فصل ۲ نامه شانه پطسر در دو کتاب استیدر و فخر عصیان داریم
 یعنی مذکور در دو کتاب شانه معلم کل ادبی زیرخواسته دو کتاب بعده از همین طبق خلاصه
 خواسته عوذه بر ترا که آن مجدد کند آنها را فرمادند و خواسته عوذه و هدکه آنها نه
 برخود آوار خواسته داد و زر راه طبع بیان نهاد و مفیده شد رای این خود خواسته
 دو الحصصه اگر این بعده از دو کتاب دو آنین میباشد شریعت تهمیه دادی خواسته
 بکشید و بسیار خوب است که این دو کتاب دو کتاب این دو کتاب این دو کتاب
 سیم و سیمین است بجز بیان خود اول ایام و آخره مفتخر است و زمان اصل
 احتمال تهمیه دکل است بیان خود را تردد نمایند یا باید یا باید و یک شریعت که بهمین طبق
 نقوصی دنیه دھول یعنی و فضیل محمد گرد و آناب لکسر نظر مبنی شیخیه
 و هموار لکس نه خالد است لبکه بعده از دو کتاب دو کتاب دند و دو کتاب
 فضله را با هم قرآن از خواسته ای اینست که میفرمایم شد و مجدد شد و مجدد شد

میگل مرا شنیده نه از ترکویم بخواهش مخصوص داشت که بگویند بخوبی در برداری
درینه طایفه است پس از هرگز کشته دیگر هر مرد را خود داشت چنان که در کشور آن
بخدمت خود آنگونه بین خود که بگنوی میگال لعیسر آن نه موجود و نشود یعنی خود را
با عای هموز عجیب الله و حضرت هر سه بمنای که نهاده درین که جای صفت شدن
حاله برآید از اگر لویسه بهی بخوبی دانست که در لعیسر آن بخود داشت درین داد
آن بخود چو بسته بیش بده گشته باقی از امداده بدرینها بخوبی میگویند که بخوبی است بود از این
سنه بود که بیش لعیش در ترک آن لعیسر شده بخدمت خود در لعیش بود
امس اگونه بخوبی مسده نمیگذشت بلکه بخوبی میگذشت بهینه حرفه خایع این حفظت داد
همه مسنه بخود داشت این بخوبی میگذشت و بخوبی میگذشت که در لعیسر بخوبی داشت
این بخوبی میگذشت این بخوبی میگذشت و بخوبی میگذشت که در لعیسر بخوبی داشت
خی لعکس بخوبی میگذشت و بخوبی میگذشت و بخوبی میگذشت که در لعیسر بخوبی داشت
لقد از این بخوبی میگذشت و بخوبی میگذشت و بخوبی میگذشت که در لعیسر بخوبی داشت

حالم حکیم معمول بیش که گفته بود او را دیدند چند که به برگشته بدو مردم
 داشتند یعنی همه چه اگر در حیث آنرا به نهاده داشتند و خیر است غم گزند و اگر در
 آنرا بیش از دوست دوقریب آنها که هم میگفتند باید صداقت نمایند.
 شگردهم که هارچویه کنند بکسران ۱۰۱ کوزه برسند غم و کوشیده باشند
 پس چون بیش و محنگ شوند که غیر بربر نباشد اما اصراراً بخوبیت باشند
 و اهل بیو میگشتند را این حجت نمودند این طوراً اعظم را که جهش اقام و همراهان
 داشتند طهارت و الواریشان برسند تا زیسته همراهانشان را چنانه سیوال نکنند
 عوادیاً اندند ایشان در شرق و غرب عالم مرشع و ایشان در قبور و اندندند آمدند
 ناگز و الواریشان مطلع نهشند و آنها قطعی دیدند بیش و اگر زن طهور اقام باشند
 اگر ریو دعویت ایشانی باشند و همراهانشان همیشی کلام حجت شانست گردند
 و پس برای دیگرانشان محبی بودند و اگر آنها اندند طهارت و شخون ببرند اندند
 گذشتند را بحاجت و برای گویندند گلوز در زمار فیبره و دشخون شانده و هر آن طور
 اعظم خشم بینند هم گلوزند در راهنم بینند لیکن از نعمت سقوط برده و نهادند و در مرأة

بیشیان و کتاب حج نهادنی را ممکن کرد درین وقت گردنی جمعت شهر دهدز
 سئی باید را اکثر نیند عجیب نه پر که در این میان استند و اگر این را باعث
 درصد آنچه بخوبیه را اسلام نهادند محیر می شد زیرا که صاحب شرمه دهنده
 مطلع انوار که صدوح خوش شنسته اند نهاد سه ارجوی همچوی مخلوقات
 جمعت و بینند و صفت و حدال شده اند ترتیب هر دهان و مشهود هر کوتاه
 با در اکثر رسمه همچوی تقدیرت مولی را چنگونه دلبر بله دادند فراموش
 آنچه سرویج بخوبی را کجا برای ایشان گردید هر چیزی ای اه خلو قدر خواهد
 چه نیای تذیر بود پس غیر افسوسی دلبر ایشان نظر پاشته شود و نه
 این شخص سبب خور در عین کمک همگز و داده اکثر اکثر رسانیدن و غیر همچوی
 دلبر ای بله زاری نیست و بسیار داشت تجھیتی بخوبی از این دو میان نیشی
 و ایشان جمعتی پسح دیگر آینه نگشته می خواسته شد و بخوبی خصوصی
 بسح از آن دشمن ماریم که چوی می سیان بین مرغ آهان یکجا رو جهش رکنی
 داراده هر ناقہ و دیرست لی چوی ازین بود و داراده همچوی خضرت روح الله رسول

بز ایار ایزاد و هر پسر در دنیا دوچیع آثار دشمنان نصیرت را اگهار می‌نماید
حال در نصیرت سیجان و پریکران اگر آنها بپاسه و پیغام است هر چهار چشم
اعظم را اگهار دانم فتنه زند و این اتفاق را هر قدر نشود دعا شد پل گرد و دیگر کیم از این
دشمنان غافل بر خود خبر داشت که ب قدر دباره همراه در عود نصیرت چنانچه در
ادل زنده از دشمنان دیگر نیست و هبکت مقدس درباره این طور خاطم مرقوم
و اسد مدل شد و چون هنوز نصیرت والهی عیج در آن داشت راست و ستد مدل است لظر هنوز
دو دشت را استکنیت نیست تیزه و ستد مدل است که بر این طرز نیز سیح آورد و اندک گل نصیر را
در باشند از دشمنان خود باید نیم از دشمنان دیگر نیز برای مرقوم دهد که نیز است
نه کنند از قدر احتمام دو صنوح و پیغام است راست و ستد مدل است زیرا همچویم
قصه دعلیم میتواند دیگر نظر را همچویم که نکنند گاه این نیز برای همچویم نمود که
چون یعنی عصمه بر میت و تیزه سرمال و جواب و مذاکرات است چنان دیگر سنول گرد
بعض را نیز در دیگر را در رفع تحریر و همینه بکمال است سقی نصیر و نصیر شیخ
آفرود آتا هر دلنش و بیش بعد از وقت تمام در لایحه رسید و دلمن اطلاع کنم

٣٩٥

هَامَهْ كَهْ مَشْكَهْ

مُؤَلِّفُهُ

حضرت سید سارانه بی پیر مقام داد خانه را اهل فخر بروده اند ۱۴ بیان

حضرت ایشان مقدس از مقام دانلما را مرد پر کنکا اهل این مقام در عربی هسته خلوت و
باسم و درسم تصریح نظر می بود دیگر بسیار ساده و پشم شناسنگ در لغات آنها خوشنده
حضرت سیح از بنی هاشم شد و گفت نظر حکمت بله است شیخ فرض خوش بند دشنه
دو حب آید که حضرت سیح اینها را فخر برود داد و عرقم خود را بینش هم بینش
حتم اینستی و دلنش اول روح ایوان احمداد و صادر قدم عصمت غلطیمه و اقداره
و گفت جبار قدم غصمه نه در اسلام اهل این مقام در مرکز بیشتر و اندیش فیض
و در قلم برش ایشان در اکثر رایات دالی روح خاصه دیگر بسیار بعد مقدسه لذت
موکنه منصور حاب قدم و اسم عظم است تزلیل صسد و دیگر بعده زمزمه شیخ
حاب و فردیش دیار و میان طبعه الماء دیگر بیشتر اینه فتوح عظم چنان که در طرا
یا می باشی امر دیگر خود یعنی خضر عصمت سیح ایشان مطلع خوب است که از اراده این عالم
الغظم روح وجود بیرون دیه نهاده و عصمه مقدسه است السیمه قوه فیضه و بفروده از این دیگر

اط عکس نیش جوینه و بیز خنیت بیشسته هبند آمرالد رحمه
 آراه نیش زعده عقول سینه دش محظله تقد د و مخنوظ باز که در غل کند
 حکم بیکد و ایده صد اگر پر اصیود حاب نیزه هبنته پر غوس زنیه
 موشه بو خار و عجده همرو دلعت مرکزی شاق را به که داشت تیغه است این
 داده است شیخ بر اراره و حکم آیاته بیان است هبند زد شنخون کرد و اراده
 مرجع ابو رثود جوں عقول ضعفید په تیغه است امریه بزرگ غرضه باشد ای
 تهیت داشت قرود و دارک حکمه شاهزاده و پنچ توسر شیره و دلکه داده
 آشنه شردد ضعف عقول سبب تیغه نزود امرالد گرد و هشیده شر عر دارکه
 هشیده عقاید و لذتیں توسر و نیست آرایه دا جواز گردند همچنانه صدم دام
 بجهت خفت امرالد صیانته دین اد و عقول آیده همیں غوس زن خوش چیده
 دینی شاق دلعت مرکزی شاق و مطلع اشته اشی رایسر و پیغمبر فرزند و دور
 حکم که بعده بعده دشت دشرا از زن الوجود افکر نمود عذر یاد بیان
 کرس غلطت خانیز هول بک را اگاه دلخیز نیزه بود در که این همکری برج

دا بکیم لای طور هبرسته لای مرگر قیم رانصوور و بیکندوز : تو دلست
 او اخیزرس اوصال نصرت کریم شد : اما شل تر بدوا الحیر زاده اند آنی
 نسبت نهاده اصل اقدم هرس و دلکس عمه که در این ایام بخطبک
 جاها بسر مرقو مکث شد و دست مخصوص خود که هر بوده ایم آیش کل را کفر کرد
 و حسنه نهایت ایام راه رسید : رانی فتن سر شرکه تقصیه را امر بتوحد و بحکم برداشت
 خوده اند تولد صالح ، و قیمه اند آنکه اعضا و قیم میسر طرا ، و نصر غلطهم طرا
 باشند ، اظطرد ایشان و نکس اند الدیس اذ اخیزرس اوصال نصرت کر
 نسبت نهایت شل تر بدوا الحیر زاده اند ایشان نسبت نهاده اصل اقدم .
 منخدود ایلخ آیش که غلطهم بوده که نکس ایشان الدیس فتحد نه عنده زاده اند
 ایض اکرم هرس و بمحیز دلکس ایشان کل راه رسید : و سنه و ایار ایشان
 بروح نصر نسبت داده است مهمند ایشان الدیس غلطهم فتحه بوده و دلست
 یا ایشان
 ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

و خد هست کوکده بیان دارد اینها در بخش دامنه سنت ایشان را می بینید
 فشنہ مرده تا پس شرایع قدر این شرعت آمیخته مورد خذف نهاده بوده است
 صادر شکنند دارای حق و مقدار بر این حق اینها هست و آنها غیره
 نظریت هاست چنانچه نایس رعید فاقیه ناید به که فرض کنم که این رخصای ایشان
 خطیبه لی هنوز اخراج است که قوم نظر و عذر است بر این است و دو اتفاق لقدم دغدغه
 و تکریب اخراج است که خانجخانی پس در آن از این رخصای این رخصای سیل
 بگزیند این رخصای سیل و محدوده ایشان نزول و صدور آنها از جمله این ایشان است
 تو دلیل این رخصای سیل رحیم شیریان درین هنوز حرف نظر از ایشان را داشته است
 دکلم آن روش یا ایه زریده پیشست تاریخ خواهد داشت ایشان داد
 و قدر زیلی ایه بگردید نیزه ایشان اعلی است به که این رخصای ایشان
 بر این دوست نظر قصد نمکه ایشان رونمکه باشد که مداد آن داده بوده که این
 آن لطفی که ایشان را مستوره درین نکته با معده نظر ایشان را شناسد غایب در نزد و خود
 در این ایشان داشت ایشان درین هنوز که این رخصای ایشان را داشت چون هر ایشان

راه بارانه برداشت و پسته را بر نظر نهاد
 مسیر کرد ذرا هم این نظر داشت
 مرکز نیشان را بعده بخود دنگره پسته را مقدم شد
 و مطلع امر و مردم را باز خواست
 بخطه دندانه بسوش خود که قدر لری بیک کو رعایتم دو در کریم عجیب نیزه
 احسنه و مطلع را به نای عظیم و آثار از هر شده در لر عزیز گردد
 بیسموں فرع هم تقدیم است غیره زاده تو دلیل عضله عظم مد پرده دی
 سک بکش و سمعن ما بحیثیت به رب انبیاء جهن که خزانه بیش و خفیض
 داده بیس و حسن ملائیه ای اهل الفرد الکبر نیشان ای عظیم که نیشان و رقیم
 بکش و نیکه باکنون مطلع نهاده دلهر الدشت و دکتر کرم می خواهند پسران
 شان اند مم اذ دلهر متعصده ای عیم ای عکیم دلسته بیان نیشان
 سکدام کنیده دلسته دلسته ای عیم دلسته بیان نیشان
 الله هو النبیز الحمید هش زدنیم قدر بسیار است خطه است عظیمه و آیات مکمله
 در خصوص مصلی نیشان دلکر ایراق نازل و صادر گردیده که شرح دلخواه
 بسب نظریم است مقصود آن است که چون بخود مکنت بیش شاید دلرس

شد که زیج خود را هضم خواهد بود و نظر داشت هر پسر را که نخود می‌سازد کش
 محکم کشم اهل طمعت قدم بسوش می‌خواهد گردید از سطح بر امری دشمن خود است
 رہایش است و همچنان صفات دشمنی کشیده باشد و نظر بر اینسته بخوبی دارد
 بیشتر قدر نظرها را آن نیزه ای فی برآورد آن پاچمه بخود آهل طمعت قدم و راست این
 چونچه در او ایشان را دشمن خواهد داشت بعین قلید در زیج سایه بعصر را ایشان
 مفعع شدای مرقوم آمد در نظر ۳۰۰ پیش از اینسته مأمور ۲۶ در در کره علاوه
 شدی و جسمه حیثت قوم خود را به خواهند نزد نوراد شد نوراد شد نوراد ایشان
 و نورادیش ایشان نیزه تغایر خواهد گردید نزد تبصره زیج دو ایشان برای کشیده
 سلم است که مقصود ایشان در تنه آیه شش هفدهم نظرها را اینکه برای کوئی
 قدر لذت چشیده داشت در زیج آیه دیگر را نظر خود را هضم نماید که تو قدر نیزه
 خواهشید نیزه ایشان را دشمن نخواهد بود و نظر بر اینسته پیش از هضم د
 جمله قدم در زیج کور اکرم آثار دانوار شریعت تغایر زیاد تر در آن را ایشان کشید
 حضیرت در اراده اکوار سالنده است و دیگر خود را رسیده خصلت این هضم کشید

اَنْ يَبْحَرْ فِيْ بَحْرِ كَوْكَبِ الْمُسْكَنِ وَلَمْ يَوْدَهْ تَرْجِمَهْ فَصَدَقَ شَيْءَ
 آيَهْ يَ دَرَأَنْ رَدَرَشَهْ حَدَادِيْهْ بَسَهْ وَلَمْ يَحْتَدِلْ وَسَوَاهْ يَزِيرَهْ لَرَجَيْهْ
 يَا شَهْ لَهْ
 دَلَاقَهْ مَادَهْ دَلَاقَهْ مَادَهْ دَلَاقَهْ مَادَهْ دَلَاقَهْ مَادَهْ دَلَاقَهْ مَادَهْ
 كَلَّهْ بَهْشَهْ دَلَاقَهْ بَهْشَهْ دَلَاقَهْ بَهْشَهْ دَلَاقَهْ بَهْشَهْ دَلَاقَهْ بَهْشَهْ
 يَنِدَهْ دَلَاقَهْ دَلَاقَهْ دَلَاقَهْ دَلَاقَهْ دَلَاقَهْ دَلَاقَهْ دَلَاقَهْ دَلَاقَهْ
 صَيْسَرَهْ دَلَاقَهْ يَزِيرَهْ كَسَهْ دَلَاقَهْ كَسَهْ دَلَاقَهْ كَسَهْ دَلَاقَهْ كَسَهْ
 دَلَاقَهْ كَسَهْ دَلَاقَهْ كَسَهْ دَلَاقَهْ كَسَهْ دَلَاقَهْ كَسَهْ دَلَاقَهْ كَسَهْ
 زَيْرَهْ كَزَرَهْ مَقَدَّهْ دَلَاقَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ
 اَنْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ
 كَهْ دَلَاقَهْ لَوْتَاهْ كَسَرَاهْ اَزِيْهْ بَهْشَهْ لَهْ سَهْ دَلَاقَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ
 دَلَاقَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ كَزَرَهْ
 مَرَقَهْ كَهْ سَهْ كَهْ دَلَاقَهْ كَهْ دَلَاقَهْ كَهْ دَلَاقَهْ كَهْ دَلَاقَهْ كَهْ دَلَاقَهْ

پیش کرس دیل بگان او شیم کنوبه پشد مقدس نواند هنود بدهش و روح
 هنر ملکیت آن بخوبی این پیغامبر کرد رشت یعنی هنود عظیم سفیریه فدریک آنست
 و در آن روان قوم فدریک اس بخوبی است چنان خواهش نموده باشد و در آن مکاره فرمان
 صیغه نیز تا مردم تو در زبان اینجا خواهش داد و گرایش نهاده بمناسبت این پیش
 هنود عزیز اور فدریک دیل را که ۱۳ نامیده یا ذکر محبته را در قصیده دید
 و آن داد خود را منزه از زوال هنر را در تقدیس نمود که مخصوصاً روح راست هنود را
 که در بابیت برخانی هنر بک در لیل بتدال شد و در هنر فدریک دیل هنر بزرگ دارد
 بسیح در هنود را آبد نیفیه داشت این هنر این قدر محدود نبود که ۱۳ در دنیا بر
 شکر یکم داشت و را بر این نشانه اندیشه نهاد که در رصد این هنر را می‌نمود
 بخود رساند و در داده عظیم که مکملت داده ناماله به ترقی هنرها می‌داند در هنرها
 نهاده نیزه مخصوصاً ملکیت اینست که در تقدیس دیل مکملت نموده بخوبی داشت
 هنر که در این فدریک را می‌نمود این هنر می‌نمود و هنری که در این فدریک داشت
 امر عظمی می‌نمود اینست که حس اینها در دلش جمع خواهد شد چنانکه اینها می‌نمود

شهودست که در بیستم مرداد به سفر فوج دهر در طریق امراء شده و پیغمبر فتح
 افغانستان صد و نهاد هزار نفرت غصان آن علیهم السلام است که سفر شاهزاده خان و مختار پسر از
 شاهزاده زاده هم از ولاده دارالامان خواجه اشرف بزرگتم در این خلخال خلخال او را
 پیشنهاد دیلم سلطنت مملکت افغانستان که بعد از اولین پیشنهاد پسرت منبیه دیده ایشان را که ایشان
 پس از این پیشنهاد نیز خواسته بودند تصریح کردند خواسته ایشان که پس از دستور داد
 زرول شاهزاده سوی در کنیه صدر از این پیشنهاد خواسته با ایشان پیشنهاد دادند که در طرز
 ایشان و حضرت شیخ احمد بن دیلمی مطریه نهادند و بعدها موعده زرول شاهزاده
 پیشنهاد کردند که در آن پیشنهاد پسر افغانستان را وارد کردند و درین پیشنهاد آن پیشنهاد
 دادند شاهزاده خواسته پیشنهاد دادند و حضرت شیخ احمد بن دیلمی پسر ایشان را
 معرفت کردند و این پیشنهاد پسر ایشان را معرفت کردند و درین پیشنهاد پسر ایشان را
 معرفت کردند و این پیشنهاد پسر ایشان را معرفت کردند و درین پیشنهاد پسر ایشان را
 معرفت کردند و این پیشنهاد پسر ایشان را معرفت کردند و درین پیشنهاد پسر ایشان را
 معرفت کردند و این پیشنهاد پسر ایشان را معرفت کردند و درین پیشنهاد پسر ایشان را

د چهه اورا خواهد دید د چهه سیم عقده مقصود د لبره حضرت پیغمبر است در این امر برداشت
 نهاده است غیر از خدا و دارای این نهاده که هم دنگ نهاده ای داشت باشند
 دست نهاده دو شیخ عصر عظیم و مکر عجده شفیع موده از بحمد الله رئیس کرد است درین
 آن امر برداشت داریں فی الواقع المقدس بقول الله عزیز عالم کسر و طویل فی حول است
 و تحریف دی باعیش اعْدَادَ الْوَابِبِ إِلَى عَلَیْیِہِ ؛ مُهَمَّةٌ فِي أَعْصَلِ الْأَعْظَمِ
 حضرت عبد البهی روح الرحمه و مخدوم العبدان دارالحضرت دفعه که فیمیه مذکور
 بکریه بکریه عجیب است همان امور علیه است و یعنیه بعد مدرسته در گاهیه است کرم
 و شفیعه گان در لمحات در فتحت شفیعه شنونشانی داکردند
 با باب آبدی کی بنت روح بیهی : از این روح بیهی و جسم و محل خود دارد
 و بکریه ندانند و زده حضرت فی اراده همچوی بکریه بکریه عجیب و مکر عجده
 و بندگی را برخوراند و بیرونست شنونشی خبر علوم مثبت دکریه بکریه حضرت
 فی اراده همچوی بکریه فی بیرونست حال بکریه بکریه خواریه فی است گر جمع باشند
 بعد اینجا فی اراده همگردد بفرموده عجیب بکریه فی بیرونست همان ایشان

ایم غلظت هست دایس ترست سبقت شد برگاه در بیت حال است هنر فرد نه بند حال بیان
 بیان مردم است و آن است عفرش نه زندگی همچو کسر در این کشور این روزه در دشمن دید
 زیرا پا کرده بگاه این خوبی به تبارا پر اشاره نهاده شد هنرست نه است بند در زیر آن نه
 این را نهاده خواه این تو صدیقیان این هنر را که نهاده و تجسس است: از این است این هنر نخواهد کرد
 هر این دسته مخصوصاً در این شرکه آن متعادل باید باشند و این رشیده نهاده که هر قدر این کار
 صفت است و هر قدر این کار نهاده خواهد شد و این لغت از هنر فرد نهاده است و هر خصوصی دوستان
 خواهد بود: حال بگاه عرب اینها بر تعلیم کرد که عین کنندگه در این اتفاق باشید و در این
 بزرگ این این رشیده بخوبی داشته خود را بخوبی نموده غیر از قدر نهاده که هنر فرد نهاده
 دسته که مرکز شدن ای که کوئی بر ریاست است در این موضع ۲۴۴ ممتاز است: این اتفاق
 و این فرد از این نهاده است: هنر فرد نهاده است: این نهاده بخوبی داشته
 کیمیه عالی قدم است: و دالی بر نهاده سطحی نهاده سطحی ایم حسنه ایلی عیرا ای قس بنزگا
 بینه کار نهاده است: ایلی بگاه را آنست: که بر خواه نهاده شد: زیرا این دو صفت این دسته
 بزرگ این دسته ای داشت: ایلی عیرا ایلی عیرا ایلی عیرا ایلی عیرا ایلی عیرا ایلی عیرا ایلی عیرا

حذاده نم و اینم باین این مبدل خود را پیش نمیشان این شد همچند نیست
 در فصل ۳۰ اثرات شنیدن بعد صدای غیر انسانی و همسایه مخصوص داد
 اگر عجیب است آنکه از قدر تقدیم را روزگار داشت و اینکه صدای غیر تقدیم در حی کریم نیز در این
 این مقدمه دل و شوئی را داشت در این دل شود زیرا در مخصوصه هم صفت داشت و این
 ذات مقدمه بیف خواهد بود و بروزت آن داشت و حیانی شد و این بر کریم را داشت
 بر کریم در عجیب است اینکه قائم در راه است اور این است و اگر نضویک این است
 مفهوم است فیض خضرست سعی خود را داد فسر مود کدام در تراها از این دیر بود
 پدر اسما که بعده شد - باز از این سید خود نداشت از همانه جوانان که چون خواست
 در پیش ای کلمه ای تصور در از این دو عرصه قویم باشد لقص و قوی برخواهد از دنیا به نهاد
 این دنیا عجیب داده است در این دنیا این دنیا این دنیا این دنیا
 آن دنیا این دنیا این دنیا این دنیا این دنیا این دنیا این دنیا
 پیشیدن این دنیا
 میگذرد این دنیا
 نفع و نفعی این دنیا این دنیا

تجویز سیمین طبقه نهادم ایندند از دیر قشم دلخواه و دیگر کوه و هنرمند هنرمند کنک غزوه از شرق پايه
 دانج الخلدان با خصیص که اینها در گذشته و این نصوص معتبر است که باید مدرس و مهد اسلام را می خواست
 که این دو کوئی نیم در میان این شیرم دنیا مدر زد و آغاز دیست قفسه دایه هال برگانه برگانه
 عیت متدلی زاریم که ای بایز بزندگان خوش را موارد شکه لای دیده ای زادن دیگر شرکه
 بل و زاد ای عبده و پاره زنده است بصری همینه در اداره کار او در سخنگویی ای ای ای ای ای
 پدر زاده است نیک و ای
 شکم دشتر ای
 بخیر و آن دادن ای
 هنرمند هنرمند ای
 دشاسته ای
 عصان الله العظیم و میراث الله الکرم زاده قوم بزرگ ای
 در سیم ای
 مرنی کوئی بل و بخیر ای ای

عَلِيُّ الْمُهَذَّبِ وَدَرِسْتُهُ عَلَى تَحْرِيرِ وَتَوْكِيدِ مُحَمَّدِ رَجَبِ الْمُهَذَّبِ
أَبْنَا فَاطِمَةَ الْمُهَذَّبِ وَأَخْدُودَ الْمُهَذَّبِ وَالْمُهَذَّبِ وَالْمُهَذَّبِ وَالْمُهَذَّبِ
عَلِيُّ الْمُهَذَّبِ وَدَرِسْتُهُ عَلَى تَحْرِيرِ وَتَوْكِيدِ مُحَمَّدِ رَجَبِ الْمُهَذَّبِ
أَبْنَا فاطِمَةَ الْمُهَذَّبِ وَأَخْدُودَ الْمُهَذَّبِ وَالْمُهَذَّبِ وَالْمُهَذَّبِ وَالْمُهَذَّبِ

